



این  
قطره  
قطره  
اشک ما  
یک روز  
دریا  
می شود!  
(ص ۴۸)

مردم به این نتیجه رسیده اند:

## ولایت فقیه همان سلطنت پهلوی است

(ص 21)

اطلاعیه راه توده

پیش بسوی

## تحصن و اعتصاب

(ص 3)

## چپ عراق اگر متحد نشود صحنه را باخته

(ص 31)

## طراحان

کودتای سپاهی

(ص ۱۶)

جمهوریخواهی  
در مهاجرت

(ص 35)

## حاکمیت بر ایران

### به شیوه گذشته ناممکن است!

حاصل شش سال مقاومت آلوده به توطئه و جنایت علیه رفرم و اصلاحاتی که مردم برای تحقق آن در انتخابات ۱۳۷۶ شرکت کرده و محمد خاتمی را با همین انگیزه به ریاست جمهوری برگزیدند، اکنون می رود تا به حوادثی بزرگ در میهن ما بیانجامد. جامعه ایران، امروز یکپارچه خشم و نارضائی است. مردم از غارت، زورگوئی، فساد حکومتی، فحشای عریان و آلوده به فقر، خطر دخالت نظامی خارجی، نا امنی، حادثه آفرینی های بی وقفه گروه های وابسته به سپاه و بسیج و بیت رهبری و قوه قضائیه، دورویی روحانیون حکومتی، فقر و بیکاری، گرانی و بی سرپناهی چنان به جان آمده اند که هر جرعه ای می تواند به حریق بزرگ تبدیل شود.

همین پیش زمینه های اجتماعی بود، که حمله سازمان یافته میلیشیای حزب الله (به زعامت آیت الله جنتی) به خوابگاه های دانشجویان در تهران و سپس شهرهای دانشگاهی دیگر کشور، را بسرعت از چارچوب تظاهرات اعتراضی دانشجویان خارج ساخته و سمت گیری اعتراض عمومی علیه اقلیت مافیائی حکومت را به خود گرفته است. اقلیتی که اقتصاد و قدرت آلوده به جنایت را در جمهوری اسلامی در اختیار گرفته است. حتی در کوچکترین و دور افتاده ترین شهرهای کشور مردم منتظر اولین فرصت و موقعیت برای تظاهرات علیه رهبران رسوا شده مافیای حکومتی و سلطه بخشی از روحانیت شیعه (که بخش عمده ای از آن نیمه عراقی، نیمه ایرانی است) بر کشورند. آنها که خام اندیشانه و با الگو قرار دادن بی تفاوتی مردم نسبت به انتخابات شوراهای شهر و روستا تصور کرده بودند می توانند فاجعه حمله شبانه به خوابگاه دانشجویان در سال ۱۳۷۸ را تکرار کنند و یا تخریب و تظاهرات حکومتی ۲۳ و ۲۴ تیرماه همان سال را تکرار و به قول خود "کار را یکسره کنند" چنان خود در تله گرفتار آمدند که حتی اگر اینبار هم موفق به فرار شوند، در آینده نزدیک و بر سر پیچ دیگری از حوادث بار دیگر گرفتار خواهند آمد. (بقیه را در ص ۲ بخوانید)

دکتر حمیدی:

دکتر فولادی: (ص ۱۱)

حاکمیت دوام  
نمی آورد  
مهر قدرت  
بر پیشانی انقلاب ۵۷

(ص 15)

## حاکمیت بر ایران بقیه از ص اول

آنها که وعده سال ۶۰ را می دهند و یا با حسرت از قتل عام زندانیان در سال ۱۳۶۷ یاد می کنند و افسوس فرصت از دست رفته را برای کشتار و اعدام بیشتر می خورند، در واقع از موضع ضعف و از درون این تله اجتماعی دندان نشان می دهند. (مراجعه کنید به سخنرانی های هاشمی رفسنجانی، عسگر اولادی و حجت الاسلام رئیسی رئیس بازرسی کل کشور و حاکم شرع قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷، در روزهای پایانی تظاهرات، اعتراضات و اغتشاشات خود ساخته هفته پایانی خرداد ماه و هفته آغازین تیرماه)

تحصن های ادامه دار در دانشگاه ها که در پیوند با تظاهرات اعتراضی دانشجویان و تظاهرات موضعی مردم در محلات تهران و شهرهای مختلف کشور همچنان ادامه دارد و گزارش هایی که پیرامون تدارک اعتصابات کارگری (بوژه در بخش کارمندی شرکت نفت) می رسد، یکبار دیگر بر این حکم قطعی مهر تائید می زند که "حاکمیت به شیوه گذشته به مرزهای ناممکن خود بسیار نزدیک شده است"

وقتی کسانی در حاکمیت جمهوری اسلامی، هنوز رویای خونین دهه ۶۰ را در سر داشته و در پی تکرار آن هستند و شرایط امروز ایران و جهان را با شرایط دهه ۶۰ یکسان تصور می کنند، خود نشان میدهد، به همان اندازه که مردم دیگر نمی خواهند به شیوه گذشته حکومت شوند، حاکمیت نیز راه و روش دیگری را یاد ندارد و به همین دلیل ما به مرز انفجار اجتماعی و تغییر قطعی ترکیب حاکمیت نزدیک می شویم. "مردم نمی خواهند و حاکمیت نمی تواند". اینست آن تضاد عمده ای که سرانجام باید در ایران حل شود و هر شکل از اشکال حکومتی لاجرم باید به این خواست پاسخ داده و این تضاد را حل کند!

مردم نه تنها در انتخابات ریاست جمهوری ۷۶، بلکه در انتخابات مجلس ششم و در انتخابات دور دوم ریاست جمهوری خواست این تغییر را به زبان ارقامی که از صندوق های رای بیرون آمد تکرار کردند.

جبهه مستبد و غارتگر ضد اصلاحات نخواست و در واقع نتوانست این بانگ را بشنود و بر همان شیوه های گذشته پای فشرد. حاصل این نشنیدن و پافشاری نتیجه ای بود که در انتخابات شوراها در بزرگ ترین شهرهای ایران بدست آمد. اینکه ما موافق شرکت وسیع مردم در انتخابات بودیم و اینکه این تحریم عملاً سنگری مانند شورای شهر تهران را در اختیار حزب الله و یک باند از فرماندهان توطئه گر و کودتاچی سپاه پاسداران قرار داد، در ماهیت ارزیابی از نارضائی و خشم مردم و تغییر روش ها و شیوه های مقاومت عمومی نمی دهد و این همان نکته ایست که آن را نه در اغتشاش آفرینی و تخریب و آتش افروزی حراست سپاه پاسداران (تحت عنوان لباس شخصی ها) در جریان اعتراضات دانشجویی و تظاهرات موضعی مردم پایان خرداد و آغاز تیرماه، بلکه در آمادگی مردم برای تظاهرات، تحصن ها و اعتصابات باید دید.

بدین ترتیب، نشانه های آشکاری در برابر ما قرار گرفت که نشان میدهد جنبش عمومی مردم ایران برای تحول در حاکمیت و تغییر ترکیب طبقاتی آن وارد مراحل نوینی شده

است. مرحله نوینی که جنبش پای در آن گذاشته، ابزار نوینی را نیز جستجو می کند. جبهه ضد اصلاحات و حاکمیتی که مردم خواهان به زیر آمدن آن از اریکه قدرت حکومتی هستند، بسیار می کوشد با ایجاد اغتشاش و راه انداختن موج ترور و انفجار فرصت دیگری برای بقای خویش بخرد، که این فرصت جز نظامی کردن هرچه بیشتر حاکمیت و جاری ساختن حمام خون در کشور نیست. شرایطی که می تواند به جنگ داخلی و تجزیه خاک ایران نیز منجر شود. آخرین اظهارات دبیرکل مؤتلفه اسلامی و برخی فرماندهان سپاه پاسداران که نعل و وارونه زده و می گویند مردم و سازمان های سیاسی و حتی دانشجویی قصد ایجاد انفجار و ترور را در جامعه دارند، نشانه بارز این توطئه جدید است. یعنی همان بازی خونینی که در ابتدای دهه ۶۰ براه انداختند و بنام مجاهدین خلق، با نفوذ در مجاهدین خلق و یا بدست آنها و با شرایطی که برایشان فراهم ساختند سرشناس ترین و موثرترین روحانیون و کادرهای نظامی و غیر نظامی انقلابی را کشتند تا زمینه را برای قبضه قدرت توسط خود فراهم سازند.

این درحالی است، که نه تنها رویدادهای مربوط به تظاهرات دانشجویی و اغتشاش آفرینی های وابستگان سپاه پاسداران (لباس شخصی ها) که مردم تلاش داشتند از آنها فاصله بگیرند، نه تنها در اخباری که اکنون پیرامون نقش بسیج دانشجویی در همسویی با لباس شخصی ها، اما در صفوف دانشجویان فاش می شود، بلکه در تحرک های اعتصابی و تحصن گزینی مجلسیان، دانشجویان، کارگران و باحتمال بسیار در صفوف کارمندان، معلمین، پرستاران و... نشان می دهد مردم ابزار دیگری غیر از حادثه جوئی های خیابانی را بتدریج جایگزین انتخابات و حضور در پای صندوق های رای می کنند و حتی در پی فرصت برای تظاهرات مسالمت آمیز نیز هستند. در این میان و در مسیر نوینی که جنبش طی می کند، باید کوشید امیدواری به قدرت های خارجی برای ایجاد تغییرات مثبت در ایران را به امید برای ایجاد تحول در داخل کشور و توسط خود مردم تبدیل کرد و از انتظار کاست و به تحرک افزود. امروز بزرگترین خطر و زمینه ساز ترین بهانه برای دخالت قدرت های خارجی در امور داخلی ایران حاکمیتی است که منفور ملت است، مردم باید این سد را در جهت ایجاد تحولات مثبت و مترقی از سر راه خود بردارند. این امر، برخلاف عراق زیر سلطه صدام حسین و نا آگاه از سرانجام وعده های روحانیون نجف عملی است.

۱- از ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی، ریاست زندان قصر (حاج عراقی) و اوین (لاجوردی) و حتی ریاست سازمان زندان های کشور پیوسته در اختیار رهبری جمعیت مؤتلفه اسلامی بوده است.

- آناهید و فرید گرامی- کمک مالی ارزنده و بموقع شما در آخرین مراحل انتشار این شماره نشریه دریافت و گره گشای بخشی از مشکلات مالی آن شد. سپاسگزاریم.

- همچنین از خواننده گرامی که به یاد زنده یاد احسان طبری طی دو نوبت جمعاً ۱۵۰ اورو کمک مالی به نشریه کرده بود نیز سپاسگزاریم.

**اطلاعیه شورای سردبیری و سیاستگذاری راه توده**  
**بیت رهبری و قوه قضائیه به ستاد کودتا و خیانت به استقلال کشور**  
**تبدیل شده و سرنوشت اصلاحات ۷۶ و انقلاب ۵۷ به لحظات تعیین**  
**کننده رسیده است. هر نوع تطل و وقت کشی، عملاً به معنای فراهم**  
**ساختن فرصت برای کودتاچیان است!**

## مردم را به تحسن و اعتصاب فرا بخوانید!

کارگران، روستائیان، معلمان، دانشگاهیان، روشنفکران، جوانان و دیگر اقشار اجتماعی را باید به مقاومت، تحسن و اعتصاب در هر محل و موقعیتی که هستند فراخواند. هر نوع درنگ و تردید، عملاً به معنای همان اشتباه تاریخی فرصت دادن به سپهبد زاهدی و دربار شاهنشاهی برای انجام کودتای ۲۸ مرداد است.

دانشگاه ها، در تهران بدست بگیرند و سپس آن را به شهرهای ایران گسترش دهند. به همین دلیل ۳ هزار نیروی سازمان یافته، تعلیم دیده و گوش به فرمان، برای سرکوب دانشجویان، یورش به مجلس و سپس سقوط دولت و تشکیل دولتی مرکب از کارگزاران کودتاچیان را (نظیر آنچه در شورای شهر تهران و انتخاب شهردار تهران انجام شد) به میدان فرستادند. در تدارک این طرح، قاضی مرتضوی را بجای اسدالله لاجوردی دادستان تهران کردند، سایت های سیاسی را در شبکه اینترنت فیلترگذاری کردند و قوی ترین دستگاه های ایجاد پارازیت و امواج رادیو- تلویزیونی را روی ساختمان های مقر واحدهای ویژه ارتش و سپاه مستقر ساختند تا ابتدا و بتدریج ارتباط مردم با خارج از کشور را مختل کنند.

اکنون برای مهم ترین مسئله ای که در دستور روز جنبش قرار دارد، یعنی نحوه مقابله با این توطئه که علیرغم عقب نشینی موقت و احتمالی کودتاچیان همچنان در دست اجرا قرار دارد، باید پاسخ عملی و تئوریک یافت. هر نوع حمایت از جنبش مردم در داخل کشور، از سوی نیروهای ملی و مترقی در خارج از کشور نیز در صورتی که بخواهد تاثیر گذار باشد، چاره ای ندارد جز همسو شدن با این واقعیات در داخل کشور.

آنچه ما می توانیم به طرفداران اصلاحات در داخل و حاشیه حکومت توصیه و پیشنهاد کنیم، تجدید نظر اساسی در ارزیابی هائی است که این طیف، از نیروی محرکه اصلاحات و شناخت از انقلاب داشته و تاکنون بدان متکی بوده اند.

حوادث و رویدادهای روزهای اخیر نشان میدهد که بخش انتصابی قدرت در استیصال و نامیدی که در آن فرو

تعرض قوه قضائیه و نهادهای انتصابی به نمایندگان منتخب مردم و دانشجویان و جوانان را باید با آمادگی برای اعتصاب سراسری پاسخ داد.

قرائن و شواهد بسیاری نشان می دهد که ۱۰ روز اغتشاش و حادثه سازی های خونین و جنایتکارانه توسط ستاد مشترک " قضائی - نظامی" در سراسر ایران، طرحی از قیل تدوین شده برای فراهم ساختن زمینه نظامی کردن اوضاع کشور و تشکیل يك دولت " نظامی- سپاهی- قضائی" بوده است.

رهبران قوه قضائیه که همگی به نوعی با نجف و مجلس اعلاى انقلاب اسلامی عراق در ارتباط می باشند، با امید به قبضه کردن قدرت در تهران و سپس آغاز مذاکرات مستقیم با امریکا و دادن هر نوع امتیازی برای تشکیل دولت در عراق، خود را آماده کودتائی خونین کرده اند. آنان بر این تصورند که با تشکیل دولتی مطیع خواسته های امریکا در تهران، عملاً راه را برای تشکیل حکومتی مشابه و مانند خود گوش به فرمان امریکا، توسط مجلس اعلاى انقلاب اسلامی در عراق فراهم می سازند. این اساس و ریشه تمام رویدادهای ۱۰ روز گذشته ایران است.

آنچه که باعث وحشت و عقب نشینی موقت کودتاچیان متمرکز در قوه قضائیه و بیت رهبری شد، صرفاً عدم پیش بینی گسترش اعتراضات مردمی در محلات تهران و سرایت این اعتراضات به تمام شهرهای ایران بود. آنان با مبنی قرار دادن انتخابات شوراها- بویژه در تهران که نزدیک به ۸۰ درصد مردم آن را تحریم کردند- و با این تصور که مردم منفعل و بی تفاوت شده اند، قصد داشتند قدرت را به بهانه سرکوب اعتراض محدود و بی سرو صدای عده ای دانشجو به خصوصی سازی

تحلیل درکی دیگر از مسالمت را داشتند. در آن زمان اعتصاب کارگری را مترادف نه خشونت که جنایت میدانستند. امروز پس از دو قرن مبارزه، اعتصاب اقتصادی و سیاسی، تحصن، تظاهرات و غیره همگی جزئی از اشکال مسالمت آمیز مبارزه شناخته میشوند و هم اکنون در کشورهای صنعتی غرب هر روز ما شاهد برپایی اینگونه تجمع ها و اعتصابها هستیم و هیچکس هم آنها را شیوه‌ای غیرمسالمت‌آمیز یا جنایت و تبهکاری نمی‌داند. بنابراین درجا زدن در انتخابات، آن هم به اتکا بخش معینی از افشار متوسط اجتماعی و آن را تنها شیوه مسالمت‌آمیز و مدنی معرفی کردن، خطر بن بست را همواره در خود دارد.

آنچه تا به امروز انجام شده، البته کاری بسیار بزرگ بوده است. طبقه متوسط و نمایندگان آن هرچند به تنهایی در این جنبش حضور نداشته اند اما در آن نقشی مهم و ارزنده داشته‌اند که نمی‌توان و نباید آن را نادیده گرفت و حق شناس نبود. اما واقعیت آن است که تمام فشار جنبش اصلاحات بر روی دوش زحمتکشان جامعه انبار شده است و اگر هوشیاری و آگاهی و ایثار و گذشت آنان نبود، این جنبش نه شش سال که شش ماه هم نمی‌توانست ادامه یابد.

امروز دیگر قابل انکار نیست که مبارزه طبقه متوسط به تنهایی و بدون پشتیبانی زحمتکشان جامعه قادر به شکستن بن بست و پیشبرد امر اصلاحات نیست. از اینرو ایجاد یک اتحاد و ائتلاف وسیع تر ضروریست. این ائتلاف قبل از آنکه در بالا و میان احزاب باشد باید در پایین و در عرصه ایدئولوژیک و اقتصادی و اجتماعی زمینه‌های آن فراهم شود.

باید طبقه متوسط را از این توهم که می‌تواند با اتکا به خود و بدون ائتلاف و جلب همکاری زحمتکشان جامعه تحولی ایجاد کند بیرون آورد و شرایطی را فراهم کرد که توده مردم و کارکنان بدی و فکری بتوانند در سرنوشت خود و آینده اصلاحات با امید و با قدرت مداخله کنند. اصلاحات اگر این نیرو را پشت سر داشته باشد هیچ شانتاژ و فشاری چه از جانب قوه قضاییه، چه نیروهای نظامی و چه حتی نظامیان آمریکایی نمی‌تواند آن را نابود کند.

تعرض نهادهای انتصابی و ضدردمی را به جوانان، دانشجویان و نمایندگان مجلس و منتخبان مردم باید با تحصن‌ها و اعتصاب‌های سیاسی کارگران و زحمتکشان و کارمندان دولت و کارکنان بخش خصوصی پاسخ داد.

پیش به سوی گشودن جبهه‌های وسیع تر در برابر جبهه ضد اصلاحات، خانین به انقلاب ۵۷ در حاکمیت انتصابی. پیش بسوی بسیج ملی کارگران، معلمان، روستائیان، کشاورزان، روشنفکران و در یک کلام "توده مردم" برای مقاومت در برابر جنایت و خیانتی که می‌خواهد سرنوشت ایران را همانند سرنوشت یوگسلاوی سابق کند!

شورای سردبیری و سیاستگذاری راه توده- هفتم تیرماه ۱۳۸۲

رفته، بعنوان آخرین راه حل، خود را آماده تعرض به نمایندگان منتخب مردم در مجلس و سرکوب دانشجویان و مجازات جوانان زندانی می‌کند. این تعرض در عین حال جزئی از برنامه تکرار گشت و کشتار سال ۶۰ و به راه انداختن جنگ داخلی و حمام خون و کودتای نظامی و فروپاشاندن کشور نیز هست. به همین دلیل است که امروز دفاع از نمایندگان مجلس و دانشجویان و زندانیان دستگاه قضایی نه فقط وظیفه ای مدنی در حمایت از آنان بلکه مبارزه ای میهنی برای نجات کشور و آینده آن نیز هست.

آنچه در روزهای اخیر گذشت، همچنین نشان داد که یک درک معین از اصلاحات، نیروهای محرکه و راههای رسیدن به آن، در واقع بتدریج به بن بست و پایان راه خود نزدیک می‌شود. این درک، اصلاحات را در برابر انقلاب قرار می‌داد و انقلاب را نه تحول بنیادین و جابجایی قدرت و حکومت طبقاتی بلکه خون و خونریزی معرفی می‌کرد. بر این اساس ادعا می‌شد که برخلاف انقلاب که نیروی محرکه آن توده‌های زحمتکش و پایین جامعه هستند و به همین دلیل گرایش به خشونت دارند، نیروی محرکه اصلاحات طبقه متوسط است که گرایش به روشهای مسالمت آمیز دارد. این مسالمت نیز در انتخابات آزاد تعریف می‌شد. در نتیجه همه اینها، استراتژی اصلاحات در کسب اکثریت انتخاباتی از طریق جلب طبقه متوسط و بی طرف کردن یا همراه کردن دیگر طبقات اجتماعی با آنان خلاصه شده بود. همه این مفاهیم اکنون در مواجهه با واقعیت بتدریج به بن بست کامل می‌رسد.

در این شش سالی که از جنبش اصلاحات می‌گذرد، قبل از هرچیز آشکار شد که خشونت ربطی به انقلاب یا اصلاح و به زحمتکشان یا طبقه متوسط ندارد. خشونت ابزار طبقه حاکم برای حفظ موقعیت، قدرت، ثروت و امتیازات خود است. حال این قدرت و ثروت بنام اصلاحات مورد تهدید قرار گرفته باشد یا بنام انقلاب. انداختن گناه خشونت به گردن مردم و توده زحمتکش اگر فریب نباشد، یک خودفریبی بزرگ است که نتایج تلخ به همراه خواهد داشت. در نادرستی این ادعا کافیت توجه کنیم که اتفاقاً همه کسانی که امروز یک طرف طیف خشونت هستند چه بنام چماقدار، چه بنام انصار، چه لباس شخصی‌های قوه قضاییه، چه بسیج و فدائی رهبر، همگی خاستگاه طبقاتی شان در طبقه متوسط و خرده بورژوازی است و سرمایه داری وابسته تجاری هم از پشت اینان را سازماندهی می‌کند. برعکس یک کارگر یا آموزگار یا از دیگر مردم زحمتکش در میان این سازمان‌های سرکوبگر و خشونت طلب یافت نمی‌شود و نمیتواند یافت شود.

این نکته نیز یک بار دیگر آشکار شد که تحول اجتماعی در اشکال مختلف مسالمت آمیز و غیرمسالمت آمیز پیش میرود، که از قبل نه می‌توان آن را تعیین کرد، نه پیش بینی کرد و نه تحلیل کرد. این هم ربطی به اصلاح و انقلاب ندارد. چه بسیار اصلاح‌هایی که پایانی خونین یافته است و انقلاب‌هایی که مسالمت آمیز پیش رفته است. مسالمت هم با انتخابات یکی نیست. مساوی دانستن مسالمت با انتخابات مربوط به مراحل اولیه حکومت های سرمایه داری است که نه بورژوازی تازه به قدرت و مکنت رسیده مایل بود توده مردم مستقیماً در امور خود مداخله کنند و تاثیر گذارند و نه توده مردم توان مبارزه مستقل و

بررسی استراتژی ایالات متحده در خلیج فارس و خاورمیانه، پس از جنگ عراق

# ادامه ترکیب کنونی حاکمیت ج.ا

## بزرگترین تهدید برای تمامیت ارضی کشور است

۱- اقبال مردم به جمهوریت و سیستم پارلمانی چنان پر قدرت است که حتی طرفداران نظام سلطنتی و رضا پهلوی نیز فرمولی برای پذیرش سلطنت توسط مردم پیدا کرده اند بنام "جمهورشاهی" که روی دیگر سکه "جمهورولایتی" در جمهوری اسلامی است.

۲- یک انتخابات و یا فراندوم تحت نظارت بین المللی در ایران یکی از احتمالات قوی حوادث آینده ایران است، که هر اندازه حکومت خشن تر و مصمم تر به ادامه قدرت خود با زور و سرکوب می شود، زمینه داخلی و جهانی آن را بیشتر فراهم می کند.

آنچه را در زیر می خوانید حاصل یک گفتگوی چند ساعته طی دو نوبت با هم اندیشانی در ایران است، که با استفاده از امکانات اینترنتی انجام شد. پیش از آنکه نام و هویت شرکت کنندگان در این گفتگو مطرح باشد، نوع نگاه و مسائلی که مطرح شد مورد نظر است. همانگونه که از متن گفتگو بر می آید، زمان آن به دوران پس از سقوط صدام حسین در عراق و یک نوبت نیز به دوران پس از بازگشت آیت الله حکیم به عراق و تب و تاب های اخبار مربوط به مذاکرات مجاهدین خلق با امریکایی ها مربوط است. بی شک مسائل مطرح شده در این گفتگو بیشتر جنبه رایزنی و تبادل نظر داشته و نه ارائه یک پلاتفرم تدوین شده و به همین دلیل خوانندگان خود نیز به نوعی خویش را در متن گفتگو احساس می کنند، زیرا که ای بسا سئوالات و ابهامات آنان نیز از زبان شرکت کنندگان در این گفتگو مطرح شده است

### جهان تک قطبی و آغاز رقابتها

- پس از فروپاشی شوروی نقاط تحت نفوذ آن با خلاء قدرت روبرو شدند و با پایان جنگ سرد، متحدان سابق به نوعی رقیب جدید تبدیل شدند.

آمریکا تلاش می کند تا زمانیکه رقبای جدید به آن حد از توان نرسیده اند که یکبار دیگر در کنار هم قرار گرفته و توانایی به چالش کشاندن او را پیدا کنند، حداکثر نفوذ را برای خود فراهم آورد. در این تلاش مناطق ژئوپلیتیک را به سود خود سازماندهی مجدد می کند. مناطقی که از افریقا تا آسیای مرکزی امتداد دارد.

آمریکا، در همین راستا حتی تلاش می کند فرانسه را از حوزه افریقا خارج کند و خود جانشین آن شود.

دکترین جدید ایالات متحده هم اکنون از سوی **نئو کنسرواتیوها** تئوریزه می شود.

- در تائید نظر شما معتقدم در شرایط فعلی و با در نظر گرفتن توازن قوا، در کشورهای اروپایی (اتحادیه اروپا) عملاً دولت های حاکم نقش متحد درجه دو را پذیرفته اند. این درحالی است که افکار عمومی داخلی در این کشورها تا حدودی امریکایی ها را به چالش کشانده اند. ما در آینده شاید شاهد کشیده شدن این چالش به داخل همین کشورها بشویم. یعنی مردم در عین چالش با امریکا، در برابر دولت های خود

در اروپا هم بایستند و خواهان تغییر حکومت ها و برسرکار آمدن حکومت های دیگری شوند که منافع ملی و حقوق مردم را بیش از حکومت های کنونی در نظر داشته باشند و پایگاه مردمی تری داشته باشند.

- اگر موافق باشید، من دیدگاه خودم را درباره سیاست های جدید امریکا بیان کنم. مداخلات امریکا را بر اساس دکترین جدید می توان اینگونه فاز بندی کرد:

۱- حل کامل مسئله عراق

۲- حل مسئله اسرائیل و فلسطینی ها

۳- یکسره کردن کار ایران

۴- رفتن به سراغ کشمیر و کره شمالی

در پایان این دکترین سازماندهی نوین نهادهای بین المللی شروع خواهد شد که طبعاً متأثر از قدرت و سلطه امریکا بر جهان خواهد بود و نقش پوشش حقوقی عملیات امریکا را ایفاء خواهد کرد.

- بنده فکر می کنم سیستم یکجانبه گرایی در کوتاه مدت بالانس نخواهد داشت و در بلند مدت هم با توانمند شدن حوزه های جدید قدرت در سطح جهانی ( اروپای متحد - روسیه - چین و جنوب شرق آسیا) با پیامدهای روبرو می شود.

- بله. این سخن شما می تواند درست باشد، اما بحث ما پیرامون استراتژی امریکا است و نه نیروهای مقابله کننده با

را متوقف کردند ولی آنرا از خط خارج نکردند. این به دلیل همان نیازهایی است که به آنها اشاره شد.

### جنگ عراق و سازماندهی مجدد منطقه

- دیدگاهی معتقد است آمریکائی ها از لحاظ اقتصادی کم آورده اند و جنگ عراق و تسلط بر منابع نفتی منطقه را در راستای جبران این عقب ماندگی راه انداختند. تز " نفت و سلطه" از همینجا مطرح می شود. دیدگاه دیگری آنرا به تعریف حوزه جدید ژئوپلیتیک برای آمریکائی ها مربوط می داند. حوزه آسیای غربی (شامل قفقاز و خاورمیانه). این تحلیل معتقد است آمریکائی ها تلاش می کنند بر این حوزه جدید که در آینده نزدیک در روابط بین المللی بسیار تاثیرگذار خواهد بود تسلط پیدا کنند.

- به نظر میرسد هر دوی این دیدگاهها ابزار را به جای هدف در نظر گرفته اند. مسئله اقتصاد - نفت - امنیت جملگی درست هستند اما اینها ابزاری بوده اند برای دستیابی به اهداف استراتژیکی که آمریکائیا برای آینده خود و جهان ترسیم نموده اند. صدام در مورد نفت حاضر به مصالحه بود و حتی در رابطه با اسرائیل حاضر بود آنرا به رسمیت بشناسد، اما آمریکائی ها تصمیم گرفته بودند ساختار سیاسی منطقه را کاملا عوض کنند و تغییر ساختارهای اقتصادی به دنبال آن خواهد آمد. این همان نکته مهمی است که ما الان در باره ایران باید به آن توجه کنیم.

- آمریکائی ها نخستین بار حاضر شدند بعد از جنگ ویتنام به تلفات انسانی تن دهند. آنها با قطعنامه ۱۴۴۱ توانستند اراده خود را بر حقوق بین الملل و سازمان ملل به کرسی بنشانند. ولی زمانیکه متحدان اروپائی آنها همقدم نشدند با تمام مخالفت ها و عواقب این مسئله بدون آنها و حتی به قیمت صدمه دیدن روابطی ما بین حمله را آغاز کردند. علیرغم مخالفت های بین المللی و جو افکار عمومی و بویژه مخالفت متحدان آمریکا در میان کشورهای عرب منطقه آنها حاضر به تغییر نقشه و تعویق برنامه خود نشدند. صرف مسئله نفت برای شناخت استراتژی جدید آمریکا برای سلطه بر جهان و تثبیت رهبری جهانی خود کافی نیست. بدنبال ۱۱ سپتامبر آمریکائی ها نشان دادند که معتقدند آرایش نیروها در منطقه خاورمیانه دیگر برای این کشور قابل اتکا نیست. بویژه وقتی در کشورهای عربی جو داخلی به شدت ضد آمریکائی شد و حکومت های این کشورها نیز از بیم واکنش مردم تظاهر به فاصله گیری از آمریکا کردند. این مسئله بویژه در باره عربستان، مصر و اردن مشهود بود. از این پس آمریکا علنا نشان داد که دیگر به محور اسرائیل - عربی در سیاست منطقه ای خود قانع نیست.

- من فکر می کنم آمریکا علاوه بر اسرائیل نیازمند تکیه گاه مستحکم و قابل اتکا دیگری در منطقه می باشد. این کشور از نظر من تنها ایران است، که اتفاقا در جمع کشورهای عرب هم قرار ندارد، گرچه حکومت آن می کوشد خود را به آنها پیوند بزند و اتفاقا یکی از دلائل و انگیزه های آمریکا برای ایجاد تغییرات اساسی در نظام ایران می تواند همین باشد. تغییر حکومت و جدا سازی ایران از اعراب و پیوند دادن آن با ترکیه، پاکستان، افغانستان و اسرائیل. در این میان نباید

این استراتژی. من می خواهم تاکید کنم که از نظر آمریکا دستیابی به منافع استراتژیک نیازمند حضور قدرتمند نظامی در محل است. نمی توان چاه نفت را از دور کنترل و اداره کرد و یا امنیت یک ابراهه را با دیپلماسی تامین نمود. از همینجاست که تقویت و گسترش حضور نظامی ایالات متحده در اقصی نقاط جهان معنا پیدا می کند.

- در زمان جنگ دوم جهانی تاکتیک هیتلر در حمله به سایر کشورها " تهاجم برق آسا" و نفی نقش سیاسی ارگان های کنترل کننده بین المللی بود که در فاصله جنگ اول و دوم بوجود آمده بود. تهاجم برق آسای آمریکا به عراق را با این تاکتیک نظامی و اهداف سلطه جوئی وی می توان مطابقت داد.

- البته، بعضی از رویدادها نظیر تضعیف سازمان ملل یا اختلاف با کشورهای اروپائی مشابهت هایی دارد با همان اهداف و برنامه های آلمان در جنگ دوم جهانی.

### سازمان ملل و ناتو

- بنده تصور می کنم آمریکا در پی انحلال سازمان های بین المللی نیست، بلکه می خواهد آنها را رهبری کند و این تفاوت می کند با برخورد هیتلر با این سازمان ها. به این ترتیب، برخلاف تصور ایجاد شده کماکان سازمان ملل و ناتو دو پایه مستحکم و تکیه گاه اصلی در رفتار سیاسی آمریکا در حوزه سیاست بین الملل باقی خواهند ماند.

- یک دیدگاه دیگر هم در اینجا مطرح است و آن اینکه تداوم مداخلات نظامی آمریکا در صحنه جهانی باعث نوعی بیداری ملی در کشورها و حتی خودکفائی آنها خواهد شد. شاید از این منظر نقش سازمان ملل مهم تر شود اما نه در همسوئی با آمریکا.

- اگر منظور از این بیداری ملی، دستیابی به نوع اتحاد بین المللی برای مقاومت باشد حرف شما درست است. مسلما نقش سازمان ملل در دهه ۱۹۹۰ با نقش این سازمان در دهه اول هزاره سوم متفاوت خواهد بود. بیداری ملی در اروپا خیلی موثر می تواند بشود.

- کشورهای اروپائی در کوتاه مدت در مقابل یکجانبه گرائی آمریکائی ها مقاومت می کنند و در بلند مدت هم آمریکائی ها رفتار فراقانونی خود را تعدیل می کنند. در مورد سایر کشورها نیز، کشورهای غیر اروپائی حداقل برای حفظ اقتدار شورای امنیت مواضع خود را نسبت به آمریکا تعدیل خواهند کرد.

- یک احتمال هم اینست که در چارچوب سیاست جدید آمریکا، سازمان ملل نیازمند بازوی مسلح و اجرایی کارآمدی باشد. این نقش را ناتو بعهد خواهد گرفت. بنابراین سازمان ملل و ناتو دو تکیه گاه مهم برای استراتژی جدید آمریکا بوده و ایالات متحده تمام تلاش خود را مبذول حفظ و سازماندهی مجدد آن خواهد کرد. در رابطه با جنگ عراق، ایالات متحده قطار سازمان ملل را متوقف کرد و از آن پیاده شد - جنگ را آغاز کرد و پس از آن مجددا سوار قطار شده و آن را دوباره به راه انداخت - نکته جالب توجه آنست که آمریکائی ها قطار

استفاده از تقسیمات کشوری فعلی عراق (شاید با اندک تغییراتی) بر اساس ۱۸ استان می باشد. پراکندگی قومیت ها و مذاهب در نقاط مختلف عراق و احتمال نزدیکی و وابستگی برخی گروهها به کشورهای خارجی این تقسیم بندی را بهتر توجیه می نماید. شاید این تقسیم بندی باعث شود در بلند مدت مسائل قومی و قبیله ای در عراق که از ابتدای تاسیس آن به کمک و اراده انگلستان به سمت حل شدن پیش برود و همسایه های عراق نیز نفس راحتی بکشند و از این ناحیه احساس خطر نکنند. البته در این میان مسئله کردها، بسیار بگرنج است زیرا در سه کشور همسایه نیز آن ها با همان گرایش ها و خواست های کردهای عراق برای استقلال حضور دارند.

- یک رئیس جمهور قوی در راس کشور که دولت را اداره کند، همان هدفی را تامین نمی کند که تصور می کنند با سلطنت می توان تامین کرد؟

- این مسئله با دو اشکال روبرو می باشد: اولاً چنین رئیس جمهوری مانند وضع موجود در بسیاری از کشورهای در حال توسعه سریعاً می تواند به یک رئیس جمهور مادام العمر و یک دیکتاتور آشکار تبدیل شود. (مثل جمهوریهای استقلال یافته از شوروی) و کنار گذاردن او، اگر به هر دلیل در دستور قرار بگیرد دیگر به راحتی میسر نخواهد بود. خود صدام نمونه این نوع رئیس جمهورهاست. ثانیاً در کشوری مثل عراق رای گیری مستقیم برای انتخاب ریاست جمهوری باعث می شود که قومیتی که اکثریت جمعیتی را در اختیار دارد ریاست جمهوری را قبضه کرده و این مسئله باعث تشدید درگیری ها شود. مثلاً شیعیان عراق از چنین امکانی برخوردارند. این رئیس جمهور شیعه احتمالاً برخی از خواسته های قومی خود را نظیر سلطه سنت ها و قوانین اسلامی را برقرار خواهد کرد و عملاً با اهل سنت در عراق مسئله پیدا خواهد کرد.

- به این ترتیب، اگر سلطنت را دور بزنیم، می ماند آلترناتیو رئیس جمهور ضعیف بعنوان مظهر عراق و یک نخست وزیر در راس دولت. مانند اسرائیل - آلمان - جمهوری چک - و ..... که آنوقت حضور تعدادی حزب سیاسی در جامعه الزامی است، که اگر چنین طرحی را موفق شوند پیاده کنند شکل دمکراسی کنترل شده هم به حکومت آینده عراق داده اند. در اینصورت تمام کوشش در جهت تقویت احزاب راست و زیر نفوذ اقتصادی و سیاسی امریکا و انگلستان متمرکز خواهد شد.

- در این آلترناتیو رئیس جمهور می تواند یکی از اعضای خاندان سلطنتی هاشمی عراق هم باشد. این همان "**جمهورشاهی**" است که ما در اسپانیا - سوئد - دانمارک و چند کشور دیگر هم نمونه های آن را داریم و اظهارات اخیر رضاپهلوی فرزند شاه سابق ایران نیز متمایل به همین نظر است. منظورم اظهارات اخیر درباره قبول **رای گیری برای سلطنت و حتی تجدید رای گیری در باره ادامه کار یک پادشاه در فواصل زمانی معین شده در قانون اساسی جدید است.** فکر می کنم در افغانستان هم بدنبال همین فرمول اند.

- برقراری سلطنت بهر شکل آن می تواند به تحولاتی در منطقه بیانجامد و روی حوادث آینده اردن، سوریه و حتی

فراموش کرد که مردم ایران نیز بشدت از پیوند **عربی حکومت همانقدر ناراضی اند که از تحمیل قوانین و سنت های عقب مانده اسلامی.** بهمین دلیل ناسیونالیسم ایرانی به گرایش مسلط تبدیل شده است. مردم ایران برخلاف گرایش مسلط در حکومت، گرایشی به فرهنگ و سنت های اعراب ندارند و این احساسی است متقابل. بقول معروف حساب عرب و عجم را هر دو جدا می کنند.

- نکته بسیار قابل توجهی مطرح شد. احیای محور ایران - اسرائیل در کنار ساختارهای سیاسی سایر کشورهای منطقه و رسیدن به ثبات استراتژیک اساس سیاست جدید امریکا در منطقه است.

### ساختار آینده عراق

- ساختار داخلی عراق بر اساس یک دموکراسی قابل کنترل از جانب امریکا که در آن مسائل قومی و ملیتی نیز قابل کنترل باشد، سرانجام شکل خواهد گرفت؟

- شرایط موجود نشان می دهد که با توجه به اختلافات داخلی عراق و رقابت گروه های قومی و قبیله ای و مذهبی تضاد منافع آشکار نیروهای سیاسی حاضر در صحنه عراق اجازه بر سر کار آمدن یک دولت موقت انتقالی مرکب از عناصر عراقی را نمی دهد. از طرف دیگر امکان جایگزینی دولت موقت هنگام پایان دوره آن نیز با چنان مشکلاتی روبروست که امریکا از هم اکنون در باره تشکیل آن دچار تردید است. - معمولاً عناصر یک دولت موقت، طی دوره فعالیت خود چنان ریشه می دواند که پس از پایان مهلت خود دیگر حاضر به ترک صحنه نیست و به همین دلیل تصور نمی شود امریکا به این زودی ها تن به تشکیل یک دولت محلی در عراق بدهد، مگر آنکه بر موقت بودن آن اطمینان داشته باشد و یا دولتی برای همیشه بر سر کار آید که تابع امریکا باشد. به همین دلیل است که مسئله احیای سلطنت در عراق مطرح شده است، زیرا **سلطنت تحت حمایت امریکا و انگلیس** و بعنوان بخشی از فراماسونری سلطنتی جهانی (مونارشی) می تواند یک کانون قدرت ثابت در عراق و یا هرکجای دیگر باشد و دولت های محلی را بعنوان دستگاه اداری و یا دولتی همیشه موقت را تحت نفوذ و کنترل خود بگیرد. نمونه سلطنت و دولت در ایران هم همین را در تاریخ نشان داده و در پافشاری روی **سلطنت ولی فقیه** هم همین تر و ایده دنبال می شود.

- در کنار این دلایل مسائل متعدد دیگری نیز وجود دارد. به هر حال امریکائی ها بی دولتی را فعلاً به یک دولت موقت، حتی شبیه دولت های مستعمراتی ترجیح می دهند. این مسئله خود گویای میزان اهمیتی است که امریکائی ها برای ساختار آینده منطقه و پیمان ها و اتحادهای جدید میان کشورهای منطقه قائل می باشند.

- من فکر می کنم حکومت فدرال علیرغم تمام مشکلاتش بهترین گزینه برای ساختار سیاسی عراق می باشد، حتی اگر حکومت مرکزی سلطنتی و یا جمهوری باشد.

- تقسیمات فدرال، بر اساس قومیت ها و مذاهب (کردها در شمال - اهل سنت در مرکز - شیعیان در جنوب) مشکلات موجود عراق را نه تنها حل نخواهد کرد، بلکه احتمال شکل گیری درگیری ها و حتی پاک سازی های قومی و تجزیه عراق را نیز افزایش می دهد. به همین دلیل بهترین آلترناتیو

با سایر جریان‌ها و گروه‌های سیاسی موجود چه در حاکمیت و چه خارج از حاکمیت تعامل داشته باشند، در غیر اینصورت عنان اختیار مطلقاً در اختیار امریکا قرار خواهد گرفت. در این میان البته پذیرش اقتصاد بازار اجتناب ناپذیر و رعایت روابط و مقررات بین‌المللی اجتناب ناپذیر است.

- بله. نرمش‌های دولت کوبا هم همین را نشان می‌دهد. من فکر نمی‌کنم چپ ایران از فیدل کاسترو انقلابی‌تر باشد و یا ادعای انقلابی بودن داشته باشد!

- هرگونه توافقی ما بین نیروهای ایرانی که به معنی حذف و یا نادیده گرفتن حتی یک گروه سیاسی باشد از هم اکنون می‌توان گفت در صحنه آینده سیاسی ایران محلی از اعراب نخواهد داشت.

- حتی واقع‌بینی در این زمینه، در میان چپ‌های مذهبی هم مشهود است و در بیانیه اخیری که منتشر شد، آنجا که امضای رهبران نهضت آزادی در کنار رهبران مجاهدین انقلاب اسلامی قرار گرفت خود را نشان داد.

### ایران- پس از عراق

- با توجه به سیاست‌های ایالات متحده پس از پایان مسائل پس از سقوط رژیم صدام حسین در عراق احتمالاً برنامه ایران آغاز می‌شود. دولتمردان فعلی ایران هم به این مسئله پی برده اند. تصور نمی‌کنم نیروهای اپوزیسیون نیز در همین فاصله زمانی به شرایط جدید بی‌توجه بوده باشند.

در این استراتژی آنچه که مجهول باقی می‌ماند حمایت امریکا از سازمان مجاهدین خلق است که معلوم نیست چه نقشی برای آنها در تحولات ایران باقی مانده است. تاکید نئو محافظه کاران بر رویدادهای داخل ایران و بویژه گریزان بودن مردم ایران از خشونت و استقبال از دموکراسی چه وجه اشتراکی با حمایت از سازمان مجاهدین خلق دارد؟ حتی در همین روزهای اخیر هم هنوز درباره نقش آفرینی این سازمان در تحولات ایران صحبت می‌شود. گاه در کنار سلطنت طلب‌ها و گاه مستقل از سلطنت طلب‌ها.

حتی اطلاعات موثقی وجود دارد که آمریکایی‌ها در باره تحرکات نیروهای سپاه بدر و نیروهای ایران در پشت مرزهای ایران اطلاعات ماهواره‌ای در اختیار مجاهدین قرار می‌دادند

- این نوع حمایت‌ها به نظر من، با تعیین استراتژی کامل امریکا در باره ایران شکل نهانی خود را خواهد گرفت. در ضمن می‌بینید که الان اگر هم این نوع حمایت‌ها هنوز هم ادامه داشته باشد اخباری در باره آنها فاش نمی‌شود و این خودش نشان می‌دهد که آمریکایی‌ها هم می‌دانند که حمایت از مجاهدین خلق و تز جنگ داخلی در ایران و یا سپردن شدن حکومت بدست نیروهای خشونت طلب به وجهه‌ای که امریکا اکنون در ایران بدست آورده لطمه می‌زند. آنها بقدری در این باره حساس هستند که بنظر من بخشی از انگیزه و دلیل آنها برای متوقف ساختن مذاکرات با جناح راست جمهوری اسلامی هم ناشی از همین ملاحظه بود، زیرا متوجه

عربستان و کشورهای حوزه خلیج تاثیر بگذارد. منظورم اینست که تشکیل دو مجلس سنا و نمایندگان در کشورهایی که تاکنون زیر بار پارلماناریسم نرفته اند اجتناب ناپذیر می‌شود. یعنی انتخاب رئیس‌جمهور و نخست از طریق پارلمان. رئیس‌جمهور منتخب مجلس بالا دستی (سنا) بوده و نخست وزیر عملاً رهبر جناح اکثریت مجلس پائین دستی (مجلس نمایندگان) خواهد بود.

- در "جمهورشاهی" هم که یک فرمول جدید است، مجلس سنا می‌تواند اختیار عزل پادشاه و انتخاب یک پادشاه دیگر را به رای مردم بگذارد.

- تقریباً چیزی شبیه سیستم ولایت فقیه در جمهوری اسلامی! - بله دقیقاً. اتفاقاً **تبدیل ولایت فقیه** با همین سیستم، یعنی انتخاب پادشاه و تبدیل مجلس خبرگان به مجلس سنا هموار کننده راه بازگشت سلطنت به ایران و گرفتن قدرت از سلسله روحانیت و سپردن آن به **سلسله‌ای غیر روحانی و حتی بازماندگان سلطنت پهلوی** می‌تواند بشود. یعنی با کمی دستکاری در نیمه سلطنتی که اکنون هم تحت عنوان ولایت فقیه برقرار کرده اند. ترکیب و شیوه انتخابات این دو مجلس با توجه به فدراتیو بودن حکومت‌های محلی می‌تواند به گونه‌ای باشد که مسائل قومی در این رابطه، حداقل چنان حل شود که کار به جنگ داخلی نکشد.

- دولت موقت آمریکایی در عراق وظیفه هموار سازی این راه را برعهده دارد؟

- ظاهراً همینطور است و به همین دلیل هم با هر جریانی که به سمت تحمیل ایده خود برای آینده عراق پیش برود و بخواهد از توانائی‌ها و امکانات خود و یا وابستگی‌های مذهبی، قومی و یا حتی ارتباط‌های بین‌المللی‌اش استفاده کند به شدت برخورد می‌شود. نمونه آیت‌الله حکیم و احمد چلبی در عراق نمونه‌های خوبی در این ارتباط اند. و یا حتی خلع سلاح نیروهای کرد عراق. بهرحال بخاطر داشته باشیم که عراق یک نمونه مهم است و جزئیات تحولات آن را با این حساسیت که از حاصل آن برای آینده ایران نیز استفاده خواهد شد باید دنبال کرد و بخاطر سپرد.

- اپوزیسیون ایران با شناخت استراتژی جدید امریکاست که می‌توانند سیاست‌های خود و سازماندهی خود را تنظیم کند، چرا که بخشی از مخالفت با حکومت هم متأثر از همین استراتژی است. جالب است که خود آمریکایی‌ها هم به این نقطه نظر رسیده‌اند که مسائل داخلی ایران به آن حد رسیده که تحولات از داخل ایران ممکن می‌باشد و تنها کافی است از خارج حمایت شده و به آن جهت داده شود.

- در چارچوب استراتژی آمریکا در منطقه، احتمال توافق‌های مقطعی و کوتاه مدت با جناح راست حاکمیت وجود دارد. بعنوان یک احتمال آن را مطرح می‌کنم. حداکثر در حد تجدید روابط عادی و مبادله‌کاردار.

- من توافق بلند مدت را ممکن نمی‌دانم زیرا اساساً در ایران یک دولت وجود ندارد و حتی با توسل به زور هم یک جناح نمی‌تواند خود را دولت مقتدر و حاکم صاحب اختیار معرفی کند. فرق نمی‌کند که چپ باشد یا راست. اما یک نکته قطعی است و آن اینکه نیروهایی در صحنه آتی ایران حضور خواهند داشت که بتوانند شرایط دموکراتیک را هضم کرده و



اگر چنین حالتی به آسانی فراهم نیاید، این احتمال که ایران را موزائیکی کنند در دستور قرار می گیرد.

در این حالت دوم که فعلا ضعیف است، مجاهدین هم می توانند یکی از عاملین آشوب شوند، اما قطعا نیروی تعیین کننده این آشوب نخواهند بود، زیرا از درون بسیج و نیروی انتظامی و سپاه باندازه کافی مجاهد و رجوی بیرون خواهد آمد که هر کدام داعیه سلطنت داشته باشند.

- بنابراین شما معتقد هستی این ماجرای مجاهدین را اصلا نباید جدی گرفت؟

- بله. نکته دیگری که در بحث های این شب ها مطرح بوده و من با آن موافقم، تمرکز امریکا روی تحولات در داخل کشور است. متلاشی شدن ساختار حکومتی در عراق و مشکلات بعدی آن یک درس را باید به امریکا داده باشد و آن اینکه اگر می توانند در داخل حکومت شرایط را برای بازگشت خود فراهم سازند بهتر است این کار را بکنند. در این تاکتیک اصلا مهم نیست که چه جریانی بیشتر شعار ضد امریکائی می دهد و بیشتر و یا کمتر تروریست است. اصل مسئله تعهدی است که به امریکا می دهد و قبول می کند در چارچوب استراتژی امریکا عمل کند. این همان مسئله ایست که بنظر من جناح راست جمهوری اسلامی با شتاب بدنبال آنست، اما از بخت بدش هیچ مشروعیتی در میان مردم ندارد و شانسی برای بیرون آمدن از صندوق های رای هم ندارد و به همین دلیل حذف جناح راست با انتخابات عملی تر و مورد قبول تر مردم است. در این میان خطر برای امریکا و راست جمهوری اسلامی اینست که نیروهای ملی از درون این صندوق ها در بیایند، که به نظر من جناح راست خود مانند **ید توانای امریکا**

در حال مقابله و حذف این جریان از صحنه سیاسی است و آن را هم با خود می خواهد ببرد تا راست طرفدار و کارگزار امریکا بر سر کار بیاید و نظام اقتصادی کنونی زیاد لطمه نیند. بزرگان آنها فکر می کنند با برهم خوردن بافت و ساختار اقتصادی کنونی خواهند توانست با ثروت و امکانات اقتصادی که دارند رنگ عوض کرده و در کنار حکومت آینده در قدرت سهیم شوند. امری که در صورت بیرون آمدن نیروهای ملی و حتی چپ از درون صندوق های رای ممکن نیست. امثال عسگر اولادی خوب میدانند که کنار آمدن با امثال هژبریزدانی و یا هوشنگ انصاری بسیار آسان است. بالاخره آنها زبان هم را خوب می فهمند. به این ترتیب و بر اساس شرایط موجود که شاهدش هستیم، بهترین گزینه برای امریکا پس از سروسامان دادن به عراق رفتن به سوی یک انتخابات تحت نظارت خود در ایران است، بویژه اگر جناح راست با از صحنه خارج ساختن نیروهای ملی داخلی زمینه پیروزی انتخاباتی طرفداران امریکا را در ایران فراهم سازد.

در این انتخابات قطعا بسیاری از روحانیون حذف خواهند شد و مردم به ظاهرا شاهد یک تحول و تغییرات در حاکمیت خواهند شد. این بازی کهنه ایست که وقتی رضاشاه را هم به ایران آوردند آن را امتحان کردند. رضا شاه هم با یک رفرم ظاهری و حتی ادعای تاسیس جمهوری بر سر کار آمد.

- قبل از چنین انتخاباتی باید فضای لازم برای حضور جریانات سیاسی، بخصوص جریانات خارج از حاکمیت در

شدند واکنش افکار عمومی بسیار منفی است. چرا که امریکا با نیروی خشونت طلب حاکمیت به مذاکره پرداخته بود.

- بله. از نظر من هم کمی نا معقول به نظر می رسد که امریکائی ها فضای فکری مثبتی که در داخل ایران دارند را با حمایت از مجاهدین به خطر بیندازند. این کار با تکیه ای که محفل نئو محافظه کاران امریکا با علم و آگاهی از گرایش افکار عمومی ایران و تاکیدی که بر نیروهای مردمی در ایران می کند تطبیق نمی کند. حتی با تلاش برای براندازی جمهوری اسلامی با تقویت نیروهای اپوزیسیون هم تناقض دارد.

- یک نکته را هم نباید فراموش کرد و آن اینکه سیاست امریکا هنوز بر تحرکات اپوزیسیون موجود در خارج کشور متمرکز است و نه اپوزیسیون خارج از کشور. این اپوزیسیون با مداخله مستقیم امریکا در ایران می تواند نقش آفرین شود، در حالیکه اپوزیسیون داخل کشور با حمایت سیاسی و ناچار ساختن جمهوری اسلامی به رعایت حقوق بشر و پذیرش انتخابات و نظام پارلمانی.

- به این شرط که مصالحه امریکا با جناح راست پشت هر دو گروه را خالی نکند. چیزی که جناح راست هم خیلی نسبت به آن امیدوار است و برای دستیابی به آن سخاوتمندانه امتیاز می دهد.

- بنده باز هم تاکید می کنم که ما نباید حتی برای یک لحظه حوادث عراق را از نظر دور داشته باشیم زیرا سمت گیری حوادث آینده ایران و تاکتیک های امریکا در همین حوادث مشخص می شود.

- حساسیت منفی نسبت به مجاهدین طیف وسیعی از نیروهای اپوزیسیون ایران، از تحکیم گرفته تا ملی مذهبی ها، جبهه ملی، جریانات چپ و خیلی از مردم عادی را شامل می شود. - بله این را صحبت کردیم. البته بخاطر داشته باشید که در اینجا (داخل کشور) اکنون جو عمومی به گونه ایست که نه موافق کسی است و نه مخالف کسی. در حال حاضر مردم شیطان را هم به جمهوری اسلامی ترجیح میدهند.

**ایران، حلقه بزرگ زنجیری که محاصره روسیه را کامل می کند**

- بخشی از صحبت های امشب را هم باید در چارچوب اصول اساسی همان گفتگوی دو شب قبل ارزیابی کرد. اینکه امریکا و اسرائیل چه نوع ایرانی را نیازمندند. سیاست آنها بر این اساس استوار می شود و به همین دلیل ماجرای مجاهدین و یا نوع عمل امریکا در برابر جمهوری اسلامی هم تابعی است از شرایط متغیر.

- نباید معامله تاکتیکی امریکائی ها با مجاهدین معادل حمایت از به قدرت رسیدن آنها تلقی شود.

- بله. این درست است، اما بنظر من بحث باید وسعت خودش را دنبال کند. در گفتگوی قبل دو نکته محوری وجود دارد.

نخست آنکه پیوند اسرائیل با حکومت آینده ایران کارساز ترین شرایط را برای امریکا و اسرائیل فراهم می آورد. دوم آنکه

## تفاوت افیون و تریاک در پرونده هاشم آغاجری!

یکی از "جرائم" هاشم آغاجری اعلام دین به عنوان افیون توده ها است. قبل از ورود به بحث به پاراگراف کامل مارکس توجه کنید:

"فقر دینی از یکطرف بیان فقر واقعی و از طرف دیگر اعتراض علیه فقر واقعی است. دین آه خلق ستمدیده ای است که با زنجیر نگون بختی به بند کشیده شده است. دین روح جهان بدون قلب، روح دوران بدون روح است. دین افیون توده هاست. (نقد فلسفه حق هگل ص ۸)

به نقل قول بالا از مارکس يك مطلب ظریف دیگر باید اضافه کرد و آن اینکه در قرن نوزدهم افیون مصرف دارویی داشت. در قرن بیستم است که مواد مخدر وسیعاً برای تخدیر شعور استعمال می شود. بنابراین روشن است که نظر مارکس در تشبیه دین به افیون جنبه مسکن و ضد درد آنست و نه چهره زشت مواد مخدر در قرن بیستم که اصلاً مارکس با چنین پدیده ای روبرو نبود. جالب این است که فقهای به این تفاوت ظریف آگاه هستند! در اتهام نامه علیه آغاجری دو بار جمله مارکس به این شکل آورده شده است:

بار اول به صورت **افیون توده ها** و بار دوم به این شکل: **دین تریاک توده هاست!** فقهای حاکم جای تریاک و تریاق را دستکاری کرده اند!

بنا بر این، در دین افیون توده ها، مارکس با احساسات دینی علیه جامعه سرمایه داری "بدون قلب و بدون روح" همدردی نشان می دهد. مارکس در برخورد با دین به ساختار درونی و نظام اعتقادی آن سروکار ندارد و نقش دین بعنوان عملکرد اجتماعی، رابطه آن با قدرت سیاسی و مبارزه طبقاتی موضوع مطالعه مارکس است. به این لحاظ ادیان از نظر وی در دوره های مختلف و در جوامع متفاوت نقش یکسانی ندارند. در مسئله یهود مارکس یهودیت را با همین شیوه ارزیابی می کند. مارکس اساساً فیلسوف آتیه نیست (ضد خدا) نیست! از نگاه مارکس آتیه نیسیم نهایت ته نسیم است!

## (بقیه داستان مجید از ص ۴۷)

تنها رامحل ایجاد یک میلیون شغل سالیانه است.

\*\*\*

صدای شکستن چیزی می آید. نمی دانم صدای شکستن حرمت علم و دانش است یا صدای شکستن غرور مجید که کنار خیابان کاسه گدایی به دست گرفته و از عابران سکه ای ناچیز طلب می کند. بهرام می گفت، چند وقت پیش مجید در کنار خیابان سیگار می فروخت تا اینکه يك روز ماموران شهرداری همه خنزر پنزرهايش را در وانت ریختند و از همان وقت مجید به خاک سیاه نشست.

به آسمان نگاه می کنم. شب مهتابی خاطره آن سالها را یکبار دیگر زنده می کند. حتما در گوشه و کنار شهر مجید دیگری در اتاق اجاره ای زیر نور ماه درس می خواند. چرا که از ترس صاحبخانه جرات روشن کردن لامپ ۱۰۰ وات را ندارد. کمی دقیق تر که به آسمان نگاه می کنم، ماه انگار زخمی است. مهتاب مانند کاسه گدائی مجید شکسته است. شب به خون نشسته است. (نقل از روزنامه اعتماد)

فضای سیاسی ایران فراهم شود. من حکومت را دارای چنین ظرفیتی نمی بینم.

- قطعاً حکومت برای خارج نشدن از صحنه مقاومت خواهد کرد، در اینصورت زمینه دخالت تحت بهانه دفاع از دمکراسی و آزادی فراهم خواهد شد و این دخالت هم مانند بمباران عراق نخواهد بود، بلکه موتور سازمان ملل و اتحادیه اروپا را به حرکت در خواهند آورد و عملاً جاده برای سلطنت خواهان خارج از کشور فراهم می شود. این توصیه چند روز پیش امریکا به فرانسه که "آنچه در باره عراق میان ما اتفاق افتاد فراموش کنید. بیایید بر سر آینده ایران با هم تقاض کنیم" معنای دیگری جز این ندارد.

در این حالت است که باید به استقرار یک دولت جدید و به ظاهر برخاسته از تمایل مردم در بخشی از ایران بعنوان نقشه امریکا فکر کرد و این بخش هم جز خوزستان نیست. یعنی جایی که نفت و ثروت ایران خوابیده است.

- من با قسمتهای اول بحث شما درباره خواست امریکا کاملاً موافقم اما در مورد حرکت به سوی انتخابات و پذیرش نتایج آن که از قبل مشخص است از یک طرف و با مسئله دخالت محدود و جداسازی بخشی از کشور از طرف دیگر چندان موافق نیستم.

- حاکمیت البته به انتخاباتی که مسلماً در آن شکست خواهد خورد تن نمی دهد، اما نباید فراموش کرد که اهل همه نوع سازش هست.

- فکر می کنم بیشتر در باره این وضعیت صحبت کردیم. در ادامه فقط می خواهم تاکید کنم که احیا محور اسرائیل - ایران را اگر محور اصلی سیاست فعلی امریکا در منطقه بدانیم، پاسخ برخی پرسش ها و کلید حل برخی قفل ها آسان تر پیدا می شود. این درست است که الان اغلب جریانات داخل حاکمیت به مسئله مصالحه با امریکا می اندیشند و البته هر کدام از نگاه خود، اما توجه باید داشت که امروز امریکا از موضع قدرت و برتر (امری که رفسنجانی هم به آن اشاره کرد) حتی با اروپا برخورد می کند، ایران که جای خود دارد. بنابراین توافق با امریکا مستلزم دادن امتیازهای تاریخی به امریکا از یک سو و پذیرش بسیاری از خواست های امریکا از سوی دیگر است که بخش مهمی از اهداف امریکا در این مرحله را باید تامین کند.

- بنظر من آنها هنوز منتظرند تا مسائل داخلی ایران به حد بحرانی تری برسد و پس از نخستین برآمدهای مردمی و شاید سرکوب احتمالی حاکمیت است که مداخله برنامه ریزی شده شروع خواهد شد.

- هر اجرائی تابع شرایط خواهد بود. بلکه دقیقاً با این نظر شما موافقم.

- حتی انگلیسی ها هم ممکن است از تشکیل یک دولت در خوزستان استقبال کنند و به حاکمیت نفتی سابق خود در این منطقه بیاندیشند.

- بله، با این نکته هم کاملاً موافقم. تمام جریانات ابداعی تجزیه طلب یک جورى توسط انگلیس حمایت می شوند.

گفتگوی دکتر کمال پولادی، استاد دانشگاه در ایران

## مهر قدرت

### برپیشانی انقلاب ۵۷

نبرد ۲۳ ساله‌ای که هنوز سرانجام قطعی خود را نیافته

س- در خصوص علل نزول مشارکت مردم در انتخابات شوراها تحلیل‌های مختلفی ارائه شده است. ساده‌ترین بیان، کم و بیش نظر اجماعی نیز هست، اینست که مردم احساس کردند به آرای اهمیت داده نشده و به خواست‌های آنها، دست کم در کوتاه مدت، پاسخ مناسب داده نشده است. در نتیجه، آنچه به عنوان جنبش اصلاحات معروف شد به شکل گیری حاکمیت دوگانه‌ای انجامید که مردم شاهد جدال بی‌وقفه و بی‌امان آن در صحنه سیاسی هستند.

ج- در حوزه بحث جامعه‌شناسی آنچه از دوم خرداد ۱۳۷۶ تا نهم بهمن ۱۳۸۱ اتفاق افتاد و به جنبش اصلاح طلبی معروف شد، دنباله همان جدال‌ها و افت و خیزی است که به تعبیری جدال "که بر که" نامیده می‌شود. جدال که برکه نیز همان جدال میان جناح‌هاست که در هر انقلابی از پدیده‌های گریزناپذیر است. هر انقلابی تحت شعارها و درخواست‌های نسبتاً کلی درگیر می‌شود و به پیروزی می‌رسد. بعد از پیروزی انقلاب بر سر اشغال مواضع قدرت و نوع و نحوه تغییرات انقلابی جناح‌هایی شکل می‌گیرند. تا وقتی که یکی از این جناح‌ها رقبای خود را از عرصه بیرون نکرده است صحنه سیاسی جامعه بعد از انقلاب صحنه جدال جناح‌هاست. در ایران به دلایلی که جای بحث و بررسی مفصلی دارد "جدال که برکه" طولانی و پرفراز و نشیب شده است. آنچه در جنبش اصلاحات تجلی پیدا کرد شکل دیگر و فراز دیگری از کشمکش "که برکه" بود. بسیاری امیدوار بودند که ورود پرشور و پرابهت مردم به صحنه در حمایت از یکی از جناح‌هایی که خواهان تغییر در وضع موجود و ناقد جناح مسلط بود، سرنوشت انقلاب را دگرگون کند و آن را به مرحله تکامل تازه‌ای در جهت دمکراسی مبتنی بر مشارکت همگانی‌تر و نهادینه‌تر ببرد، اما ظاهراً تا اینجا جناح اقتدارطلب موفق شده است حرکت اصلاحات را مهار و بنظر بسیاری از مردم آن مسدود کند. این جناح که از ابتدای انقلاب همواره تلاش داشت جلوی درخواست‌های مردم و شتاب انقلاب را بگیرد، با تکیه بر مواضع، ارزشها و نیروهای سنتی و جایگاهی که در قدرت سیاسی به دست آورده باز هم توانست نیروی رقیب را مهار و مردم را مایوس کند.

اگر اصرار داشته باشید این موضوع را هم در چارچوب مفاهیم جامعه‌شناسی بیان کنیم می‌توانیم به نظر کسانی رجوع کنیم که جامعه ایران را جامعه‌ای پویا و ساختار قدرت را متصلب دانسته‌اند. آن شور و این سرخوردگی از همین روست. به هر حال ما در **مرحله گذار جامعه و انقلاب**

قرار داریم و این مرحله دشواری‌های خود را دارد اوچگیری و بعد نزول مشارکت مردم در یک دوره پنج- شش ساله نقش تعیین کننده ندارد. به نظر من، مردم در جنبش اصلاحات و وقایع مورد بحث، نشان دادند که به سطح بالاتری از (رشادت) به معنی رشید شدن رسیده‌اند. آنچه در حرکت اخیر مردم متجلی شد و به حرکت **اصلاح‌گری** معروف شد، به نظر من، کمتر از خود **انقلاب اسلامی** حائز اهمیت نبود. جامعه ما از مشارکتی که اصطلاحاً "مشارکت تهیجی" و به تعبیر دیگری گرایش‌های پوپولیستی معروف است به "مشارکت نهادینه" در حال عبور است. این مقصود اگر به ثمر برسد کمتر از خود انقلاب اسلامی نیست. زیرا مطلوب این است که ما سرانجام به وضعیتی عبور کنیم که جامعه مسائش را با آرای مردم ساماندهی کند و مردم حرفه‌ایشان را پای صندوقها و با ورقه‌های رای بزنند نه در خیابان با مشت‌های هوا کرده، یا خدای نکرده با چماق و اسلحه. هیچ آرزویی شریفتر از این نمی‌تواند باشد و هیچ سامانی برای جامعه بهتر از این نمی‌تواند وجود داشته باشد.

البته، کسانی که با نگرش پدرسالارانه و به پشتوانه ارزشها و نیروی سنتی اهرم‌های اصلی قدرت را در دست دارند، ظاهراً به اهمیت این موضوع واقف نیستند. بخشی از **آنها می‌ترسند** غلیان گروه‌های وسیع مردم به حرکت‌های سلسله وار و کنترل نشدنی تبدیل شود. بخشی از مواضع پدرسالارانه نیز با منافع و امتیازات اقتصادی عجین شده است. همان جریان معروف "آقازاده‌ها" که به هر حال حکایت از یک آسیب‌شناسی در نظام ما دارد، مویذ این ادعا است.

اما آنجا که من از گذار صحبت کردم منظور دیگری داشتم. چون شما در سئوال‌تان بر توضیح جامعه‌شناسانه تاکید داشتید، من هم با اینکه ادعای آشنایی با جامعه‌شناسی ندارم، خواستم نظر برخی از جامعه‌شناسان، که در این مورد اظهار نظر کرده‌اند را بیان کنم. بنا به نظر برخی از تحلیلگران که وقایع جامعه ما و جریان اصلاحات را با رویکرد جامعه‌شناسانه توضیح می‌دهند، جامعه ما در حال گذار از ساخت قدرت الیگارشیک (گروه اندک) به شبه دمکراسی است. در این گذار باید پایه‌ها و توزیع محدودتر قدرت به پایه‌ها و توزیع گسترده‌تر قدرت تبدیل شود. این نیز مستلزم مشارکت و رقابت گروه‌های وسیع‌تری از مردم و نیروهای تازه‌ای در سامان سیاسی است.

س- مردم خواهان تغییراتی در سیاست‌ها، عمل‌کرد و توازن قدرت در جامعه بودند. به همین دلیل در سال ۷۶ به برنامه آقای خاتمی رای دادند و در چند انتخاب سلسله‌وار، به شیوه‌ای کاملاً معنادار بر درخواست‌های خود پافشاری کردند. مردم همه سرمایه خود را به شیوه مسالمت‌آمیز هزینه کردند، ولی

به مردم برسانند و با تشخیص جهت حرکت مردم به همگرایی با آن و هدایت آن بپردازند.

اما در این مورد که مردم دنبال قهرمان و منجی هستند و قهرمان‌گرایی و منجی‌جویی حاوی خطراتی نیز هست، از برخی جهات، نه همه جهات، با شما موافقم. آقای خاتمی بارها گرایش **قهرمان‌جویی** را مورد نقد قرار داده است. بخشی از جمعیتی که با حرکت ایشان همسو شد، چنین فکری کرد که با برگزیدن او همه مسائل حل می‌شود. اما شناخت از تجربه حاصل می‌شود و مردم اکنون این تجربه را بدست آورده‌اند. امیدوارم چنین تجربه‌ای و چنین شناختی بتواند ما را گام دیگری به پیش ببرد.

منجی‌جویی، همانطور که اشاره کردید، خطرهایی نیز در کمین دارد. بویژه با جنبشی که دارای سمت و سوی پوپولیستی در هم آمیزد. این همان چیزی است که همه دل‌سوزان هشدار داده‌اند. حتی برخی از خطر "پوپولیسم راست" بعد از تجربه انتخابات شوراهای سخن گفته‌اند. برخی گرایش‌هایی که در اینجا و آنجا در **نظر دوختن به قدرتهای بیرون مرزی** مشاهده می‌شود منشأ این نگرانی‌هاست. اما برای مشاهده سیر امور در آینده هنوز باید شکیبانی داشت و به وقایع و شواهدی دیگر، از جمله انتخابات بعدی و حرکت‌های بعدی اصلاح‌طلبان، نظر دوخت.

س- من هم البته قبول دارم که پوپولیسم به صورت مطلق بر حرکت‌های سیاسی و اجتماعی مردم سایه نیافکنده است و در سالهای پس از انقلاب همانطور که شما گفتید سطح سواد و آگاهی عمومی در جامعه ما بالاتر رفته است. ولی از طرف دیگر واقعیت‌های دیگری هم در تحلیل نهانی ما سهیم هستند. مثلاً در سالهای جنگ و پس از آن بار اصلی نیازهای خانواده‌ها بر دوش خود آنها بوده و امروز نیز کماکان این روند ادامه دارد. به نظر می‌رسد که دولت فراموش کرده است که باید برای حل مشکلات به سوی خانواده‌ها بشتابد. در چنین وضعیتی مردم اگر چه به لحاظ دانش و آگاهی در جایگاه ترفیع یافته‌ای قرار دارند ولی خستگی و افسردگی ناشی از کشیدن چنین باری آنها را به جستجوی يك منجی و نجات دهنده می‌برد. خستگی و افسردگی بعنوان يك (پاد) در برابر آگاهی عمومی عمل می‌کند. بنابراین ممکن است که در فضای فعلی ایران منجیبانی ظهور کنند و به لحاظ اینکه سطح آگاهی مردم بالاست دوره تاریخی‌شان یکی پس از دیگری به سرعت به پایان برسد. اما آیا شما گرفتاری ما در چنین دور باطلی را می‌پذیرید؟

ج- مشکلاتی که به آنها اشاره کردید وجود دارد. در شرایط کنونی که از آن به عصر انقلاب ارتباطات سخن می‌گویند، اصولاً فاصله بین سطح درخواست‌ها و توقعات بیش از پیش شتاب می‌گیرد. این واقعیت هر دولتی را با انبوهی از درخواست‌ها مواجه می‌کند که پشت نظام‌ها باید از رودررویی با آن بلرزد. اقتصاد ما بدلیل جدا ماندن از اقتصاد جهانی، به دنبال انقلاب و پیامدهای آن، هر روز از محورهای توسعه و فن‌آوری فاصله بیشتری می‌گیرد. جوامعی مثل ما در معرض

از آنچه که بدست آمد راضی نبودند. نزول سطح مشارکت در شهرهای بزرگ و اکنش دانسته و نمادین مردم به عمل‌کرد رهبران اصلاح‌طلب و اقتدارطلب بود. اقتدارطلب‌ها در برخی از شهرها در انتخابات شوراها پیروز شدند اما رای مردم را به دست نی‌آوردند. تعبیری که برخی از این حرکت مردم کرده‌اند به این صورت عنوان شد که مردم از اصلاح‌طلبان قهر کردند.

ج- من هم امیدوارم که آنچه اتفاق افتاد، فقط يك قهر باشد و **بار دیگر** بین مردم و اصلاح‌طلبی و نه لزوماً افرادی خاص آشتی برقرار شود. چون به نظر من کم‌هزینه‌ترین راه پیشرفت، جلوگیری در جاده اصلاحات است. اصلاحات همان تداوم انقلاب است. ترس این است که با سرخوردگی و یأس مردم گفتمان تازه‌ای غیر از گفتمان و گرایش اصلاحات وارد میدان شود.

جامعه ما از مشارکت تهییجی عبور کرده و در حال رسیدن به مشارکت نهادینه است.

البته باید تصحیح کنم که من نگفتم که مردم در تحولات اخیر و آنچه که به جریان دوم‌خرداد معروف شد، بطور همگانی و همگان بطور آگاهانه به دنبال دمکراتیزاسیون یا توسعه دمکراتیک بودند. حرکت مردم انعکاس طیف وسیعی از درخواست‌ها بود. طبیعی است که هر حرکت وسیع و همگانی تلاقی درخواست‌های گوناگونی از جانب نیروهای متعدد است. شاید درخواست‌های مبتنی بر بازنگری کامل در نظام هم در بخشی از آرا وجود داشته است.

اما آنچه مهم‌تر و شاخص‌تر است این است که گروهی از فعالان سیاسی و روشنفکران شناخته شده ما درخواست‌هایی را مطرح کردند و مردم هم از درخواست‌های آنها حمایت کردند. این درخواست‌ها شامل قانون‌گرایی، جامعه مدنی، مشارکت همگانی و توزیع عادلانه‌تر قدرت تحت شعار ایران برای همه ایرانیان بود. بسیاری از دل‌سوزترین اصلاح‌طلبان ما با تمام وجود پروای انقلاب، پروای پیشرفت و شاید به نظر بسیاری بیش از حد پروای مصلحت را داشته‌اند.

اینکه در میان صحبت خودتان گفتید مردم به دنبال اصلاح‌طلبان بوده‌اند نه اصلاحات، مورد قبول من نیست. مردم خواستار تغییرات مشخصی بودند و چهره‌هایی که نماینده درخواست‌های مشخصی بودند. یکی از شاخص‌ترین آنها خود آقای خاتمی است که اگر همه ایشان را نمی‌شناختند، دست کم فعالان سیاسی، روشنفکران و گروه‌هایی که به "گروه مرجع" موسوم‌اند، با افکار، نوشته‌ها، دل‌بستگی‌ها، و عمل‌کردهای او به خوبی آشنا بودند و بر همین اساس او را به رهبری يك جنبش بزرگ سوق دادند. من برخلاف نظر شما معتقدم که مردم ما از رهبران سیاسی جلوتر هستند. دست کم از پیش از او گیری انقلاب اسلامی تا کنون همواره مردم جلو بوده‌اند و رهبران، - آن دسته از رهبران که همسو با خواسته‌های مترقی مردم بوده‌اند-، سعی کرده‌اند خودشان را

بعدي لایه‌بندیهای تازه‌ای در میان اصلاح‌طلبان ایجاد خواهد کرد و جریان پالایش ادامه خواهد یافت. بهر حال اصلاح‌طلبی غیر از يك رویه سیاسی، يك شالوده اجتماعی هم دارد، و همین **شالوده اجتماعی** امید ما به **ادامه اصلاحات** است. ضمن اینکه نمی‌توان گفت که جنبش اصلاحات بازگشت ناپذیر است، اما به ادامه آن امید بیشتری هست و به اینکه نمایندگان خود را در عرصه عمل سیاسی خواهد یافت نمی‌توان تردید داشت. در مجموع نیز ضمن ایرادهایی که ممکن است به عملکردهای اصلاح‌طلبان موجود وارد باشد، به نظر من نقش تاریخی آنها را نمی‌توان پایان یافته تلقی کرد. به **ویژه نقش آقای خاتمی** که احتمالاً هنوز جامعه ما، با همه سوء تفاهم‌ها، از شخصیتی چون او بی‌نیاز نیست. ممکن است اصلاح‌طلبان اشتباه کرده باشند، اما هیچ‌کس از اشتباه کردن مصون نیست. هر کس عمل می‌کند اشتباه هم می‌کند. مهم آنست که از اشتباهات خود درس بگیرد و استراتژی خود را اصلاح کند. تاریخ جامعه ما ناگهان بار سنگینی را بر دوش اصلاح‌طلبان گذاشت که هنوز برای آن آمادگی کسب نکرده بودند. اما این مفهومش آن نیست که باید از همه آن طیف قطع امید کنیم و به انتظار چهره‌های **بنشینیم که باید آینده جلوی ما قرار دهد**. آنها اکنون در برابر شرایط تازه‌ای قرار گرفته‌اند.

س- اصلاح‌طلبان ما مثل بسیاری از فعالان و رهبران سیاسی از دام ملاحظات پوپولیستی در امان نبوده‌اند. اکنون باید این ملاحظات را کنار بگذارند و بجای موقعیت‌های پوپولیستی به نیروهای اجتماعی و تشکل‌های سیاسی متناسب با نیروهای اجتماعی فکر کنند. دیگر سوار شدن بر امواج حرکت‌های پوپولیستی نه برآزنده و نه متناسب کار اصلاح‌طلبان واقعی است. باید با دورانی از حرکت‌های تاریخی وداع کرد.

ج- اولاً صحبت از استراتژی در جبهه اصلاح‌طلبان جای بحث دارد. به نظر من آنها هیچ وقت استراتژی به مفهوم دقیق کلمه نداشته‌اند. ظهور آنها ناگهانی بوده است. بنابراین نمی‌توان يك استراتژی مشخصی را در حرکت آنها مشاهده کرد و البته بدنبال طراحی يك چنین استراتژی بود. چنین کاری را اصلاح‌طلبان باید در سر فصل برنامه‌های خود قرار بدهند. بنابراین نمی‌توان از اصلاح استراتژی سخن گفت، بلکه باید از تدوین استراتژی صحبت کرد. يك اصل در این استراتژی همان طور که گفتیم باید قطع امید از پوپولیسم باشد. آنها باید از هر حرکت طیفی و غیر حزبی فاصله بگیرند.

س- یکی از ضعف‌های اصلاح‌طلبان ما نداشتن تشکل بوده است.

ج- بله، این دقیقاً همین چیزی است که من معتقدم. اصلاح‌طلبان باید در قالب يك سلسله احزاب و متکی بر پایگاه‌های اجتماعی و استراتژی مشخص خود را بازسازی کنند. در غیر اینصورت اگر چه حرکت جامعه متوقف نمی‌شود ولی **بازگشت همواره امکان پذیر است**. نمی‌توان گفت روند توسعه سیاسی پایدار و یکنواخت و خطی است. اما بالاخره اگر اصلاح‌طلبان ما هم نتوانند پاسخگویی نیازهای اجتماعی باشند، طبیعتاً گروه‌های دیگری جایگزین آنها خواهند شد و این حرکت را ادامه خواهند داد.

رانده شدن به حاشیه اقتصاد جهانی قرار دارند. مفهوم این واقعه قرار گرفتن در قطب محرومی است که در قطب‌بندی اقتصاد جهانی هر روز از قطب ممتاز بیشتر و بیشتر عقب می‌ماند.

با این حال پاسخ همه این گونه پرسشها به حوزه ابهام تعلق داشته باشد، در عوض يك نکته را با یقین بیشتری می‌توان یادآور شد و آن اینکه دولت باید مردم را در امور سهیم کند تا مردم خودشان به مشکلات و ظرفیت دستگاه‌های اجرایی در حل و فصل آنها واقف شوند. حکومت نمی‌تواند همه مسائل را حل کند. بویژه جهانی شدن اقتصاد هر روز از تواناییهای حکومت‌ها برای حل مسائل می‌کاهد. فرهنگ سیاسی سنتی ما که حل همه مشکلات را از حکومت می‌خواهد، با مقتضیات جهانی شدن که هر روز از حاکمیت دولت‌ها می‌کاهد در دو جهت مخالف هم حرکت می‌کنند. بهتر است رهبران سیاسی مردم را در درک مشکلات سهیم کنند و این مستلزم مشارکت مردم در همه امور و نظارت مردم بر همه امور است. اصلاحات دست‌کم از جهت اهمیتی که به همین يك لحاظ می‌توانست داشته باشد می‌بایست خیر بزرگی به شمار آید و به مثابه برکتی بزرگ مورد استقبال قرار گیرد. اصلاحات با مشارکت دادن مردم و سپردن کار مردم به خود مردم می‌تواند ظرفیت بی‌ظییری برای ثبات سیاسی در شرایط بحران جهانی کنونی داشته باشد. منظورم از بحران جهانی، بحرانی است که هم حاکمیت خارجی و هم حاکمیت داخلی جوامعی مثل ما را تهدید می‌کند. اما برای ادامه یافتن حرکت اصلاحات، خود این حرکت هم باید با اصلاحاتی همراه شود.

س- می‌دانید که اصلاحات حرکتی است که از اوایل ۷۰ برای نهادینه کردن مشارکت مردم و پاسخگو کردن قدرت سیاسی و رهبران سیاسی شروع شد. این امر متضمن نقد قدرت و حرکت به سمت توزیع قدرت از حاکمیت الیگارشیک به دمکراتیک بوده است. این حرکت باید با يك استراتژی منسجم‌تر و تکیه به نیروهای اجتماعی پایدارتر صورت بگیرد. شیوه کار اصلاح‌طلبان را با فشار از پائین و چانه زنی از بالا فرمول‌بندی کرده‌اند. این شیوه همچنین متضمن توسل به مسائل مسالمت‌آمیز تا حد ممکن و به عقیده برخی تا حد افراط‌آمیز بوده است.

ج- این مسئله‌ایست که جای طرح و بحث دارد. به اصل رفتار مصلحت‌جویی و مصالحه‌گری اصلاح‌طلبان نمی‌توان ایراد وارد کرد، مگر اینکه رویکرد بکلی متفاوتی به نظام داشته باشیم. البته يك ایراد می‌توان به **اصلاح‌طلبان** که به طبقه و رویکرد معینی تعلق دارند، به درستی وارد کرد و آن این است، که آنها به مردم، که پشتوانه اصلی آنها می‌باشند **اعتماد ندارند**. و از اینکه در موقع لزوم به نیروی آنها متوسل شوند، امتناع دارند. یکی از مسائلی که الان درباره آن بحث می‌کنیم می‌تواند همین عدم اعتماد باشد. آنها باید به مردم اعتماد کنند و البته از چشم‌داشت‌های پوپولیستی صرف‌نظر نمایند.

اصلاح‌طلبان يك طیف را شامل می‌شوند، نمی‌توان همه آنها را در يك ردیف قرار داد. حوادث جاری و حوادث

## اطلاعیه راه توده

مخالفان می کوشند يك شورش عمومی

علیه جنبش اصلاحات راه اندازند

# با قاطعیت باید

# وارد عمل شد و

# ستاد ایجاد گرانی را

# در هم کوبید

و نهادهای اقتصادی زیر نظر رهبری، اتاق بازرگانی، بنیادهای به اصطلاح خیریه و در واقع چپاولگران ثروت ملی، صندوق های قرض الحسنه وابسته به سازمان اقتصاد اسل می در هماهنگی با هم پیش می برند. این امر تدارك يك شورش عمومی کور است که بوجود آورندگان گرانی می خواهند رهبری آن را در دست گرفته و روی موج آن علیه اصلاحات، مجلس و دولت خاتمی وارد عمل شوند.

این اقدامات نگرانی جدی محمد خاتمی را بوجود آورده و به همین منظور يك ستاد ویژه مقابله با گرانی تشکیل داده است.

هسته اصلی این طرح و ایجاد يك سلسله اقدامات تورم را توسط جمعیت مولفه در هماهنگی با صدا و سیمای لاریجانی تدوین شده است و سازمان اقتصاد اسلامی وابسته به مولفه نقش عمده را در اجرای آن دارد. سازمانی که به نوشته روزنامه آزاد ۹۰ درصد نقدینگی کشور در اختیار آن است. این همان سازمانی است که وزیر اقتصاد از جمله برای کوتاه کردن دست آن از سر اقتصاد کشور چندی پیش لایحه پول شویی را به مجلس ارائه داد. این لایحه مستلزم قانونمند کردن فعالیت صندوقهای قرض الحسنه ای بود که زیر نظر سازمان اقتصاد اسلامی اداره میشوند و بخشی از کارشان سفید کردن دلارهای ناشی از فروش قاچاق مواد مخدر و دیگر اقدامات غیرقانونی و تورم زا است.

هدف از طرح ایجاد گرانی، فشار بر محمد خاتمی برای پس گرفتن لوایح، انداختن گناه گرانی به گردن او و طلبکار شدن از وی و پخش این تبلیغ و ادعاست که گویا رئیس جمهور بجای پرداختن به مسایل مردم به مسایل "بی اهمیتی" مثل لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان و یا کوتاه کردن دست قوه قضاییه از دخالت در زندگی مردم پرداخته است. صدا و سیما در اجرای این طرح نقش مهمی دارد و باید با تبلیغ در پیرامون گرانی ضمنا نوعی وحشت در مردم ایجاد کند تا آنان از ترس گرانی های بیشتر در آینده به خرید کالاها روی آورند و همین امر موج گرانی را تشدید و غیرقابل کنترل نماید. گفته میشود نامه اخیر ۱۳۵ تن از نمایندگان مجلس برای محاکمه هر چه سریع تر علی لاریجانی مدیرعامل صدا و سیما با آگاهی آنان از نقش این سازمان در توطئه اخیر ایجاد گرانی بی ارتباط نیست. در همین چارچوب همچنین گفته می شود قرار است علی خامنه ای در روزها آینده وارد میدان شود و در مورد گرانی نه به بازاریان و نهادهای اقتصادی عامل تورم که زیر نظر و با احکام مستقیم خود او بر نهادهای زیر نظر رهبری سلطه یافته اند، بلکه به دولت و مجلس هشدار دهد.

او در روز ملاقات نمایندگان مجلس با وی، بمناسبت سالگشت تشکیل مجلس (و در واقع برای گریز از پاسخ رسمی به نامه نمایندگان) مستقیما همین امر را در جواب نامه نمایندگان مجلس طرح کرد و گفت در دوران باقی مانده از مجلس "بروید بدنبال جلوگیری از گرانی".

(بقیه در ص ۳۰)

پیش از بلوایی که واحد ضربت "لیاس شخصی" ها در سراسر ایران با هدف فراهم ساختن زمینه ورود نیروهای مسلح به خیابان ها و اعلام حکومت سپاهی برپا کنند، پیش زمینه را مولفه اسلامی و شبکه توزیع مایحتاج عمومی مردم در بازار و از طریق سازمان اقتصاد اسلامی آغاز کرد. آنها می خواستند روی این موج تبلیغاتی که وسیعا از سوی سیمای جمهوری اسلامی بدان دامن زده می شد سوار شده و نقش ناجی مردم به جان آمده از گرانی را ایفاء کنند.

با آغاز این تبلیغات و با گمانه زنی حوادثی که می خواستند بر این موج سوار کنند، راه توده اطلاعیه ای را منتشر کرد که عینا در زیر می خوانید:

انجمن های اسلامی بازار و سازمان اقتصاد اسلامی ستاد ایجاد گرانی در کشور تشکیل داده اند.

در روزهای اخیر مردم ایران، در سراسر کشور شاهد موجی از گرانی و تورم بهای کالاها بوده اند. این موج ناگهانی نشان از يك حرکت برنامه ریزی شده دارد که جمعیت مولفه و سازمانهای اقتصادی وابسته به این جمعیت در پشت آن قرار دارند.

دو هفته پیش، در اوج بحث های مربوط به لوایح رئیس جمهور، رسانه های گروهی اطلاع دادند که انجمن های اسلامی بازار نامه تهدید آمیزی خطاب به محمد خاتمی منتشر کرده و او را در صورت عدم پس گرفتن لوایح "تهدید اقتصادی" کرده اند.

در آن زمان هنوز معلوم نبود ماهیت این تهدید اقتصادی چیست و بازاریان بزرگ مرتبط با جمعیت مولفه چه فشار اقتصادی را می خواهند بر دولت وارد کنند. اکنون با راه افتادن موج اخیر گرانی معنای آن تهدید مشخص شده است. اکنون سخن از يك طرح گسترده ایجاد گرانی است که انجمن های اسلامی بازار، سازمان اقتصادی اسلامی، بنیادها

دکتر حمیدی در مراسم اول ماه مه:

# حاکمیت دوام نمی‌آورد

## چه با امریکا کنار بیاید و چه نیاید

روز جهانی کارگر، امسال به گونه ای متفاوت نسبت به سال‌های گذشته در تهران برگزار شد. این مراسم در چند نوبت و در نقاط مختلف و عمدتاً با ارائه تحلیل از اوضاع ایران و جهان و در سالن‌های سرپوشیده به آرامی برگزار شد. از جمله مراسمی که مسائل تحلیلی مهمی در آن ارائه شد، مراسمی بود که در مردآباد کرج برگزار شد. در این مراسم که با شرکت ۳۰۰ تن و با حضور فریبرز رئیس دانا اقتصاددان، محسن حکیمی، علی صالحی و تتی چند از پیشکسوتان و نمایندگان کارگران و فعالان جنبش کارگری برگزار شد ابتدای به یاد جان باختگان تظاهرات اول ماه مه شیکاگو یک دقیقه سکوت اعلام شد. قربانیان شیکاگو عده ای از کارگران اتحادیه چوب بران شیکاگو بودند. چند تن از پیشکسوتان حاضر در مراسم خاطرات خود را از مبارزات کارگری کشور نقل کردند و سخنرانان اصلی مراسم بر ضرورت پیوند جنبش کارگری ایران با جنبش کارگری دیگر کشورهای جهان تاکید کردند. همچنین در این مراسم ضرورت‌های تشکیل سندیکاها مستقل کارگری بر شمرده شد. بخش دیگری از مسائل مطرح شده در این مراسم اختصاص به تشریح یورش نظامی امپریالیسم امریکا یافت و به همین مناسبت بیانیه روشنفکران و آزادیخواهان ایران که به بیانیه "ضد جنگ" شهرت یافته قرائت شد.

محتوای اصلی بخش تحلیل سیاسی ارائه شده در این مراسم این نکته بود که امریکا برای برقراری دموکراسی در هیچ کجای دنیا مداخله نظامی نکرده است، بلکه غارت منابع ملی این کشور انگیزه اصلی این تجاوزات است. سخنرانان مراسم از شخصیت‌های شناخته شده ای که بیانیه "ضد جنگ" را امضاء نکرده اند انتقاد کردند. آنها با این تعبیر و تفسیرهای ارائه شده از سوی این شخصیت‌ها مخالفت کردند: "ما مجبوریم از میان دو قطب جنایت یکی را انتخاب کنیم" و یا "ما با ملت عراق مسئله نداریم و مسائل خودمان را با دولت آینده باید حل کنیم".

در همین مراسم بیانیه انجمن صنفی خبازان نیز قرائت شد و در پایان دکتر حمیدی یکی از سخنرانان حاضر در مراسم نسبت به شرایط بغرنج کنونی کشور و منطقه هشدار داد و گفت: اگر مبارزان و پیشکسوتان سیاسی و نیروهای چپ نتوانند از شرایط حاضر تحلیل صحیح و راه کار درست ارائه دهند از جمله بازندگان موقعیت خواهند بود. دکتر حمیدی گفت: شرایط کنونی ایران بسیار سرنوشت ساز است، زیرا حاکمیت فعلی دوام نخواهد آورد،

چه با امریکا کنار بیاید و چه کنار نیاید. اگر نیروهای انقلابی نتوانند هوشیاری لازم را از خود نشان دهند واقعبین تلخ بازگشت سلطنت به ایران تحقق خواهد یافت و آنها ابتکار عمل را بدست خواهند گرفت.

دکتر حمیدی در بخش دیگری از سخنان خود، پیرامون گرایش غیر ملی سازش و معامله با امریکا برای ماندن بر سر قدرت گفت: "اگر جریاناتی بخواهند با امریکا کنار بیایند به این امید که از سوی امریکا حمایت شوند، قطعاً با مقابله جنبش مردم روبرو خواهند شد و اگر با امریکا کنار نیایند و در عین حال به مقابله با مردم ادامه دهند زمینه تهاجم مستقیم به ایران و به خود و همچنین بی تفاوتی مردم را فراهم خواهند کرد. این آن بن بست است که باید برای آن يك چاره ملی یافت.

در بیانیه روشنفکران و آزادیخواهان ایران تاکید شده است که هر ملتی قبل از آنکه مورد تجاوز امپریالیستی قرار گیرد، خود باید ابتکار عمل را برای خنثی سازی این تهاجم بدست بگیرد. مثال زنده و فراموش نشدنی تطل در این زمینه همان چیزی است که امروز در عراق شاهد آن هستیم. ملت عراق باید نظام دیکتاتوری را خود سرنگون می کرد نه آنکه این نظام با تجاوز نظامی خارجی سرنگون شود. ما در آن بیانیه تاکید کردیم که مردم ایران دموکراسی می خواهند، این دموکراسی را باید گرفت نه آنکه انتظار داشته باشیم به ما ببخشند. ما با يك حکومت مردم سالار و به كمك مردم ایران و بویژه زحمتکشان و توده مردم ایران می توانیم از استقلال کشورمان دفاع کنیم. چنین اراده ای و چنین حکومتی هیچگاه به امریکا اجازه تجاوز به خاک کشور را نخواهد داد. این یگانه امکان نیروهای وطن دوست ایران برای جلوگیری از دامن زدن به مسائل قومی در ایران و برپائی جنگ خانگی است.

دکتر حمیدی در ادامه بیان دیدگاه‌های خود پیرامون اوضاع ایران و جهان برای حاضران در مراسم اول ماه مه در مردآباد کرج، به ضعف سازمانی جنبش کارگری کشور پرداخت و گفت: از ما در اینجا سؤال می شود، چرا جنبش کارگری کشور ضعیف است؟

پاسخ بی تعلل اینست که این جنبش وقتی بر قدرت است که متشکل باشد و رهبری شود. بنابراین برای رسیدن به قدرت جنبش کارگری، باید شعار "کارگران متشکل شوید" را در صدر شعارهای این جنبش قرار دهیم. دومین شعار این جنبش که وجود تشکل‌های متعدد و پراکنده کارگری در کشور را مورد نظر دارد اینست "تشکل‌های کارگری متمرکز شوید". ضعف جنبش کارگری را از این طریق باید جبران کرد. شکم گرسنه و دست‌های خالی با قرائت‌های گوناگون از دین کاری ندارد."

بموجب گزارش دریافتی "پیک" در پایان مراسم مردآباد کرج سرودهای قدیمی پخش شد که حاضران را سخت به وجد آورد. یکی از کارگران زن حاضر در مراسم، طی سخنانی کوتاه و تهییج کننده همه زحمتکشان جهان را به اتحاد علیه امپریالیسم فراخواند و پیوند زحمتکشان ایران با زحمتکشان جهان را ناگسستگی اعلام داشت که با تشویق یکپارچه حاضران روبرو شد. پخش سرود انترناسیونال، خاتمه بخش مراسم روز جهانی کارگر، مردآباد کرج بود.

مرکز مطالعات ایران در مسکو، پیش از حوادث اخیر ایران پرده ها را بالا زده و از تماس امریکا با فرماندهان نظامی برای کودتائی شبیه ۲۸ مرداد پرده برداشته بود!

## کودتای سپاهی از دل حادثه جوئی های "لباس شخصی" ها باید بیرون می آمد!

- ۱- امکان اقدامات نظامی علیه ایران بسیار بالاست و تشکیلات ایرانی القاعده یکی از کانون های بهانه این اقدامات است.
- ۲- ما اطلاعات دقیقی از تماس با فرماندهان نظامی و پیشنهاد رشوه به آنها در اختیار داریم. فکر می کنم ماه بعد کنفرانس خبری جدیدی تشکیل شده و اعلام شود چه کسی و با چه هدفی به ایران اعزام شد، چه مسایلی را آنجا حل کرد، با چه کسی تماس گرفت و به چه نتیجه ای رسید!
- ۳- حضور نظامی امریکا در ایران، یعنی تبدیل روسیه به یک کشور جهان سومی و این برای منافع استراتژیک روسیه قابل قبول نیست و با قدرت باید علیه آن وارد عمل شود.

حدود دو هفته قبل از به خیابان آمدن لباس شخصی ها و یورش به خوابگاه های دانشجویی در تهران و دیگر شهرهای ایران، یک کارشناس ارشد مرکز مطالعات ایران در موسسه تحقیقات استراتژیک مسکو بنام "صفراف" مصاحبه ای در مسکو کرده و مطالبی را در ارتباط با ایران مطرح کرد، که در ابتدا بدان توجه چندانی نشد تا آنکه آیت الله مصباح یزدی در نماز جمعه تهران مطالب تحریف شده ای را از این مصاحبه برزبان راند. مصباح یزدی و کارکنان دفتر وی با این گمان که کسی را دسترسی به اصل مصاحبه صفراف نیست، نعل را وارونه زده و کارکنان دولت خاتمی و در واقع اصلاح طلبان را افراد مورد اشاره صفراف در این مصاحبه معرفی کرد. او البته نگفت که این مطالب را از کجا گرفته و گوینده آن کیست، بلکه آن را کشف امنیتی جناح راست معرفی کرد! تنها پس از این سخنان آیت الله یزدی بود که مطبوعات و سایت های خبری داخل کشور نیز جستجو در سایت های روسیه را آغاز کردند و اصل مصاحبه را بدست آوردند. علیرغم دستیابی به اصل این مصاحبه نیز، این مطبوعات به عمق و انگیزه آنچه که صفراف مطرح کرده بود نپرداختند. صفراف که بعنوان یک محقق ارشد از یک موسسه وابسته به دولت و ادارات اطلاعاتی روسیه نمی توانست بدون پایه و مدرک سخن بگوید، از ارتباط با نظامی ها و فرماندهان نظامی جمهوری اسلامی سخن گفته بود. او سخن نگفته بود، بلکه با افشای برخی اطلاعات پشت صحنه مراکز اطلاعاتی روسیه هشدار داده بود که برخی فرماندهان نظامی ایران را امریکا خریده است و باید منتظر توطئه های کودتائی در ایران بود. او حتی پا را فراتر از این گذاشته و با قاطعیت گفته بود تا یکماه دیگر اطلاعات دقیق تری از این مناسبات و تماس ها را فاش خواهد کرد. صفراف از موضع دفاع از منافع روسیه این اطلاعات را فاش ساخته و در حقیقت با هشدار به نیروهای انقلابی، دمکرات و اصلاح طلبان واقعی در حاکمیت جمهوری اسلامی در مقام دفاع از منافع روسیه نیز وارد میدان شده بود.

بحث و جدل مطبوعات دوم خردادی با مطبوعات وابسته به جبهه ضد اصلاحات و ستیز کلامی با آیت الهی که معلوم نیست مانند امثال فلسفی و اعظ و یا شیخ محمود حلبی سرش به کجا بند است وقت و فرصت بررسی دقیق مطالب مطرح شده از سوی صفراف را سوزاند.

تظاهرات اعتراضی ساده و طبیعی جمعی از دانشجویان در اعتراض به خصوصی شدن دانشگاه ها و سپس ورود به صحنه واحدهای ضربت سازمان یافته شبه نظامی "لباس شخصی" به خوابگاه ها و رفتن به سوی اجرای سناریوی شبیه سناریوی کودتای ۲۸ مرداد، نشان داد که آن وعده صفراف برای افشاگری های یکماه بعد و نشان دادن شواهد توطئه فرماندهان نظامی به کمک امریکا بیهوده و بلوف اطلاعاتی- سیاسی نبوده است.

صفراف در مصاحبه خود، کلامی در باره دیدار فرمانده پیشین سپاه پاسداران "محسن رضائی" با امریکائی ها در شهر آتن ( به سرپرستی فیلیپین تحلیل گر ارشد سازمان سیا و مشاور خاورمیانه وزارت امور خارجه امریکا) بر زبان نراند، همچنان که اشاره به حضور برخی فرماندهان سپاه در مذاکرات ژنو بر سر عراق و افغانستان با زلمان خلیل زاد مشاور ایران، افغانستان و عراق در کاخ سفید نکرد. اما آنچه که او گفت و آنچه طی سه هفته پس از مصاحبه او در ایران روی داد، نشان داد که پل پیوندی بین این ملاقات ها و حوادث کودتائی ایران باید برقرار باشد. قرائن نشان می دهد که تنها یک عنصر پیش بینی نشده در این طرح، آنرا با ناکامی روبرو ساخت. کودتاچپانی که ستاد فرماندهی آنها در قوه قضائیه قرار دارد و واحد رزمی "لباس شخصی" را مستقل از تمام نیروهای نظامی و انتظامی جمهوری اسلامی اما با یارگیری از درون این نیروها تشکیل داده اند، با معیار قرار دادن بی تفاوتی مردم در انتخابات شوراها، بر این تصور بودند که بر موج این بی تفاوتی سوار شده و تا مردم بفهمند چه بر سرشان آمده کار را تمام خواهند کرد و یک حکومت "سپاهی" تشکیل خواهند داد. حکومتی که سرخ رهبری آن باید در اختیار آیت الله شاهرودی و آیت الله جنتی و



حجج اسلام زیر عباى آنها مى بود. تکلیف و سرنوشت رهبر نیز در این ماجرا به همراهی با آنها بستگی داشت. آنچه که آنها نتوانستند پیش بینی کنند ظرفیت بالای اعتراضات توده ای مردم و بویژه سمت گیری ضد استبدادی و ضد غارتگری این اعتراضات بود. این وضع به گونه ای بود که در طول دو هفته، هر شب و هر روز بیم آن می رفت که جرقه از نقطه ای در تهران و یا در شهرهای بزرگ و کوچک ایران از گوشه ای بالا گرفته و به حریق سراسری تبدیل شود. این حریق می توانست دودمان کودتاجپان و طراحان حکومت یکپارچه نظامی- روحانی را در هم بپیچد و به همین دلیل است که آنها سریعاً عقب نشینی کردند و تنها به تعطیل دانشگاه ها و دستگیری چند هزار دانشجو در سراسر ایران بسنده کردند. این عقب نشینی قطعاً برای یافتن فرصتی دیگر و زمینه سازی بیشتر و مناسب تر است و نه منتفی شدن طرح. تحمیل انزوا به مردم و کوشش دوباره برای جنجال آفرینی و ایجاد بی تفاوتی در میان مردم، بی تردید هسته مرکزی دورانی است که فاصله طرح ناتمام کنونی با طرح بعدی را تشکیل می دهد. این همان ترفندی است که از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اجرا گذاشته شد.

با این پیش زمینه است که مصاحبه صراف اهمیت و اعتباری در حد بازخوانی و چند باره خوانی آن می یابد و به همین دلیل نیز ما آن را منتشر کرده و دقت روی خطوط اساسی طرح شده در آن را به همه نیروهای میهن دوست، دمکرات، ملی و طرفدار استقلال کشور توصیه می کنیم. این مهم نیست که رقم ۵۰۰ میلیون دلار صحت دارد یا ندارد، بلکه قاطعیت طرح تماس امریکائی ها با فرماندهان نظامی ایران، کوشش مصباح یزدی برای منحرف ساختن این افشاگری و به زیر سؤال بردن اصلاح طلبان و نوع تحلیل صراف اهمیت دارد. امریکا پول را در میان عده ای دانشجو و کارمند دولتی پخش نمی کند، بلکه مانند همه تجربیات تاریخی در ایران، شیلی و دهها کشور امریکای لاتین و خارومیانه ای، این پول را در میان فرماندهانی که قدرت اجرائی برای کودتا دارند و اوباشی که پیشقراول همیشگی عملیات کودتائی هستند پخش می کند. از این لحظه به بعد است که باید حساب های بانکی و ارتباط های فرماندهان و سازماندهندگان لباس شخصی ها را بررسی کرد و کانون و ستاد توطئه در قوه قضائیه را بجای مثنی دانشجویی معترض دستگیر و باتهام توطئه کودتا علیه استقلال کشور بازجویی و محاکمه کرد.

## متن مصاحبه "رجب صفر اوف"

همه این شبها که به صورت ایرادها در آمده اند، حالت خاص سیاسی دارند در حالیکه قرارداد فقط همکاری بازرگانی و اقتصادی اتحادیه اروپا با ایران را پیش بینی می کند. بنا بر این، اگر ایالات متحده با چیزی یا کسی مخالف باشد، حتی اتحادیه اروپا نمی تواند موافقتنامه مستقلانه ای امضا کند.

جهان مدت هاست تکه قطبی شده و ایالات متحده به این وضع عادت کرده است و معتقد است که در جهان باید یک حکومت جهانی و یک رئیس جمهور وجود داشته باشد. طبیعتاً رئیس جمهور ایالات متحده باید این نقش را بازی کند. هر ادعائی برای استقلال و دنبال کردن سیاست مستقلانه باید از سوی حکومت جهانی شدیداً مجازات شود که اخیراً در عراق همین کار را کردند.

اوضاع فعلی ایران ساده نیست. گاهی طیف های قدرت با هم موافق نیستند، عده ای با آهنگ اجرای اصلاحات و عده ای با سطح زندگی در کشور موافق نیستند. در سالهای اخیر مسأله بیکاری جوانان، حقوق و آزادی های بشر و به خصوص آزادی بیان در ایران بسیار جدی شده است. این عوامل در جامعه تشنج ایجاد کرده و بر سرعت اصلاحات و ادامه همکاری کشور با جامعه جهانی اثر گذاشته است.

چندی پیش گروه قابل توجهی از نمایندگان مجلس ایران، برای اولین بار در تاریخ جمهوری اسلامی ایران طی نامه دسته جمعی به رهبر روحانی کشور اعلام کردند که مردم باید از آزادی برخوردار باشند. آزادی نیم بند و ناکام باب طبع کسی نیست. رئیس جمهور خاتمی ضمن برگزاری ششمین سالگرد ریاست جمهوری خود اظهار داشت که از کارهایی که در طول ریاست جمهوری خود انجام داد و نیز از سرعت و عمق اصلاحات خرسند نیست. او برای نخستین بار اعتراف کرد که بسیاری از مکانیزم های نظام دولت کنونی ایران مانع

- از قرار معلوم، دولت بوش تماسهای خود را با ایران قطع کرده و بر توسل به عملیات نظامی علیه این کشور پافشاری می کند. آیا ایالات متحده به ایران حمله خواهد کرد؟

- پیشنهاد می کنم این موضوع را به لحاظ ساختاری سه قسمت بکنیم، یعنی برخورد کشورهای جامعه جهانی یا به عبارت دقیق تر قسمت غربی آن با ایران؛ اوضاع کنونی ایران و مواضع روسیه در قبال سناریوهای احتمالی.

برخورد کشورهای غرب نسبت به ایران، عمدتاً با توجه به برخورد ایالات متحده با ایران تعیین می شود. این برخورد با ۵ سال پیش تفاوت کامل دارد. همانطور که اطلاع دارید، اتحادیه اروپا چندی پیش نزدیک بود با ایران موافقتنامه همه جانبه ای امضا کند که می توانست این کشور را به سطوح جدیدی از مناسبات با کشورهای اروپایی برساند. ولی موافقتنامه هایی که قرار بود امضا شود، به خاطر ایرادهای سیاسی به ایران که توسط ایالت متحده دیکته شده بود، به امضا نرسید. در حال حاضر اتحادیه اروپا از تهران چهار ایراد می گیرد:

**اولاً** ایران به عقیده اتحادیه اروپا با جنبشها و گروه های تروریستی روابط دارد؛

**ثانیاً** ایران گویا تلاش می کند سلاحهای هسته ای ایجاد کند؛

**ثالثاً** در ایران حقوق بشر به صورت جدی نقض می شود؛

**رابعاً** ایران به اندازه کافی از روند صلح خاور میانه حمایت نمی کند.

- دولت روسیه ۱۰ ماه پیش پیشنهادش برنامہ گسترده همکاری‌های بازرگانی و اقتصادی با ایران را تأیید کرد. طبق برنامه مذکور، ایران و روسیه قصد دارند ظرف ۱۰ سال آینده روابط بازرگانی و اقتصادی خود را به بیش از ۴۰ میلیارد دلار برسانند. روسیه تنها در زمینه انرژی اتمی می‌تواند در ایران ۶ واحد نیروگاه اتمی شبیه به واحدی که اکنون در بوشهر ساخته می‌شود احداث کند. روسیه در این کشور منافع جدی دارد. علاوه بر آن، ایران تنها کشور منطقه باقی مانده است که روسیه در آنجا نفوذ واقعی دارد. اگر تهران به مدار نفوذ غرب منتقل شود، بعد از مدتی سیستم حقوق بین‌الملل، تعادل میان غرب و شرق و سیستم روابط روسیه با جهان اسلام و غرب به طور کلی بهم خواهد خورد. بعد از آن برای آمریکایی‌ها تنها هدف غصب آسیای مرکزی باقی خواهد ماند. این هدف به آسانی حاصل می‌شود. ایالات متحده بعد از آسیای مرکزی به حل و فصل مسایل توسعه‌طلبی خود در ارتباط مستقیم با روسیه خواهد پرداخت.

بنا بر این، روسیه باید در آینده نزدیک مواضع خود را نسبت به سناریوهای احتمالی در رابطه با ایران طراحی کند. در حال حاضر وزارت امور خارجه و پنتاگون بر سر انتخاب استراتژی نسبت به ایران با هم اختلاف نظر شدیدی دارند. پنتاگون اعتقاد دارد که در این کشور مذهبی مذاکرات برای دمکراتیزه سازی گام به گام آینده ندارد. ولی وزارت امور خارجه بر این عقیده است که ایران در آستانه فروپاشی و تغییر نظام قانونی خود قرار داد و باید فقط به تکمیل هرچه سریع‌تر این روند کمک کرد. این "کمک" می‌تواند از طریق تأمین مالی، کارشناسان، رشوه دادن به افراد و اعمال انواع مختلف فشارهای سیاسی و اقتصادی ارائه شود.

بعید نمی‌دانم که کاری که اکنون در ایران در جهت رشوه دادن به مقامات بلندپایه ایرانی در نهادهای دولتی و نظامی انجام می‌گیرد، اوضاع را به نحوی تحت تأثیر قرار دهد. ولی روسیه در واقع باید برای هر تحوّل آماده باشد. واضح و روشن است که ایالات متحده ایران را تا زمانیکه اوضاع این کشور تغییر نکند یا رژیمی روی کار نیاید که باب طبع آمریکا باشد راحت نخواهد گذاشت.

فکر می‌کنم که سیاست گذشت ها و برقراری تعادل بین منافع سیاسی و اقتصادی نسبت به ایالات متحده گاهی معقولانه نیست. چیزهای مهمی به بازی گرفته شده است. روسیه می‌تواند فقط در بخش اقتصاد دهها یا شاید صدها میلیارد دلار از دست بدهد، همانطور که در عراق میلیاردها دلار از دست داده است. همه وعده‌هایی که منافع روسیه در ایران هرچه بیشتر در نظر گرفته خواهد شد و اینکه مسکو فقط نباید در این روند مداخله زیادی بکند، کاملاً بی‌اساس است.

وزارت امور خارجه روسیه باید با توجه به این تحولات فوراً به گفتگوی اصولی با واشنگتن درباره غیرمجاز بودن هرگونه مداخله آمریکایی در امور ایران بپردازد.

از کار او و قوه مجریه در زمینه ارتقای اصلاحات تا سطح مطلوب می‌شود.

رئیس جمهور خاتمی علناً از مردم ایران عنبرخواهی کرده و به مردم هشدار داد که اگر وضع تغییر نکند، بدیهی است که مردم ایران در آینده نزدیک با مشکلات جدی روبرو خواهند شد.

از قرار معلوم روزنامه "واشنگتن پست" چاپ آمریکا مقاله‌ای را درج کرده که در آن به علاقه ایالات متحده به بی‌ثبات کردن اوضاع ایران، تمایل به تغییر رژیم این کشور و اینکه دولت جورج بوش به همین منظور برنامه ویژه‌ای را طراحی می‌کند، اشاره شده است.

مقامات ایالات متحده به یک مرکز علمی پژوهشی به نام "شورای آتلانتیک" مأموریت دادند به بررسی دورنمای سرنگونی رژیم فعلی ایران بپردازد. به آنها دستور داده در همه راه‌های تعویض حکومت ایران و از جمله توسل به دخالت نظامی را بررسی کنند. (موسسه اینترپرایس به مدیریت مایکل لدین و همکاری نزدیک سهراب سبحانی که اکنون از سوی همین موسسه بعنوان نخست وزیر آینده ایران معرفی شده است- مراجعه کنید به شماره شنبه گذشته بیک)

سام براونینگ سناتور آمریکایی از حزب جمهوری‌خواه پیشنهادش قانون موسوم به "سند در باره دمکراسی در ایران" را تهیه کرده که مطابق آن اختصاص ۵۰ میلیون دلار آمریکا به رسانه‌های گروهی اپوزیسیونی و به خصوص سلطنت‌طلب ایرانی مستقر در لس آنجلس و نیز به گروه‌های مختلف دمکراتیک و مدافعین حقوق بشر ایران پیشبینی شده است.

حالا درباره قسمت نامرئی این "کوه یخ" صحبت کنیم. در خاک ایران هم اکنون صدها تن از متخصصین از آمریکا و کشورهای دیگر حضور دارند که با اپوزیسیون داخلی ایرانی همکاری کرده و مصرانه فعالیت آن را با اپوزیسیون خارجی هماهنگ می‌کنند. این به اصطلاح "گروه اعزامی" مسأله هماهنگی اقدامات جوانان ایرانی که از بیکاری رنج می‌برند و قسمت ناراضی مردم ایران با فعالیت نیروهای خارجی را حل می‌کند. هدف دیگر آنان، بررسی اوضاع از این نظر است که آیا در ایرانی که فساد و رشوه رایج است می‌توان به نهادهای نظامی و انتظامی رشوه داد؟

طبق اطلاعات کنترل نشده از منابعی مورد اعتماد، حدود ۵۰۰ میلیون دلار به این هدف اختصاص یافته است. با توجه به اینکه در ایران گزینش‌ها هنگام انتصاب مقامات در دستگاه‌های اداری دولتی دقیق مراعات می‌شود، فکر می‌کنم در ریاست غیرنظامی ایران مشکل بتوان چنین افرادی را پیدا کرد. ولی در میان نهادهای نظامی هستند افرادی که نمی‌توانند از این وسوسه چشم‌پوشند؛ چرا که کشورهای غربی هم اکنون در ایران در این زمینه کار بزرگی انجام می‌دهند و ممکن است جهان در آستانه تغییر اوضاع ایران قرار گرفته باشد.

- این امر برای روسیه چه عواقبی خواهد داشت؟

تسلیم کند. ولی در این صورت روسیه باید چکار کند: ناوها و هواپیماهای خود را بفرستد؟ به عبارت دیگر، روسیه چطور می تواند و باید از ایران دفاع کند؟

- گاهی اوقات گفتگویی که فعالانه و از راه مجاری دیپلماتیک اجرا شده باشد، بدون پشتیبانی نظامی واقعی نمی تواند نتیجه مطلوبی بدهد. **اگر ایالات متحده در مورد ایران تصمیم نظامی بگیرد** (ما تشکیل ائتلاف ضدایرانی را در نظر نمی گیریم چرا که در رابطه با ایران چنین کاری حد اقل در شرایط فعلی میسر نیست)، شاید **فقط اعتراضات دیپلماتیک روسیه کافی نباشد**.

در صورتی که تصمیم بردخال نظامی در ایران، بدون مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد گرفته شود، روسیه باید یا واحدها و یگانهای نیروهای نظامی خود را به منطقه خلیج فارس بفرستد یا به طور نمائشی از سازمان ملل خارج شده و عضو سازمان همکاریهای اقتصادی (اگو) شود. مسأله این است که اگر ایالات متحده ایران را به تصرف خود در آورد، آسیای مرکزی گام بعدی آمریکا خواهد بود. از منطقه دیگر چیزی باقی نمانده است. کوبا و کره شمالی را نمی توان جدی گرفت. فقط **چین** باقی مانده است که هنوز دست آمریکا از چین کوتاه است. بنا بر این، روسیه باید بفهمد که اگر ایران را از دست بدهد، آسیای مرکزی را به طور نهایی و بازگشت ناپذیر از دست خواهد داد. روسیه با از دست دادن ایران و آسیای مرکزی نهایتاً وزن خود را در سیاست جهانی از دست داده و به حاشیه سیاست جهانی، به رده کشورهای درجه سومی خواهد غلتید که کسی منافع آنها را در نظر نمی گیرد.

- آیا روسیه باید همه این اقدامات را قبل یا بعد از تهاجم به ایران اتخاذ کند؟

- فکر می کنم که روسیه واقعاً باید قبل از آغاز عملیات جنگی اقدام کند. روسیه باید به ایالات متحده بفهماند که آمریکا بر خلاف همه موازین حقوقی بین المللی عمل می کند. برای جواب به همه ایرادهای ایالات متحده از برنامه هسته ای ایران سازمان ماگاته وجود دارد. اگر در ایران حقوق بشر نقض می شود، کمیسیون ویژه سازمان ملل برای رسیدگی به این کار وجود دارد. اگر ایالات متحده تخلفات دیگری را از طرف تهران کشف کند، برای هر یک از آنها ساختارهایی مربوطه بین المللی وجود دارند که می توانند اقدام کنند. روسیه باید با قاطعیت تمام در چارچوب شورای امنیت سازمان ملل و در ساختارهای بین المللی دیگر این مسأله را مطرح کند. فکر می کنم که در این صورت روسیه رأی وزینی خواهد داشت و بسیاری از کشورهای جهان از آن استقبال خواهند کرد.

- ایالات متحده برای تجاوز به ایران چه دلایل حقوقی نیاز دارد؟

- مگر ایالات متحده در مورد عراق چه دلایل حقوقی داشت؟ هیچ حق و حقوقی نداشت! اکنون ایالت متحده اظهار می دارد که در انفجار ۱۲ ماه مه در عربستان سعودی "رد پای" ایرانی وجود دارد، یعنی **تشکیلات ایرانی القاعده** آن عمل تروریستی را ترتیب داد. ولی اطلاعات موثق در این خصوص وجود ندارد، همانطور که از برنامه هسته ای ایران

- شما به گروه متخصصین آمریکایی که وارد ایران شده و آنجا در میان جمعیت ایران فعالیت تبلیغاتی می کنند اشاره کردید. آنها به چه صورتی به ایران رفتند و چرا مقامات رسمی از فعالیت خرابکارانه آنها اغماض می کنند؟

- طبیعتاً این گروه تحت سرپرستی ایالات متحده وارد ایران نشدند. اعضای آن نماینده کشورهای مختلف جامعه جهانی بوده و طبیعتاً از فعالیت خود به کسی اطلاع نمی دهند. مقامات ایرانی همانند مقامات هر کشور جهانی امکان کنترل همه تازه واردان را که چه کسی، چه وقتی و با چه هدفی وارد ایران شده اند ندارند. اما معلوم است که این گروه هم اکنون در ایران هستند و چند ماه است که به فعالیت خود ادامه می دهند. همچنین معلوم است که تماسهایی در جهت **رشوه دادن به رهبران عالی مقام نهادهای نظامی** ایران برقرار شده و تا آنجایی که ما اطلاع داریم، **نتایج اولیه** در این زمینه حاصل شده است.

- نفوذ روسیه در ایران بر چه چیزی استوار است؟

- برخورد روسیه با برخی مسایل برای ایران اهمیت حیاتی دارد: تعیین رژیم حقوقی دریای خزر، آینده افغانستان، حضور ایران در آسیای مرکزی، مسکو همچنین می تواند به خاطر موقعیت جغرافیایی خود در ایران نفوذ سیاسی و اقتصادی زیادی داشته باشد. در حقیقت امر روسیه برای ایران کریدوری به جهان خارجی است، چرا که این کشور هنوز تا اندازه زیادی از جامعه بین المللی منزوی است و بسیاری از مسایل بزرگ خود را از طریق روسیه و با مشارکت روسیه حل می کند.

به عنوان مثال، به مسأله انرژی توجه کنید. به همین دلیل تهران با دقت به اینکه مسکو چگونه مسایل مربوط به ایران را حل می کند برخورد می کند. ایران امیدوار است که روسیه شریک مطمئن راهبردی ایران باشد تا ایران در لحظه خطر امیدوار باشد که روسیه از آن دفاع می کند و همانند عراق آن را تسلیم نمی کند.

ایران، برای روسیه کشور هم مرزی است که حسن همجواری با آن بر مسایل زیادی اثر می گذارد. اگر ما با ایران روابط خصمانه داشته باشیم، خسارات از این روابط برابر صدها میلیارد دلار خواهد شد. از جمله می توان به تشنج در دریای خزر، وخیم شدن اوضاع آسیای مرکزی، کمک به گروه های اسلامی در آسیای مرکزی و قفقاز و احتمالاً حتی نفوذ مستقیم منفی در قسمت مسلمان جمعیت روسیه اشاره کرد.

- تا آنجایی که من اطلاع دارم، روسیه در آستانه جنگ علیه عراق نیز مشغول گفتگویی فعالانه و مؤدبانه و گاهی با استفاده از لحن شدید سیاسی بود. ولی این گفتگو کمک نکرد. چرا شما اعتقاد دارید که روسیه و نه تنها روسیه بلکه جامعه جهانی فرصت جلوگیری از حل و فصل قهری مسأله ایران توسط ایالات متحده را دارد؛ در حالی که ایالات متحده خودش تصمیم می گیرد چکار کند. در این رابطه کلمات اخیر شما را مورد تأکید قرار می دهم که روسیه نباید ایران را مانند عراق

دلیل اسامه بن لادن به افغانستان پناه برد و نه به پاکستان، عربستان سعودی یا کشور دیگر بلکه به افغانستان.

ایالات متحده در طول سالها القاعده و طالبان را به عنوان سازمانهای تروریستی به حساب نمی‌آورد، چرا که این سازمانها مطابق با منافع ایالات متحده عمل می‌کردند. ولی اکنون ایالات متحده اعلام می‌کند که ایران به اندازه کافی با القاعده مبارزه نمی‌کند. جهت اطلاع حضار محترم، ایران طی ۶ ماه اخیر ۵۰۰ عضو القاعده را دستگیر و از کشور اخراج کرده است.

بعد از آن بسیاری از جهانیان باور نمی‌کنند که اعمال تروریستی ۱۱ سپتامبر کار فقط این سازمان بوده باشد. بدون برخورداری از تلفنهای همراه و رایانه، نمی‌توان چنین شبکه بزرگ جهانی را نگهداشت؛ نمی‌توان از کوه و غار این شبکه جهانی را اداره کرد. چنین چیزی ممکن نیست. ولی می‌توان فرض کرد که ایالات متحده در آینده بارها از این برگ برنده استفاده کند. الان آمریکا دست داشتن ایران را اعلام کرده است، بعداً آسیای مرکزی را به ارتباط با این سازمان متهم خواهد کرد و پس فردا نمایندگان القاعده در روسیه کشف خواهند شد. در اینصورت ایالات متحده از بهانه خوبی برای تشدید روابط خود با روسیه برخوردار خواهد شد. - چرا ایالات متحده به جان ایران افتاده است؛ از چه چیزی در این کشور راضی نیست؟

- حکومت ایران به دلایل زیادی باب طبع آمریکا نیست. در حال حاضر حدود ۴۰ میلیون از ۷۰ میلیون نفر جمعیت جوانانی زیر ۲۵ سال هستند. قریب به ۳ میلیون نفر از آنها کار ندارند. تازه بیکاری در ایران با بیکاری در اروپا و کشورهای دیگر فرق می‌کند. این مسأله منشأ اصلی تشنج در کشور شده است. با این حال تکنوکراتهای ایرانی فعالانه از استفاده ایرانی از تکنولوژی‌های غربی طرفداری می‌کنند. ولی اصلاح طلبان معتقدند که در چارچوب وضعیت کنونی کشور می‌توان به صورت ملایم اصلاحات را اجرا کرده و به سطحی کافی و شایسته برای کشور دمکراتیک اصلاح شده دست یافت. بخشی از جمعیت ایران از اینکه آنچه که در عراق رخ داد، در ایران رخ نداد، تأسف خوردند.

- شما به گروه اعزامی اطلاعاتی-تخریبی آمریکایی در ایران اشاره کردید. شما این اطلاعات را از کجا دارید و آیا می‌توان به این اطلاعات اعتماد کرد؟

- اطلاعات از منابع مختلفی که مورد اعتماد ما هستند دریافت می‌شود. ما در حال حاضر مشغول کنترل ادامه اطلاعات از این منابع هستیم. ما کوچکترین شکی نداریم که چنین کاری چند ماه است که ادامه دارد و نتایج معینی می‌دهد. فکر می‌کنم یک ماه بعد کنفرانس خبری جدیدی تشکیل شود که در جریان آن اطلاعات کنترل شده و موثق درباره اینکه چه کسی و با چه هدفی به ایران اعزام شد، چه مسائلی را آنجا حل می‌کرد، با چه کسی در تماس بود و به چه نتیجه‌ای رسید ارائه شود. البته اگر تا آن موقع این سئوالات مبرم باشد.

خبرگزاری "ریانوستی"

اطلاعات دقیقی در دست نیست. ولی شما اطلاع دارید که هر بهانه‌ای می‌تواند به صورت یک نوع خطر برای امنیت ملی ایالات متحده تلقی شود ولو اینکه این کشور در فاصله ۱۲ هزار کیلومتری از ایران واقع شده است. در این صورت آنها می‌توانند بگویند که راهی جز برطرف کردن این خطر ندارند. شستشوی مغزی افکار عمومی جهان به عمل خواهد آمد و چند ماه بعد تمام آمریکا نه تنها از تجاوز به ایران استقبال کرده، بلکه دولت خود را به سوی این شیوه حل مسأله سوق خواهد داد.

اکنون وضعیت عراق مشخص نیست. اکثریت شیعه عراق صرف نظر از اینکه چه حکومتی بعد از صدام روی کار آید، احتمالاً به ایران گرایش خواهد داشت، حد اقل به این دلیل که مقدسات اصلی ایران در خاک عراق واقع شده است. هر دولتی که ایالات متحده در عراق بنشاند، به گونه‌ای با ایران همدردی خواهد کرد. ایالات متحده از این امر می‌ترسد. از این نظر، **ایران منشأ نگرانی** است که به همین دلیل ایالات متحده سعی خواهد کرد این منشأ نگرانی را از بین ببرد.

متأسفانه، ایران کنونی از هر جهت باب طبع ایالات متحده نیست، حتی اگر روحانیت کنار مگیری کند و اختیارات جدیدی به قوه مجریه داده شود و حتی اگر در ایران همه روزنامه‌ها و کافی‌نت‌ها باز شوند، در هر حال چیزی پیدا خواهد شد که موجب نارضایتی ایالات متحده شود. برای مثال، می‌توانند بگویند که ایران کشور همسایه ترکیه را تهدید می‌کند. بعداً خواهند گفت که ایران به صورت شایسته از اسرائیل پشتیبانی نمی‌کند.

- حل و فصل نظامی مسأله، عمل انجام شده‌ای است؟  
- فکر می‌کنم اگر کشورهای جامعه جهانی فعالانه مداخله نکنند، **احتمال اتخاذ تصمیم نظامی در مورد ایران بسیار بالاست.**

- ایالات متحده می‌تواند در ایران چه منافعی داشته باشد؟  
- با روی کار آمدن روحانیت بعد از انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹، ایالات متحده در ایران چیزهای زیادی را از دست داده و نمی‌تواند با این خسارات سازش کند. در سال ۱۹۷۷ ایران و ایالات متحده قرارداد بزرگ ۲۴ میلیارد دلاری را امضا کردند که مطابق آن قرار بود ایالات متحده ظرف ۱۰ سال در ایران ۸ نیروگاه اتمی ساخته و جنگ‌افزار معادل ۱۴ میلیارد دلار را ارسال کند. علاوه بر آن، ارتش ۶۰ هزار نفری آمریکا که در ایران مستقر بود، از مصونیت برون‌مرزی برخوردار و همه تصمیمات رهبر (شاه) وقت ایران از قبل با ایالات متحده هماهنگ می‌شد.

هنگامی که انقلاب شد همه این قراردادها و موافقتنامه‌ها لغو شد.

شما می‌دانید که ایالات متحده "پدرخوانده اصلی" القاعده می‌باشد. آمریکا در سال ۱۹۸۰ این گروه را برای حمایت از مجاهدان افغانی در مبارزه با اتحاد شوروی تشکیل داد. بعد از آنکه اتحاد شوروی از افغانستان خارج شد، نوع دیگر القاعده یعنی رژیم طالبان را به وجود آورد. به همین

رادیو "ایران" همزمان با تلویزیون "apm" مصاحبه ای در باره رویدادهای روز ایران با سردبیر راه توده انجام داد. این مصاحبه توسط دو تن از برنامه سازان این رادیو انجام شد و طی دونوبت برای اروپا و ایران پخش شد. پیاده شده این مصاحبه، که عمدتاً در ارتباط با مناسبات ایران و امریکا و افشای مذاکرات پنهانی ژنو بوده است، از روی نوار ضبط صوت را همراه با ویراستاری لازم برای چاپ در زیر می خوانید.

## مردم ایران به این نتیجه قطعی رسیده‌اند ولایت فقیه همان سلطنت پهلوی است

**آلترناتیو سوزی، الان مرکزی‌ترین سیاست امریکا در داخل کشور است، تا تمام امکانات موجود برای تحولات در ایران از بین رفته و برای مردم هیچ راه حلی جز متوسل شدن به امریکا برای خلاص شدن از چنگ سرکوب و اختناق و چپاول باقی نماند.**

ملل را بپذیرفت و تاکید کرد که دولت او می‌خواهد طبق آن عمل کند. جناح راست که مخالف اصلاحات بود و هست و پول و قدرت را در دست دارد علیه این مصاحبه شروع به سمپاشی و جو سازی کرد. یعنی همان جناحی از جمهوری اسلامی که ما آن را مافیا قدرت و ثروت می‌شناسیم و رابطه پنهانی و زدوبند با امریکا را برای خود مفیدتر از مناسبات آشکار و شفاف می‌داند.

به دو دلیل آنها نمی‌خواستند آن مصاحبه مبنای مناسبات جدید ایران با جهان و بویژه امریکا قرار گیرد. ابتدا اینکه نمی‌خواستند زیر بار محدودیت‌های روابط بین‌المللی بروند و دوم این که ارتباط‌های اقتصادی بصورت مخفی ادامه یابد و شبکه تار عنکبوتی تجارت و واسطه‌گری به کار خودش ادامه بدهد.

طبعاً این نوع مناسبات، یعنی مناسبات زیر میزی و از طریق واسطه‌های تجاری هم برای امریکا و هم برای امثال آقای عسگر اولادی نان و آبدارتر است و با واسطه بازی روی قیمت‌ها مانور می‌کنند و نبض اقتصاد کشور را هم از طریق اتاق بازرگانی در دست خود نگه می‌دارند. بفع امریکا هم هست، زیرا شرکت‌های تجاری دولا پهنا به ایران جنس می‌فروشند و چون هیچ تعهد و الزام دولتی و قراردادی وجود ندارد، هر گاه که دولت امریکا بخواهد می‌توانند کمر بند تجاری را سفت کند و گلوی حکومت را برای گرفتن امتیازهای بیشتر در چنگ خودشان بفشارند.

اینها اعتقادشان اینست که فلان امتیاز اقتصادی را به امریکا می‌دهیم و آنها، یعنی آمریکائی‌ها هم صدایش را در نمی‌آورند و این مناسبات می‌تواند ادامه داشته باشد. آقای رفسنجانی در همین ارتباط صریح‌ترین سخن را گفت. او

س- از قرار معلوم امریکا و ایران مخفیانه ارتباط داشته اند و مردم خبر نداشته اند. حمید رضا آصفی سخنگوی وزارت خارجه ایران گفته شد در باره مشکلات و گرفتاری‌های میان دو کشور مذاکره شده است.

ج- آقای آصفی گفته ما بر سر مسائل و گرفتاری‌های زیادی که داریم در حال مذاکره هستیم. اگر مبنای اعتراف به این مذاکرات را همین جمله آقای آصفی بگیریم، شب و روز باید ایران و امریکا با هم مذاکره کنند، زیرا دست روی هر موضوعی که بگذارید مسئله و گرفتاری است.

س- فکر می‌کنید این دیدارها در رابطه با حمله امریکا و سقوط حکومت صدام حسین است؟ و یا این دیدارها نیز همان دیدارهایی است که شما چند بار در مصاحبه‌های خودتان به آن اشاره کرده بودید؟

ج- موضوع از این قرار است که در جمهوری اسلامی دو دیدگاه در رابطه با مذاکرات و حتی روابط با امریکا وجود دارد. یکی نگاه اصلاح‌طلبان است که اعتقادشان مبنی بر این بوده و هست که این نوع دیدارها باید علنی و قانونی باشد و مردم هم از آن با خبر باشند. اینها معتقدند سالها از انقلاب ۵۷ گذشته و باید رفت بطرف یک حکومت با ثبات و متعارف در سطح جهان و در این رابطه هم می‌توان رابطه‌ای کاملاً قانونی با امریکا، یا هر کشور دیگری داشت. برقراری چنین رابطه‌ای را آقای خاتمی در مصاحبه با خانم امانپور در (C.C.N) آغاز کرد. در این مصاحبه خاتمی ابزارهای تبلیغاتی را که جناح راست زیر پوشش آن علیه مردم عمل می‌کند خواست از آنها بگیرد. در این مصاحبه آقای خاتمی تمامی روابط بین‌المللی و حقوق بشر، در چارچوب سازمان

توده ایران و طرح انتقال دیپلمات وقت شوروی "گوزچکین" از تهران به لندن از بین برده شد.

این قصه سر دراز دارد و ما را از اصل بحث دور می کند. بحث بر سر مصاحبه آقای خاتمی با سی ان ان و تلاش برای تبدیل جمهوری اسلامی به حاکمیتی عادی و مثل دیگر کشورها بود.

بهرحال، آن مصاحبه با سی ان ان و آن ابتکار را آقایان طرفدار مناسبات زیر میزی بهم زدند و جلویش را گرفتند. البته این کار با توجه به محبوبیت و رایی که خاتمی داشت آسان نبود و به همین دلیل هم ابتدا سعی کردند دولت خاتمی را ضعیف کننده و او را تحت کنترل بگیرند تا بعدا بتوانند ابتکار عمل برای مذاکره با امریکا را خودشان بدست بگیرند، که حاصل آن همان سؤال شما، یعنی مناسبات و مذاکراتی است که با امریکائی ها کرده و حالا فاش شده است. در این رابطه دو حادثه اتفاق افتاد.

۱- حادثه سقوط طالبان در افغانستان، که آقایان را غافلگیر کرد و بعد از افغانستان هم هنوز خودشان را جمع و جور نکرده بود که مسئله عراق پیش آمد و آنجا هم نتوانست خودش را جمع و جور کنند. حالا رسیده ایم به این نقطه.

تحولی که در عراق اتفاق افتاده است خواه ناخواه بر رویدادهای جمهوری اسلامی تاثیر جدی دارد. داریم کم کم به جایی می رسیم که این مناسبات پنهان را نه امریکا دیگر در شکل گذشته اش آن را می پذیرد و نه در جمهوری اسلامی می توان آن را پنهان کند. همه چیز آشکار شده، طوریکه حتی آقای حکیم هم برای بر بازگشت به عراق تا پایان مذاکره آقای خلیل زاد با جواد ظریف در ژنو معطل مانده بود که بالاخره به ایشان اجازه می دهند به عراق برگردد یا نه. مسئله آنقدر آشکار بود که در تمام مطبوعات و رسانه ها عرب زبان هم انعکاس یافت. فقط می خواهم بگویم شرایطی پیش آمده که پنهان ساختن این مناسبات دیگر ممکن نیست.

البته این حوادث مربوط به چهار پنج ماه پیش است. آنقدر جهان در حال تحول و تغییرات است که سرعت خبر و حادثه امروز کهنه می شود، چه برسد به خبر چهار یا پنج ماه قبل. برای اینکه شنوندگان و بینندگان شما این سرعت حوادث را بیشتر درک کنند من فقط یاد آوری می کنم که اگر بخاطر داشته باشید، همین روزنامه های دست راستی که حالا پیشنهاد مستقیم هاشمی رفسنجانی به امریکا برای مذاکره را تحلیل جامع اوضاع ایران و جهان از سوی هاشمی رفسنجانی منتشر کردند، پنج، شش ماه پیش، امثال بهزاد نبوی را که گفته بود پارلمان های دو کشور امریکا و ایران با هم گفتگو کنند نوکران امریکا و جاده صاف کنان امریکا و انقلابیون پشیمان و... معرفی کردند. حتی رهبر هم همین را گفته بود. عباس عبادی را با همین بهانه ها بردند به زندان و هر بلائی که خواستند سرش آوردند.

س- همه پرسشی، یکی از پیشنهادهای اپوزیسیون خارج از کشور است. ما امروز مهمان دیگری هم در این برنامه داریم و من این سؤال را از ایشان هم خواهم پرسید. این مسئله همه پرسشی را چگونه تعبیر می کنید؟

ج- من در جایی نشنیده ام که حکومتی با علم به اینکه مورد تائید مردمش نیست، بیاورد رفتارندوم انجام بدهد و وقتی مردم

گفت که ببخود شلوغ کردند، این مناسبات، یعنی مناسبات با امریکا، بصورت اقتصادی وجود داشت و رو به گسترش هم بود. این حرف مال زمانی بود که بحث درباره مناسبات سیاسی در مطبوعات بالا گرفته بود و مجلس فشار می آورد که مناسبات میان دو پارلمان ایران و امریکا شروع شود، که طبعاً به مناسبات پنهان آقای رفسنجانی با محافل امریکائی لطمه می زد. روابط سیاسی تبعاتی دارد که امثال وی نمی خواهند زیر بار آن بروند. تمام شواهد و قرائن بعدی کاملاً نشان داد که آن مقاومت در مقابل مصاحبه آقای خاتمی با "سی ان ان" برای در دست داشتن ابتکار عمل در دست خودشان بود؛ زیرا ما بعداً دیدیم که تحت شرایط ویژه ای ناگهان فاش شد که هم در ژنو و هم در آتن مذاکره پنهان داشته اند، آنهم در سطح دبیرجمع مصلحت نظام که پیام آور اعضای این مجمع است و البته در هماهنگی و اطلاع رهبری و شورای فرماندهان سپاه پاسداران. یعنی همانها که در ظاهر بیشتر از همه خود را مخالف مناسبات با امریکا نشان می دهند. اینها تمام کوششان در تمام دوران رهبری آقای خامنه ای اینست که در عرصه تبلیغاتی و حکومتی مدام علیه امریکا حرف بزنند و حتی پرچم آتش بزنند اما زیر میزی با لابی های مختلف با امریکا در تماس سیاسی و مناسبات گسترده اقتصادی باشند. البته این تناسب ۱۰-۱۲ ساله الان و با اهداف جدیدی که امریکا برای سلطه مستقیم بر منابع نفت منطقه و تغییر تقسیم جغرافیائی منطقه دارد و با سقوط طالبان و صدام حسین فرق کرده است و به همین دلیل هم کشاکش های جدیدی شروع شده است. آقایان می کوشند خودشان را با این مناسبات جدید هم به نوعی تطبیق بدهند و به همین دلیل هم نه تنها در افغانستان همه نوع همکاری خفت بار با امریکا کردند، بلکه بر سر حمله نظامی امریکا به عراق هر چه از دستشان برمی آمد برای امریکا کردند. حتی بر سر بازگشت آیت الله حکیم به عراق هم هر امتیاز و تعهدی که امریکا خواست دادند، سپاه بدر را خلق صلاح کردند.

بهرحال، سیاست ۱۰-۱۲ ساله اخیر اینطور بوده که هر کاری که می خواهند در داخل علیه حقوق بشر بکنند و در عوض مناسبات اقتصادی را از زیر میز گسترش دهند. البته وقتی اشاره به ۱۰-۱۲ سال اخیر می کنم، اینطور نیست که در زمان حیات آیت الله خمینی اینگونه نبوده است. خیر و اتفاقاً همین آقایانی که اکنون سکان حکومت را مستقیم بدست گرفته اند زیر میزی تر از حالا این مناسبات را داشتند. آن موقع برای خرید اسلحه و بعد هم برای معاملات دیگر. ماجرای مک فارلن در زمان ریاست جمهوری آقای خامنه ای و ریاست آقای رفسنجانی بر مجلس فاش شد. در باره مناسبات با انگلستان هم که فکر نمی کنم دیگر لازم باشد چیزی گفته شود. حتی حوزه علمیه و شورای تبلیغات اسلامی و بعدها هم مجمع اهل بیت که مستقیماً زیر نظر بیت رهبری و آیت الله گلپایگانی رئیس دفتر رهبر اداره می شود در لندن دفتر ویژه دارند. مناسبات امنیتی آقای عسگر اولادی با انگلیس ها هم که دیگر اظهار من الشمس است. ما حتی شنیده ایم که اخیراً یک سایت روسی فاش ساخته در ماجرای انفجار سفارت امریکا در بیروت اسناد و مدارک مربوط به ارتباط ها و رابط های اطلاعاتی عسگر اولادی در ماجرای پرونده سازی علیه حزب

بنابراین باید بروند بدنبال یک هسته مرکز سازمانی و ایجاد یک تشکل که رهبری و برنامه داشته باشد. به این ترتیب می‌رسیم به همان نقطه‌ای که ما توده ایها همیشه گفته ایم و آن اینکه برای هر مرحله از یک جنبش باید اتحادی از نیروهای طرفدار آن جنبش تشکیل شود. اتحاد هم همراه باید باشد با هویت سازمانی و یا نوعی پیوند سازمانی. از این مرحله به بعد است که خیلی آسان می‌توان پرسید: حالا تکلیف آن نیروئی که در داخل کشور است و حتی در حکومت است و دارد مبارزه می‌کند، زندان می‌رود، رودرروی بخشی از حکومت است چه می‌شود. اتفاقاً آنها هم می‌خواهند از جمهوریت و انتخاب در برابر انتصاب و حکومت ولایتی دفاع کنند. ما مگر می‌توانیم این نیرو را ندیده بگیریم؟ مبتکران بیانیه ۸۱ و طرح نامه جمهوریت و جمع‌کنندگان امضاء این یک قلم مهم را فراموش کرده‌اند و در طرح‌هایی که ارائه داده‌اند اصلاً توجه به این واقعیت در داخل جامعه و حاکمیت نکرده‌اند و این بزرگترین ضعف ماجراست. به همین دلیل است که آن پرسش اول مطرح شده است. یعنی اینکه شما مبتکر این طرح و جمع‌آوری امضاء شده‌اید با هدف داشتن یک پشتوانه و نشستن سر میز مذاکره با سلطنت خواهان و مشروطه خواهان و یا واقعا می‌خواهید یک گام بلند برای پیوستن به جنبش داخل کشور بردارید؟

بنابراین، چنین طرح‌هایی و طراحان آن، تا تکلیف خودشان را با بخشی از حکومت روشن نکنند و حتی با آن همسو و همگام نشوند، نمی‌توانند کار چندانی را از پیش ببرند. مگر اینکه جناح راست و درنده جمهوری اسلامی همه را قتل عام کند و دیگر ظرفیتی در داخل حاکمیت و پیرامون خود باقی نگذارد، که در اینصورت شعار قطعی سرنگونی در دستور روز قرار می‌گیرد و رهبری جنبش هم عملاً به خارج از کشور منتقل می‌شود.

پس می‌بینید که برگزاری رفراندوم و یا همه‌پرسی، از چه مسیر دشواری باید عبور کند، مسیری که قطعاً انسجام سیاسی مهاجرین سیاسی در آن تأثیر دارد، مگر اینکه ما با رفراندومی روبرو شویم که از خارج و توسط قدرت‌های خارجی اعلام و تحمیل می‌شود، که این خودش یک بحث جداگانه است و ربطی به رفراندوم ملی ندارد. این رفراندوم هم قطعاً وقتی می‌تواند تحمیل شود که تمام ظرفیت‌های تحول در داخل کشور و در داخل حاکمیت از بین رفته باشد و یا از بین برده باشند. یعنی همگان به نقطه سرنگونی رسیده باشند. این همگان در درجه اول مردم ایران هستند که به نقطه قطع امید کامل و سرنگونی نظام به هر شکل و قیمتی رسیده باشند.

س- شما موقعیت سلطنت خواهان و طرفداران پادشاهی مشروطه را ندیده نمی‌گیرید؟

ج- خیر. بحث دیگری که اینجا مطرح می‌شود، بحث سلطنت است. رودربایستی نباید کرد و در این باره هم با صراحت باید پرسید. موقعیت سلطنت خواهی امروز در داخل کشور چگونه

گفتند شما را نمی‌خواهیم بگوید خیلی خوب ممنونیم که تا این لحظه ما را تحمل کردید و حالا که ما را نمی‌خواهید خداحافظی کرده و می‌رویم.

اما اینکه آنها، یعنی حکومت نمی‌خواهد شرط قطعی برگزار نشدن رفراندوم نیست. مسئله اینجاست که این خواست چگونه و با چه نیروئی به حکومت تحمیل شود، و الا امروز دیگر همگان به یک رفراندوم در ایران فکر می‌کنند، حتی اصلاح طلب‌های داخل حکومت. در مهاجرت هم وضع همینطور است. یعنی یک پیشنهاد دهنده رفراندوم آقای رضایی پهلوی است؛ که به تقلید از آقای خمینی می‌گوید امروز همه با من اتحاد کنید و برنامه و طرح منسجمی را هم ارائه نمی‌دهد. در همین رابطه و همین دوران عده دیگری هم جمع شده‌اند در خارج از کشور و منشور جمهوریت و یا منشور ۸۱ که آنهم چیزی شبیه دفاع از جمهوریت است را پیشنهاد کرده‌اند. مبتکران این دو طرح هم با همه حسن نیتی که می‌توانند داشته باشند و یا حسن نظر و سابقه‌ای که امضاءکنندگان این دو طرح دارند، برنامه مشخصی ارائه نداده‌اند و هنوز تشکلی هم نیستند. به همین دلیل ما فکر می‌کنیم این عده از جمهوری خواهان، از بیم افتادن ابتکار عمل بدست سلطنت خواهان که همیشه خطر حمایت همه‌جانبه آمریکا از آنها وجود دارد، به فکر چاره افتاده‌اند که تشکلی را درست کنند. اساس فکر هم باز به نظر ما و بموجب مطالعه امضاءکنندگان این طرح‌ها اینست که چون سازمان‌های سیاسی که در آن عضو هستند نمی‌توانند با هم متحد شوند و وحدت عمل داشته باشند، بیایند بصورت منفرد و بدون اسامی و هویت سازمانی خود یک تشکلی را مانند جبهه درست کنند. باز تا اینجا هم عیبی ندارد؛ عیب از یک گام جلوتر می‌تواند شروع شود:

۱- اگر برخی و جمعی در این طرح‌ها هدفشان این باشد که با در دست داشتن یک پشتوانه امضائی با سلطنت خواهان بر سر میز مذاکره بنشینند، که در می‌توانند با تضاد و مقاومت سازمان‌های سیاسی خود روبرو شوند.

۲- نتوانند تشکلی را بوجود آورند و انسجام پیدا کنند، که در اینصورت هم سرعت پراکنده خواهند شد و این ماجرا هم مثل خیلی از ماجراهای دیگر ۲۰ و چند ساله مهاجرت سروصدائی است که بعد از مدتی تمام می‌شود. مثل دوران بیانیه‌های مشترک صادر کردن سازمان‌های سیاسی که خیلی از امضاءکنندگان همین طرح‌های جدید جمهوریت عضو آنها هستند.

مسئله و یا مشکل دوم حتی جدی‌تر از مشکل اول است. یعنی شما در نظر بگیرید که طرفداران این بیانیه‌ها و یا مبتکران تنظیم این بیانیه‌ها، اگر نتوانند در باره مسائل مهم و بی‌وقفه جامعه ابراز نظر کنند، که در ظرف زمان و امواج حوادث فراموش می‌شوند، اگر هم بخواهند تحرک داشته باشند که هر باز نمی‌شود برای یک بیانیه و یا حادثه راه بیفتند دوره و امضاء جمع‌کنند و تازه اگر تعداد امضاها هم کم شود می‌گویند پراکنده شدند و تمام شد.

خوب، این سیستم به بن‌بست رسید و حزب توده ایران به این نتیجه رسید که دیگر هیچ امیدی به اصلاح این نظام نیست و یگانه راه رفتن دربار دیکتاتور است. به این ترتیب شعار تغییر کرد و ضرورت سرنگونی سلطنت مطرح شد، در حالیکه سال‌ها می‌گفتند جبهه ضد دیکتاتوری درست کنیم. جبهه واحد ضد سلطنت مطرح نبود، جبهه واحد ضد دیکتاتوری مطرح بود. آن نظام نشان داد دارای این ظرفیت نیست. حالا در جمهوری اسلامی هم جناح انتصابی وابسته به بیت رهبری تلاش می‌کند که مانده انقلاب را هم جمع کند. از گرفتن عیدی و آغاجری و زیدآبادی و این طیف بگیرد و بروید جلو تا برسید به زندانی کردن امثال سحابی و احتمالاً دکتر یزدی و حتی نقشه کشتن يك عده ای اینها. به این ترتیب اینها دارند تمام ظرفیت‌ها را از بین می‌برند و وقتی دیگر ظرفیتی باقی نماند در جمهوری اسلامی، چه تفاوتی بین این جمهوری با آن سلطنتی است که سرنگونی اش در دستور کار جنبش قرار گرفت؟ بنابراین بحث ما یک بحث محتوایی می‌شود در اینجا و در مقایسه سلطنت خواهی و جمهوری اسلامی ولایت پرستی. جمهوری اسلامی هم ممکن است به همان نقطه ای برسد که سلطنت رسید. بنابراین، این شیوه و ساختار و روش حکومت‌ها و ترکیب حاکمیت آنهاست که مورد بحث ماست. وقتی جمهوری اسلامی هم شد دربار شاهنشاهی دیگر بقای آن سد راه تکامل و ترقی جامعه است.

در باره سلطنت خواهی و طرفداری از سلطنت در خارج از کشور هم من اینگونه فکر می‌کنم که کسانی را که طرفدار دمکراسی غربی هستند و در آمریکا و اروپا تحت عنوان مشروطه خواه فعالیت می‌کنند، اینها تفاوت دارند با طرفداران قدیمی و سالمند بازگشت سلطنت و آنها سلطنت پهلوی به ایران. اینها بیشترشان طرفدار سیستم غرب هستند، تحصیل کرده دانشگاه‌های اروپایی و امریکایی هستند و این دیگر یک چیز دیگر یک طیف دیگری است. این مشروطه خواه‌ها هم می‌گویند که ما دیگر کارهای اسلاف خودمان را نخواهیم کرد آن کارها اشتباه بزرگی بود! ما طور دیگری فکر می‌کنیم. ما طرفدار پارلمان هستیم، از دمکراسی دفاع می‌کنیم. اینها حرف‌های جدیدی است. این شناخت را مردم ایران از سلطنت طلب‌ها ندارند و شاید به همین دلیل هم هست که آنها از کلمه سلطنت فاصله گرفته و نام خودشان را مشروطه خواه اعلام کرده‌اند. وقتی مردم همین حالا هم در ایران وقتی می‌خواهند فساد و خونریزی سیستم ولایت فقیه را محکوم کنند آن را با سلطنت مقایسه می‌کنند، حتماً کسانی در طیف راست اپوزیسیون در خارج از کشور هستند که عاقلانه به این نتیجه برسند که تبلیغ سلطنت در ایران ناممکن است. مردم ایران همچنان با آن شناخت قدیمی خودشان از سلطنت زندگی می‌کنند. آیا مردم ایران این حرف‌ها و برداشت‌های تازه را از سوی سلطنت خواهان و یا مشروطه خواهان قبول خواهند کرد یا نه به خود آنها مربوط است، ما تصور نمی‌کنیم. خوب، خیلی طبیعی است که مردم بپرسند شما اگر طرفدار دمکراسی و آزادی هستید چرا با جمهوری کنار نمی‌

است؟ و نتیجه تکاپو‌هایی که در آمریکا و در حاشیه وزارت دفاع می‌شود چه خواهد شد؟ و وضعیت نئومحافظه‌کارانی که آقای (لدین) هم از آن نام می‌برد چه میشود؟

خب، این عرصه سیاسی قضیه است. من با صراحت بگویم که سلطنت لولو نیست که کسی را بتوانند از آن بترسانند، بلکه سلطنت یک شیوه حکومتی است، که مردم ایران از آن خاطره‌ات تاریخی تلخی دارند. برای مردم ایران سلطنت شکنجه، زندان، انتخاب نکردن، پارلمان بستن، فساد دربار و غیره را تداعی می‌کند و مردم از برقرار آن وحشت دارند. امروز در جمهوری اسلامی هم آن بخش انتصابی که دارای همین خصوصیات حکومتی است مورد نفرت مردم است. این بخش از جمهوری اسلامی هم عملاً همان سلطنت است.

حالا، کسانی در خارج از کشور هستند و می‌گویند ما از گذشته درس گرفته‌ایم، ما پشت دستمان سوخت، پشت دستی خوردیم، دیگر تکرار نخواهیم کرد، مشروطه طلب خواهیم شد، طرفدار مجلس خواهیم شد.

اینها حرف‌های دیگری است که با استبداد سلطنتی فرق دارد و حرف‌های بدی هم نیست. ما نمی‌توانیم بگویم تو حرف نزن و این ادعاها را نکن. فلان کس می‌گوید من آزادی خواه شده‌ام، اما در شکل مشروطه سلطنتی. این را ما نباید تأیید کنیم، این را مردم باید باور کنند و ما معتقدیم از این باور عمومی بسیار فاصله داریم.

آنچه که به ما، بعنوان توده ایها مربوط می‌شود، لازم است کمی به تاریخ و گذشته سیاست‌های این حزب مراجعه صادقانه بشود. شما ببینید در گذشته از سال ۱۳۴۰ که همراه بود با نوعی رفرم از بالا در حاکمیت تثبیت شده بعد از کودتای ۲۸ مرداد و برپائی متینگ جبهه ملی در میدان جلالیه تهران تا سال ۱۳۵۰ که دیگر رفتیم به سمت جنون جشن‌های دو هزار و پانصد ساله و آن خریدهای عظیم تسلیحاتی و اعلام تک‌حزبی "رستاخیز" ده سال حزب توده ایران، علیرغم فراز و نشیب‌های سیاسی داخل کشور و برخی اختلاف نظرها در داخل حزب، شعارش این بود که **"شاه سلطنت کند نه حکومت"**. اصلاً در این دوران بحث براندازی نظام نبود! شادروان ایرج اسکندری تا آخرین لحظه ای که حزب قطع امید از امکان اصلاح در نظام سلطنتی گذشته کرد، از این شعار دفاع کرد. تا زمانی که خانواده سلطنتی و دربار شاهنشاهی نشان دادند دارای چنین ظرفیتی نیستند و نظام دارای ساختاری شده که تا پایان خطی را که پیش گرفته خواهد رفت. فعالیت‌های آقای ارتشبد طوفانیان که واسط خریدهای نظامی دربار با امریکایی‌ها بود نشان داد که دربار می‌خواهد تا آخر خط برود. ساواک هم نشان داد که می‌خواهد شکنجه سیستماتیک را اساس حکومت کرده است، در و وابسته‌گاه دربار هم نشان دادند که گوششان به هیچ توصیه و نصیحتی بدهکار نیست و چهار نعل در جاده قدرت و ثروت و فساد مالی و دیگر فسادها می‌خواهد پیش برود.



امکانات داخلی را دارد از بین می‌برد. این طرح را می‌خواهند تا آنجا پیش ببرند که هیچ آترناتیوی جز همان آترناتیو مورد نظر آمریکا و وزارت دفاع این کشور در خارج از کشور و در همان کنار دستشان در آمریکا باقی نماند.

پس ابتدا این حقیقت را ببینیم که عملاً بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی در جریان کدام برنامه امریکائی است و نتیجه اجتماعی آن را هم ببینیم. این نتیجه نیست جز اینکه حالا در داخل کشور يك سمپاتی نسبتاً گسترده نسبت به غرب و آمریکا و يك نا امیدی از امکان تحول در حکومت و اصلاحات بوجود آمده است. این سمپاتی بسرعت در حال رشد است. این رشد گرایش به قدرت خارجی چنان سرعت گرفته که مقایسه آن با يك سال پیش ممکن نیست. در باره همین گرایش آماری عیدی در یک نظرسنجی بیرون آورد که به همین دلیل هم زندانی شد. منظوم همان رقم ۷۵ در صد موافقت مردم با مذاکره با آمریکا و رشد قطع امید از تحول در جمهوری اسلامی از ۲۹% به ۴۳% در یک چند ماهه. از نظر ما این آمار الان خیلی بیشتر شده است.

حالا آمریکا چنان از این پتانسیل و گرایش به خود در ایران مطلع است که مذاکره با رهبران شناخته شده ای مانند هاشمی رفسنجانی را برای خود یک ضد تبلیغ می‌داند. آن مذاکراتی هم که در ابتدا شما گفتید و ماهم تاکنون بارها گفته ایم، بنظر ما در شرایط کنونی درباره عراق است و عمدتاً وقت می‌خرند. روی این مناسبات و مذاکرات هم نباید حساب کرد. شما ببینید بهترین مناسبات پسر دانی و پسرعموی را همین آقای رامسفلد با صدام حسین داشت و در سال ۸۳-۸۴ باهم در بغداد فالوده می‌خوردند. ولی دیدیم آنجائی را که دیگر تاریخ مصرف صدام تمام شده بود او را به خاک سیاه نشانده‌اند. الان هم مذاکرات سیاسی که با جمهوری اسلامی می‌کند همین حالت را دارد. آنها دنبال فرصت و وقت می‌گردند برای تثبیت وضعیت در عراق. حل مسئله شیعیان در عراق یا نجف و پایگاهی که برای شیعیان در آنجا در نظر گرفته‌اند. آنچه که آنها دنبال آن هستند جمع کردن اسلام به سبک خمینی و خاتمه بخشیدن به به مرکزیت شهر قم است. آنها دنبال آن هستند که امثال آیت الله میلانی و آیت الله خوئی را دوباره در نجف علم کنند و بروند به سمت همان سنت‌های قدیم در نجف. در نهایت هم نجف را تبدیل به يك واتیکان اسلامی درست خواهند کرد که از هر نظر تابع نظرات خودشان خواهد بود و این ممکن نشد مگر با خیانت حاکمیت کنونی جمهوری اسلامی به انقلاب ۵۷.

حالا برویم بر سر نقطه نظر دیگری که ما داریم. یعنی پاسخ بدهیم به آن سؤال شما که آیا آمریکا به ایران حمله نظامی مشابه عراق خواهد کرد یا خیر؟

ما می‌گوئیم نیازی به چنین مداخله ای نیست. آمریکا در ایران شبکه های بزرگ خبر جمع کنی دارد، احمق هم نیستند، می‌دانند که تمایل مردم و بویژه جوانان نسبت به

آئید. خب همین شعارها و طرح ها را برای یک نظام جمهوری مطرح کنید. چرا می‌خواهید ما را به عقب برگردانید؟

اتفاقاً از همینجاست که ما هم بحث داریم و می‌گوئیم جلب حمایت وزارت دفاع آمریکا و یا موافقت با دخالت نظامی آمریکا در ایران که نمی‌توان از ادیخواه بود و ما تصور هم نمی‌کنیم مردم ایران از آن حمایت کنند. این بحث مربوط به خارج از کشور است.

حالا برویم برسر موضوع رفراندومی که مطرح کردید.

ما در این مورد يك تحلیلی داریم که با صراحت آن را می‌گوئیم، این صراحت ضرورت دارد زیرا دیدن حقیقت هر اندازه هم که تلخ باشد واقع بینی ما را بیشتر می‌کند. ابتدا حقیقت را باید دانست و سپس واقعیت را بر آن تطبیق داد.

ابتدا ببینیم در ایران این مسئله چگونه مطرح است و زمینه آن چگونه فراهم می‌شود. همانطور که حوادث به ما نشان میدهد، امروز در ایران، یک جریان پرقدرت و پرنفوذ و شاید بهتر باشد بگوئیم نفوذی در حاکمیت ایران، با تمام قوا و امکاناتش سرگرم از بین هر نیروئی است که بعنوان آترناتیو مطرح است و یا امکان مطرح شدنش هست. بنظر ما، این خطی است بسیار پرقدرت که از بیرون از کشور هدایت می‌شود و در داخل کشور و در پنهان ترین بخش های حکومتی اجرا می‌شود. همان هائی که به ظاهر سر سازش با آمریکا را ندارند و پرچم آتش می‌زنند و می‌خواستند سلمان رشد را ترور کنند، اکنون در حاکمیت ایران این خط را پیش می‌برند. از نظر ما، این ادامه همان جریانی است که بزرگترین ترورها را در سال های ابتدای انقلاب سازمان داد و قتل عام زندانیان سیاسی را توانست به انقلاب ایران تحمیل کند، همان جریانی که آیت الله های با نفوذ و سالمند را در جمهوری اسلامی دم تیغ مجاهدین خلق داد و آیت الله منتظری را در خانه اش حبس کرد. همان ها رهبری و هدایت این ماجرا را برعهده دارند. آن ها دارند تمام ظرفیت های جمهوری اسلامی و آترناتیوهای داخل و خارج حاکمیت را در ایران نابود می‌کنند تا ایران به همان نقطه ای برسد که عراق و صدام حسین رسیدند. یعنی در آن حد که امثال احمد چلبی هم به اپوزیسیون صدام در خارج کشور تبدیل شده بود و هیچ زمینه ای برای تحول در داخل حکومت و داخل کشور عراق دیگر وجود نداشت و همه شرایط برای استقرار ارتش آمریکا در عراق فراهم شد. این سناریوئی است که در افغانستان هم اجرا شد. طالبان از جمله وظائف همین بود و شما می‌دانید که چقدر کادر ملی و چپ در افغانستان کشته شدند، ترور شدند، به قتل رسیدند. حتی احمد شاه مسعود را که یک آدمی بود سرکش گشتند. هیچ چیز باقی نگذاشتند تا آمریکا بر زمین سوخته فروآید. تمام امکانات داخلی افغانستان را سوزاندند. الان در ایران هم همین طرح توسط یک محفل مافیائی که ما یک سر بزرگ آن را در قوه قضائیه می‌بینیم در حال اجراست. يك جریان پرقدرت داخل حکومت تمام

بخود نداشته باشد و نفتش هم در شرف گرفتن باشد دیگر چه می خواهد بکند؟

این پاسخ ما به آن سؤال شما در باره همه پرسه‌ریزی نظر مجامع بین المللی و امریکا است. وقتی که سببه چنین پرزور باشد، به نظر ما پای میز مذاکرات هم خواهند نشست. این آقای گارباچف وقتی پروسترویکا را آغاز کرده بود، جمله بسیار دردانگیزی دارد که البته مال خودش نبود، بلکه گویا نقل از استالین است. گفته بود همه صحبت‌های دیپلماتیک مربوط به موقعی است که در بیرون نطق می کنیم، مصاحبه می کنیم. وقتی نشستیم پشت میز مذاکره و درها بسته شد صریح‌ترین، تندترین، رکیک‌ترین حرف‌ها و مسائل مطرح خواهد بود. یعنی هیچ رودربایستی در کار نخواهد بود.

شما این آخرین دیدار صدام‌حسین با یک ژنرال امریکائی را روی سایت اینترنتی "پیک نت" بخوانید. ببینید ژنرال امریکائی با چه صراحتی به صدام حسین پیشنهاد می کند از عراق برود بیرون و بیخود خودش را در زیرزمین‌ها معطل نکند. صدام می‌گوید کجا بروم؟ می‌گوید از عراق بروید بیرون. با همین صراحت. یا، آخرین مذاکرات شاه با سفرای انگلیس و آمریکا را مطالعه کنید، دیدارهای او را با سولیوان بخوانید. مگر با همین صراحت به او پیشنهاد نکردند ایران را ترک کند. با رضا شاه همین‌گونه مگر رفتار نشد و با همین صراحت به او نگفتند از ایران برود بیرون. و در هر دو حالت مگر مردم شادی نکردند؟ در نتیجه، در همین نوع مذاکرات به جمهوری اسلامی خواهند گفت، که آقا یا تن خواهی داد به این چنین چیزی که ما می‌گوئیم تن می‌دهی و یا به زور خودمان اجرایش می‌کنیم. مثل صدام‌حسین که گفتند: آقا تو بیا برو به نیوزلند. زن و بچه‌ها و قبیله‌ات را بردار برو نیوزلند و انگلیس هم تضمین امنیت تو را خواهد کرد. برو آنجا زندگی کن تا ببینیم چه خواهد شد. یارو نرفت زیر بار. خوب عملاً بخش دوم اجرا شد.

س- در زمان سقوط شاه فقید، نیروهای اپوزسیون خیلی محدود بودند روزنامه‌ها و نشریه‌هایی که بر علیه رژیم چاپ می‌شدند خیلی محدود بودند و یکی از رکن‌های اصلی مبارزاتی کنفدراسیون جهانی دانشجویان بود. ولی اکنون یک چیزی حدود ۲۰۰ روزنامه و نشریه و مطبوعات بر علیه رژیم می‌نویسند هر روز. رادیو تلویزیون‌ها در سراسر دنیا بر علیه رژیم صحبت می‌کنند. مدام دارند از رژیم انتقاد می‌کنند تا حد توهین و اتهام. بهر حال زیر فشار قرار می‌دهند رژیم را. چه انگیزه‌ای است یا چه ارتباطاتی است که این نیروی با قدرت اپوزسیون داخل و خارج با این همه مطبوعات که درباره رژیم می‌گویند و می‌نویسند اما رژیم را جا کن کنند.

ج- ببینید آقای شهنازگر! همیشه باید نگاه کنیم ببینیم که آن کسی را که با او دشمن هستیم از چه چیزی بیم دارد، در برابر چه چیزی مقاومت می‌کند، نسبت به چه چیزی واکنش نشان می‌دهد. استقاده از همان شیوه‌ای که چنین حساسیتی نسبت به آن دارد، این درست‌ترین روش و حرف و عمل است. حکومت ملا، حکومت آخوندی، حجاب و انواع این حرف‌هایی که می‌نویسند و می‌زنند برای آنها بی ارزش است و به آن می‌خندند. یا وقتی به مردم می‌گویند بریزید توی

امریکا و غرب روزبروز در حال گسترش است. مگر احمق اند که با داشتن چنین ظرفیت و زمینه‌ای بروند تهران را بمباران کنند؟! تنها کاری که فعلاً باید بکنند و با تمام قدرت و قوا هم دارند می‌کنند وسعت و سرعت بخشیدن به این نارضائی و قطع امید مردم از داخل، از بین بردن آلترناتیوها در داخل ایران و نشان دادن خود به عنوان بزرگ‌ترین ناجی است. یعنی همین کاری که توسط قوه قضائیه و مخالفان اصلاحات دارند پیش می‌برند. این خودش از صدتا لشکر نظامی کارسازتر است! در آن لحظه مناسب که افکار عمومی جهان هم آمادگی آن را داشت و اروپا هم ناامیدانه بدنبال امریکا راه افتاد، آنوقت خواهند گفت: بسیار خوب، این رژیم هم سلاح اتمی دارد، هم تروریست است، هم ضد حقوق بشر است و هم نمی‌گذارد در خاورمیانه و عراق و افغانستان صلح بشود. بی‌آنکه همه با هم از برگزاری یک فراندوم در ایران حمایت کنیم. این فراندوم دیگر آن فراندومی نیست که جمهوری اسلامی را نگهدارد. اساساً برای اینکار هم برگزار نمی‌شود، بلکه فراندوم می‌شود که جمهوری اسلامی برود. طرح موضوع هم خیلی طبیعی و منطقی و مردم پسند است و جنبه دمکراتیک هم دارد، اما از درون این طرح خواه نا خواه امریکا بیرون می‌آید. مجامع بین المللی هم حمایت خواهند کرد.

با توجه به این نتیجه محتمل، در اینجا رهبران جمهوری اسلامی دو تصمیم خواهند گرفت. یا برگزاری این همه پرسه‌ریزی و انتخابات را در پشت میز تقاهم و مذاکره با امریکا و متحدان آن خواهند پذیرفت و یا تن به آن نخواهند داد. در حالت اول نتیجه معلوم است و کناره‌گیری از قدرت مانند افریقای جنوبی صورت خواهد گرفت و یا مقاومت خواهند کرد، که در این حالت عملاً زمینه دخالت مستقیم‌تر را امریکا و اروپا را در ایران فراهم خواهند کرد.

این نظر ما در مورد آن بحثی است که شما مطرح کردید. این دخالت مستقیم‌تر هم بموجب قرائن و شواهد چنگ اندازی بر همان بخش از خاک ایران است که حکومت متکی به در آمد آن بر سر قدرت است، یعنی جنوب ایران و قسمت های نفت خیز ایران. در اینجا این احتمال قوی است که این بخش مهم ایران شبیه آنچه که در شمال عراق صورت گرفت، مستقل شده و اختیار آن یک دولت اپوزیسیون کارگزار امریکا تشکیل خواهد شد تا در عین حال به پایگاهی برای بقیه خاک ایران هم تبدیل شود و برود تا تبریز و کردستان و خراسان. به همین دلیل ما فکر نمی‌کنیم امریکا خیال لشکر کشی در حال حاضر به ایران را داشته باشد. این طرح هم گام به گام و بتدریج مطرح خواهد شد. نفت را که بردند، حکومت مرکزی نمی‌تواند با صادرات جالیزی مثل هندوانه و خیار اصفهان و یا فرش کاشان و پسته کرمان ادامه یابد.

البته این احتمال هم قوی است که پای میز مذاکره مستقیم بنشینند و تن بدهند به آنچه در ضعیف‌ترین موقعیت به آنها تحمیل خواهد شد. حکومتی که پشتش خالی باشد، مردم را

حکومت و دولتی تشکیل شدنی نیست. اداره کردن يك مملکت ۶۴ میلیونی بالاخره کادر می خواهد. شما تصور کنید در هر بخشداري و فرمانداري و استانداري هر کدام حداقل ۵۰ تا ۶۰ کادر احتیاج دارد بعنوان کادر اداري. پس بالاخره از این در دستگاه دولتي جمهوری اسلامی هم استفاده باید بشود، اینطور نیست که شما همه را با یک چوب بزنید. حتی جمهوری اسلامی هم مجبور شد از کادرهای زمان شاه استفاده کند و یا در همین افغانستان مجبور شدند از کاردهای دولت دموکراتیک افغانستان استفاده کنند و یا در همین عراق هم الان شروع کرده اند به فراخواندن پلیس زمان صدام و ادارات را باهمان کادرها دارند راه می اندازند. به این ترتیب شما می بینید که سیاست نفی مطلق و طرد همه عملاً ناممکن و مخرب است و جذب نیرو نمی کند. حتی در زمان تزار هم که انقلاب اکتبر شد دستگاه دولتي را هم که شکستند یعنی شکستن ماشین دولتي، بعداً از ابزار آن ماشین شکسته دولتي شروع کردند استفاده کردن.

باید دید ما و مردم چه کسانی را در کنار خودشان احساس می کنند، از آنها حمایت کنیم. باید ببینیم با کی و در کنار چه کسانی قرار می گیریم.

البته، ما بحث خودمان را می کنیم و تاکید می کنم که ما سیاست خودمان را بیان می کنیم، هر جریان دیگری خودش می داند چه کند و هر نوع سیاستی که دلش می خواهد اتخاذ می کند. ولی وقتی اشاره کردید که این نشریات و رسانه های عمومی که در اختیار اپوزیسیون خارج از کشور و عمدتاً امریکاست برد آنچنانی ندارند، من بی جا ندانستم که این توضیحات را بدهم. شما ببینید! مثلاً تلفن می شود از تهران و یک نفر می آید روی خط. آن طرف با استفاده از فرصتی که بدست آمده از ایران می آید روی خط که چهارتا کلام حرف بزند و بگوید در آنچه چه می گذرد. مصاحبه کننده که صحبت های آن طرف به مذاقش خوش نمی آید و با سیاست های رادیو و یا تلویزیونش نمی خواند شروع می کند به طرح سئوالاتی که پاسخ دهنده یا نمی تواند جوابش را بدهد و یا اگر هم جواب بدهد تا بقول معروف سنگ روی یخ نشود، فردا برایش يك پرونده درست خواهد شد و باید برود اداره منکرات و توضیح بدهد. نمونه های بسیاری در این مورد را ما در حافظه خودمان داریم، که از یکسو امثال سیامک پورزند قرار دارند و از سوی دیگر امثال این آقای علیرضا جباری که با یک روزنامه و یا هفته نامه ای که در کانادا منتشر می شود مصاحبه کرده بود و حرف هائی زده بود که در همینجا هم بارها گفته شده و حالا دیگر نیازی نبود که از زبان و دهان او، آنهم از تهران بیرون کشیده شود. سرنوشت هر دو را هم که می دانید. هر دو زندانی اند حالا. این است نتیجه نداشتن سیاست و خط مشی تبلیغاتی که شما به گسترده بودن وسائل آن و در عین حال ناتوانی آنها اشاره کردید.

خیابان، دانشگاه را تعطیل کنید، بیایید بیرون نارنجک و کوکتل مولوتف پرت کنی. همه این حرفها را اجازه می دهند گفته شود و حتی سایت های اینترنتی شان را هم نمی بندند. آلمان سایت هاشان هست حتی پارازیت روی رادیو هاشان هم نمی فرستند. تازه از این تبلیغات و حتی ماجراجویی هائی که با این تحریکات صورت گیرد استفاده هم می کنند و یورش به نهادها، احزاب و تشکل ها و دانشجویان را به همین بهانه؛ یعنی اینکه **عده ای خرابکار** و تخریب کننده وسائل خدمات شهری را مانند همه جای دیگر دنیا سرکوب کرده اند توجیه می کنند. جواب نمی دهند.

در مورد نقش مطبوعات و تبلیغات اپوزیسیون هم به نظر ما بخش قابل توجهی از تبلیغاتی که شما به آن اشاره کردید همین نقش و سهمی را دارند که برایتان گفتم. حرف هائی زده می شود که نه تنها برای مردم قابل قبول نیست، بلکه اغلب به یاری تبلیغاتی برای حکومت هم تبدیل می شود. ما می گوئیم اگر امروز جامعه نیازمند افشاگری در رابطه با مناسبات با امریکاست، بجای پرخاش کردن و بجای ناسزا گفتن، دقیقاً باید برای مردم ایران توضیح داد که مثلاً زدوبند پشت صحنه با امریکا چه عواقبی دارد. این با يك برنامه نیم ساعته و یا يك ساعته که مثلاً من چنین حرف هائی را بزنم حاصل نمی شود، بلکه باید بعنوان يك استراتژی تبلیغاتی تنظیم بشود.

س- ولی این کلام شما بی تاثیر نیست در داخل کشور. چون این رادیو و تلویزیون که گاه گاهی در خدمت شما هستیم. شنونده و بیننده زیادی در داخل ایران دارد. به این کلام شما توجه خاص دارند خیلی از شنوندگان و بینندگان در داخل.

ج- منظورم این رادیو یا آن تلویزیون نیست. بلکه يك اصل کلی را مطرح کردم. چون شما پرسیدید، من گفتم که این مصاحبه یا آن مصاحبه فقط نمی تواند تاثیرگذار باشد. یعنی اگر همه این رسانه ها يك هدف کلی و معین می داشتند و مجهز به تکنیک کار بودند آنوقت، خیلی فرق می کرد. نداشتن عملکرد درست این رسانه ها در خارج از کشور می تواند در تقویت رژیم خیلی هم موثر باشد. چرا نه؟ و این یعنی ضد تبلیغ. کسانی که تکنیک جنگ روانی، فکری و اجتماعی را تعقیب می کنند می دانند که چه چیزها به ضد خودش تبدیل می شود. مثلاً هیجان ایجاد می کنند و چیزی از درونش در نمی آید! بعد از ده بار که این کار را کردند، بار یازدهم، بهترین و واقعی ترین برنامه را هم که داشته باشند دیگر مردم اعتماد نمی کنند. حالا ما بحث فنی در اینجا نمی خواهیم بکنیم. چون شما پرسیدید من هم مطرح کردم و الا هر جریانی خودش می داند چه نوع تبلیغ کند و یا نکند. از نظر ما ابتدا باید برای خودمان مشخص کنیم که ما می خواهیم افشاگری کنیم یا می خواهیم به همه توهین کنیم، همه را نفی کنیم. از خانمی تا مصباح یزدی همه را بزنیم. این بنظر ما اسمش سیاست و مبارزه نیست و خط مشی هم نیست، اصلاً معلوم نیست متحد کیست؟ دشمن کیست؟ دوست کدام است؟

من در اینجا با صراحت به شما می گویم که از نظر ما توده ایها، در آینده ایران بدون استفاده از نیروهائی که در حاشیه حکومت هستند یا در جناح های حکومتی هستند، حتی اگر حکومت جمهوری اسلامی سرنگون هم بشود، هیچ

# آرایش سیاسی نیروها در ایران بسرعت در حال تغییر است!

های و نشریات منتشر نکنند، چون حکومت این راه حل ها را هم می بندد، مردم و مخصوصا جوان ها خودشان می دانند چگونه از فیلترها عبور کنند. بهرحال فعلا، از این طریق هم لطمه ای به خیرگیری و آگاهی مردم زده اند.

- می گویند ۱۵۰ سایت را بسته اند.  
- ما نمی دانیم منشأ این ارقام کجاست، اما آنطور که سایت و یا روزنت "رویداد" همان روز اول نوشت، درد آقایان در اصل همان سه سایتی است که رویداد نوشت. یعنی سایت امروز که دیدگاه ها و اخبار جبهه مشارکت را منتشر می کند، سایت زنان که اخبار اختصاصی زنان را منتشر می کند و هر دو در داخل کشور تهیه می شوند و سایت پیک نت که در خارج کشور تهیه می شود و البته سایت رادیو فردا. همه دعوا هم بنظر ما سر همین سایت ها بوده؛ که اخبار و افشاگری از داخل کشور داشته اند. آنها مراجعه کننده سیاسی از داخل کشور زیاد داشته اند و جهت گیری مشخصی هم داشته و دارند. یعنی در آن ها از آگاهی تجاری تا بیانیه براندازی و یا نامه های دلتنگی این و آن تا مغزپسته رفسنجان و زیره کرمان و نخود و لوبیای یک و یک منتشر نمی شده است.

ما بخش آمار این سایت ها را، که یک مرکز بین المللی است مرتب کنترل می کنیم. اتفاقا همین آمار هم نشان می دهد حساسیت ها در کجا بوده است. ادعاهای آقایان در ایران هم که گفته اند سایت های مروج فحشاء و بقول خودشان اضرار را بسته اند، همه حرف مفت است. وقتی خودشان سایت صیغه خانه درست کرده و اجازه قرار گرفتن آن را روی شبکه اینترنت داده اند دیگر این ادعاها مسخره است. تازه سایت فحشاء و اضرار شب و روز در کنار خیابان ها ایستاده است! نکته دیگر اینکه تازه همین سایت هائی را هم که فیلتر گذاشته اند، باز هم در ایران گرفته می شود، زیرا فیلترگذاری کامل امری نا ممکنی است. اینترنت قاره هفتم است که تازه دارند کشفش می کنند، شما یقین داشته باشید که بزودی ضد فیلتر را پیدا خواهند کرد. در ضمن شما اطلاع دارید که الان بتدریج دارند از ساته لیت و دیش برای وصل شدن به اینترنت استفاده می کنند که فیلتر گذاری روی آن ممکن نیست. جنگ آقایان با آگاهی و تکنیک مثل جنگ شب با روز و سیاهی با خورشید است و بی نتیجه.

یک شعر بسیار زیبایی شادروان نصرت رحمانی دارد. می گوید: قفل یعنی کلید- قفل یعنی، کلیدی هم هست!

این قفل ها را مردم ایران باز خواهند کرد، زیرا این مردم تشنه اخبار و آگاهی اند و در چارچوب و حصار تنگی که ارتجاع می خواهد برایشان تعیین کند جای نمی گیرند. این اقدامی هم که کرده اند برای فیلتر گذاری روی چند سایت سیاسی، در واقع از موضع ضعف است. شما به این قسمت آمار سایت ها مراجعه کنید. این سه سایتی که برایتان در بالا گفتم، مثلا تعداد مراجعه کنندگان روزانه سایت امروز که دوستان آقای حجاریان منتشر می کنند حدود ۶ هزار است، سایت زنان اغلب بین ۲ تا ۳ هزار و سایت پیک نت بین ۱۶

در آستانه رویدادهای چند هفته اخیر و در ادامه توقیف بسیاری از مطبوعات کشور و فشار قوه قضائیه به مطبوعات نیمه مستقل کشور برای پذیرش سانسور، بسیاری از سایت های سیاسی داخل و خارج از کشور نیز گرفتار تیغ توقیف اینترنتی شدند. بدستور قاضی مرتضوی طرح فیلترینگ سایت های موثر و مطرح سیاسی ایرانی - چه در داخل و چه در خارج از کشور - که از مدت ها قبل تدارک آن از سوی وزارت

مخابرات و سیمای جمهوری اسلامی ریخته شده بود به اجرا گذاشته شد. وسایل فیلترینگ را از خارج وارد کرده و لیست سایت هائی که باید مشمول طرح می شدند را نیز به بهانه مقابله با سایت های مروج فحشاء از قبل آماده کرده بودند. اکنون و با حوادثی که در ایران روی داد مشخص شده است که فیلترینگ کردن سایت های سیاسی نیز بخشی از طرح بستن تمام کانال های ارتباطی مردم با هم، با هدف عملیاتی بود که در این هفته ها همگان شاهد آن بودند. شاید در ابتدا هدف از بستن راه ارتباط گیری مردم با سایت های اینترنتی چندان برای مردم روشن نبود، اما حوادث بعدی نشان داد که این نیز بخشی از طرح بزرگتری بوده که اکنون بعنوان عملیات شورشی لباس شخصی ها شناخته شده است. در نخستین روزهای بسته شدن و باصطلاح فیلترینگ سایت های سیاسی، رادیو فردا و تلویزیون متصل به این رادیو دو مصاحبه، در همین ارتباط با سردبیر راه توده کردند. آنچه را در زیر می خوانید مصاحبه تلویزیونی انجام شده در این ارتباط است.

- ما می خواهیم درباره بستن سایت ها چند کلامی با شما صحبت کنیم. این اقدام می تواند ادامه پیدا کند؟ تکنولوژی آن را از کجا آوردند؟

- خب، فعلا که با پول بی حساب و کتاب نفت رفته اند و یک دستگاه هائی از سوئد ظاهرا خریده اند و کار هم گذاشته اند تا ارتباط مردم با سایت های اینترنتی را قطع کنند، باید دید پشت این اقدام در تدارک چه هستند. البته وسعت این فیلترگذاری به آن شکل ها هم که می گویند نیست و بنظر ما، خود حکومت هم به این مسئله دامن می زند تا مردم خیال کنند سایت ها بسته شده و بتدریج این وسیله ارتباطی را فراموش کنند. تا آنجا که ما اطلاع داریم مردم دارند راههائی برای دور زدن این فیلترگذاری و این سانسور جدید پیدا می کنند، مخصوصا جوان ها. ما توصیه می کنیم که راه حل های فنی را در سایت

این باره حرف نزنند. این نشان می دهد که خط قرمزی در این باره تعیین شده و حکومت نسبت به افشای این مذاکرات بسیار حساس است و حتماً آن را اسرار مملکت و بخشی از منافع مملکت اعلام کرده که اینطور همه در باره آن سکوت می کنند. به این ترتیب بستن سایت ها نیز در همین شرایط البته بحث انگیز است و بی ارتباط با مذاکرات و اخبار آن نیست، زیرا سایت هائی مثل پیک نت که مسئولین آن در داخل کشور نیستند که زیر ضربه قرار بگیرند می توانستند این اخبار را منتشر کنند و سد سانسور و باصطلاح خط قرمز ها را پشت سر بگذارند.

- مناسبات با امریکا برای جناح راست یک برگ عبور از خط قرمز حقوق بشر نشده؟

- بنظر ما جناح راست بسیار می کوشد برای یورش گسترده و یکباره به اصلاحات و اصلاح طلبان حمایت امریکا را جلب کند و همانطور که شریعتمداری چند روز پیش در کیهان نوشت، آنها یعنی جناح راست تصور می کنند امریکا بدلیل گرفتاری که برای سروسامان دادن اوضاع عراق دارد، در مخمصه است و نیازمند امتیازهای این جناح و اینها هم می توانند با دادن این امتیازها حمایت کامل امریکا را برای یک کودتای کامل در ایران جلب کنند. بنابراین جلب حمایت امریکا با دادن بزرگترین امتیازها اساس برنامه جناح راست است. جناحی که حمایت داخلی و مردمی را بکلی از دست داده و می کوشد حمایت خارجی را پشتوانه حکومتی خویش کند. بنظر ما جناح مقابل آنها هم این مسئله را می دانستند و همچنان هم می دانند و به همین دلیل هم در این سالها می کوشیدند با علنی کردن و رسمی کردن مذاکرات و مناسبات با امریکا مانع این زدوبند شوند و به ماجرا یک جنبه قانونی و علنی بدهند و نگذارند مذاکرات با امریکا تبدیل به حربه ای سیاسی برای جریان ضد اصلاحات شود. بحث این نبوده که جناح راست زیر میز مذاکره نکند و اصلاح طلبان چنین کاری نکنند. خیر، بحث این بوده که مذاکرات رسمی و علنی باشد و مجلس و مردم در جریان آن باشند. شتر سواری دولا دولا نشود. هی آقای خلیل زاد از نیویورک و واشنگتن بیاید ژنو و یواشکی با جواد ظریف که از بیت رهبری رهنمود گرفته و به ژنو آمده ملاقات کند و به پاول وزیر خارجه امریکا گزارش شود. خب، این موش و گربه بازی باید خاتمه پیدا کند. این سیستم، سیستم غلطی است. نام این کار مذاکرات سیاسی نیست، بلکه معامله سیاسی است و قطعاً هم در این معامله سر مردم ایران کلاه خواهد رفت. شما ببینید، در همین آستانه حمله نظامی به عراق اسنادی که از سوی همین وزارت خارجه امریکا منتشر شد چطور فاش ساخت که همین آقای رامسفلد وزیر دفاع کنونی امریکا در سال ۸۲ و ۸۳ با صدام حسین در بغداد مذاکرات محرمانه داشته و پسرخاله و پسر دای هم شده بودند. در آن دوران این مذاکرات و معامله های سیاسی از مردم عراق پنهان نگهداشته شد و دیدیم که امریکا هم تا وقتی به معامله سیاسی ادامه می دهد که برایش سود داشته باشد. تعهدی هم که بصورت رسمی وجود نداشت. در نتیجه آن لحظه که دیگر به صدام نیاز نداشتند دیدید چه بلانی سرش آوردند و با عراق چه کردند. نتیجه معامله سیاسی همین است و به همین دلیل هم باید مانع معامله سیاسی با امریکا شد. یعنی جناح راست اگر تصور کند با این مناسبات و معامله ها و زدن قید حمایت مردم می تواند بر سر

تا ۲۰ هزار مراجعه کننده روزانه دارد که ۴۰ تا ۴۱ درصد آن از ایران است.

خب، حرف ما اینست که وقتی حکومتی از ۱۴ - ۱۵ هزار بیننده یک سایت سیاسی که عمدتاً هم روشنفکران و نخبگان آن را می بینند می ترسد، دیگر نمی توان گفت چنین حکومتی مسلط و مستقر است. توده مردم که اینترنت ندارند، حداکثرش تیزر روزنامه ها را می خوانند.

- این مناسبات و مذاکرات جدید که با امریکا برقرار کرده اند، قوت قلبی برای فشار بیشتر به مردم و محدود کردن بیشتر آزادی ها نبوده؟

- بله. ما یک اطلاعی در این باره داشتیم، در روزهای پایانی سال گذشته. این اطلاع را هم در راه توده منتشر کردیم و هم دادیم به سایت های مختلف ایرانی و از جمله همین سایت پیک نت که حالا حکومت روی آن فیلتر گذاشته. این سایت خبر ما را با عنوان بزرگ منتشر کرد. اگر اشتباه نکنم در تاریخ ۱۱ فروردین گذشته این خبر در سایت پیک نت منتشر شد. کسانی که علاقمند باشند می توانند بروند و در آنجا آن را بخوانند.

در آنجا دقیقاً نوشته شده که در آستانه سال نو، آقای جوادظریف از امریکا راهی تهران شده و پس از هماهنگی با تهران به ژنو برگشته و با زلمای خلیل زاد که ایشان هم از امریکا خودش را به ژنو رسانده مذاکرات رسمی را آغاز کرده است. در نتیجه، خبر مذاکرات، خبر جدیدی نیست اما هوشیار شدن سیاسیون مهاجر در این باره خبر جدیدی است!

- منظور شما همین دیپلمات افغانی تبار است؟

- بله. زلمای خلیل زاد که مشاور کاخ سفید در امور افغانستان و عراق و ایران است. دوستان افغانی ما می گویند که ایشان چنان معامله گر بزرگی است در کار سیاست که وطنش را هم معامله کرد.

بهر حال می خواهم بگویم که خبر مذاکرات ایران و امریکا، خبر جدیدی نیست اما حالا کم کم جزئیات آن دارد اعلام می شود. تاخیر آقای حکیم در بازگشت به عراق، تماس های حکیم در تهران و از طریق سفارت انگلیس. خبر خلع سلاح مجاهدین و متوقف شدن این خلع سلاح و باز دوباره خبر خلع سلاح و یا بازگشت غیر مسلحانه اعضای سپاه بدر به عراق و یا همین سفر آقای خاتمی به لبنان و مذاکره با رهبر حزب الله لبنان. بهرحال اینها جزئیات و نتایج آن مذاکراتی است که از ابتدای سال جدید و حتی در آستانه سال جدید میان خلیل زاد و جواد ظریف شروع شده و همچنان ادامه هم دارد. این نشانه هائی که خدمت شما گفتم، موجب جلب توجه مردم نسبت به مذاکرات شده و مردم می خواهند بدانند آن پشت در ارتباط با امریکا چه می گذرد. بنظر ما یکی از دلایل فیلتر گذاری روی سایت های سیاسی هم همین مسئله بوده، یعنی جلوگیری از انتشار اخبار مربوط به مناسبات و مذاکرات با امریکا. ما این را از روی پرهیزی که مقامات جمهوری اسلامی و حتی نمایندگان مجلس از ورود به بحث این مذاکرات نشان می دهند می فهمیم. مثلاً همین امروز از آقای محمد رضا خاتمی در باره این مذاکرات سؤال شده و ایشان گفته ترجیح می دهد در

تتها راه مقابله با این توطئه آن است که وزارت اطلاعات فوراً يك ستاد ویژه تشکیل داده و عوامل مستقیم ایجاد گرانی و احتکار را شناسایی و به مردم و نهادهای قضایی معرفی کند. این ستادهای توطئه در فرهنگسراها، مجلات و روزنامه ها و دانشگاه ها تشکیل نشده است، بلکه در قلب برج های تجاری تشکیل شده، یعنی همانجا که پول و نقدینگی نهفته است. اگر قرار باشد با گرانی مبارزه و مقابله شود، یگانه راهش دخالت مستقیم و قاطع دولت در تصرف همین ستادهای توطئه و کشف ارتباط آنها با کانون های وابسته به انگلیس و امریکا در خارج از کشور است. غارتگران، اینبار می خواهند بعنوان ناجی اقتصادی و مقابله کننده با بحران گرانی وارد میدان شوند و چهره های ناشناخته اما وابسته مستقیم به خود را در راس رهبری ماجرا قرار دهند و باصطلاح **خط سوم** را رهبری کنند. هر نوع مسامحه دولت و مجلس در افشاء و مقابله با این توطئه يك غفلت تاریخی است. گرانی قابل کنترل است، وقتی ستاد اقتصادی بازار و رهبران آن در مجمع تشخیص مصلحت قابل کنترل باشند!

دولت همچنین باید خواهان آن شود که حساب و کتاب نهادهای اقتصادی زیر نظر رهبر و نقش آنان در ایجاد گرانی برای مردم روشن شود. نبود حساب و کتاب در این نهادها و عدم پرداخت مالیات به دولت و بودجه عمومی خود یکی از عوامل گرانی و ناتوانی دولت در کنترل آن است. دولت همچنین باید هرچه سریعتر با آگاه کردن مردم از نقش صندوقهای قرض الحسنه وابسته به سازمان اقتصاد اسلامی در ایجاد تورم و پولشویی، انحلال این صندوقها را در دستور کار خود قرار دهد. بنادر کشور در کنترل قرار گیرد، انبارهای کالا زیر نظر دولت قرار گیرد و توزیع کالا با نظارت مردم محلات و دولت انجام شود. جز این کنترل قاطع، هر نوع تدبیر آلوده به تعارف نقش بر آب است. آنها که برج های تجاری- اقتصادی را در اختیار دارند نه با دولت و مجلس شوخی دارند و نه با ملت تعارف.

افشای ماهیت انجمن های اسلامی بازار، پیوندهای آن با جمعیت مؤتلفه، ثروت اعضای آن و رشته های اقتصادی که در آن فعالیت دارند همگی می تواند با آشنایی بیشتر مردم از ماهیت جبهه ضداصلاحات و مقابله کارآمدتر با برنامه اخیر ایجاد گرانی یاری رساند. این تجربه تاریخی مقابله با تمام توطئه های مشابه در تمام کشورهایی بوده که جنبش های عمومی برای اصلاحات و انقلاب در آنها جریان داشته است. نمونه اخیر آن ونزوئلاست!

با اینحال هیچیک از این اقدامات تا زمانی که قدرت سیاسی در دست مخالفان اصلاحات است به تنهایی کارساز نخواهد بود. پیگیری رئیس جمهور در تصویب لوایح ارائه شده به مجلس و پافشاری مجلس در تصویب آنها و تلاش در محدود کردن و پایان دادن به قدرت سیاسی جناح راست، راه نهایی مقابله با برنامه های اقتصادی و توطئه اخیر ایجاد گرانی جبهه ضد اصلاحات است.

**شورای سردبیری و سیاستگذاری راه توده-**

۲۲ خرداد ۱۳۸۲

کار بماند، مشق روی آب نوشته و قادر به کوچکترین درس آموزی، حتی از سرنوشت عراق و صدام حسین هم نیست. اینها در عمل همان راهی را می روند که صدام رفت. یعنی در معامله سیاسی تا آنجا که امریکا بخواهد از آنها و از ضعف موقعیت آنها در ایران استفاده می کند و آنجا که دیگر به آن نیاز ندارد همان کاری را با آنها خواهد کرد که با صدام کرد. حالا با قدرت نظامی و یا به اشکال دیگری، که ما فکر می کنیم نظامی نیست، انتخاباتی را هم که به ایران تحمیل کنند همان نتیجه ای را می دهد که کار نظامی می دهد.

- خلع سلاح مجاهدین هم یکی موارد مذاکره و تفاهم بوده؟

- ظاهراً در مذاکراتی که شده بر سر خلع سلاح مجاهدین و اعضای سپاه بدر یکجا تفاهم شده است و به همین دلیل هم اعضای سپاه بدر که همراه حکیم به عراق بازگشته اند خلع سلاح شده بودند و قطعاً از آقای حکیم و از طرف امریکائی مذاکره با امریکا تعهد گرفته شده که این افراد مسلح نشوند. حتی اگر در عراق فعالیت سیاسی می کنند، حق داشتن اسلحه نداشته باشند. همین عمل با مجاهدین خلق انجام شده است. بنظر ما این خبرهای متناقضی که درباره خلع سلاح مجاهدین از عراق می رسید، خودش نشاندهنده نوسان هائی است که در مذاکرات ژنو بین ایران و امریکا وجود داشته و اخبار خلع سلاح مجاهدین بازتاب آن مذاکرات بود.

- سرانجام مجاهدین به کجا خواهد کشید؟

- اینکه مجاهدین خلق چه سرنوشتی در آینده خواهد داشت؟ در کنار چه جریاناتی قرار خواهد گرفت؟ این اخبار مربوط به اتحاد و همکاری آنها با سلطنت خواهان و یا زمزمه آن چقدر درست است و یا نیست؟ اینها مسائلی است که در آینده مشخص تر خواهد شد. ما فکر می کنیم مسائل ایران بسرعت در حال تغییر است. کسانی مواضع گذشته را تغییر می دهند، کسانی در کنار کسان دیگری قرار خواهند گرفت، مواضع تغییر می کند، کسانی موقعیتشان در خطر است کوتاه می آیند، کسانی از موضع قدرت و از موضع برتر وارد میدان خواهند شد. کمی باید صبر کرد، اما آنچه که مسلم است اینست که آرایش نیروهای سیاسی چه در مهاجرت و چه در داخل کشور بسرعت در حال تغییر است.

## (بقیه اطلاعاتیه راه توده از ص ۱۴)

آن زمان نمایندگان مجلس معنای این توصیه را درک نکردند زیرا هنوز طرح سازمان یافته ایجاد موج گرانی به اجرا گذاشته نشده بود. اکنون گرانی را برای تحقق این رهنمود رهبر، بازاری ها و غارتگرانی که در مجمع مصلحت نظام نشسته اند و نهادهای زیر نظر رهبری را اداره می کنند وارد میدان شده اند. با این گرانی می خواهند کمر مردم را بشکنند و زمینه را برای یورش به مجلس فراهم آورند. آنها از لغو نظارت استصوابی و انتخابات آینده وحشت دارند و با احتمال بسیار می خواهند مملکت را برای يك دوره (پس از یورش) بدون مجلس و تحت هدایت مجمع تشخیص مصلحت اداره کنند. ریشه و هدف توطئه ایجاد گرانی اخیر همین است و بس!

# جنبش چپ و دمکرات عراق اگر متحد نشود صحنه را باخته است!

"قدیم حبیب" مارکسیست و استاد دانشگاه بغداد است. او متولد ۱۹۳۵ و پرفسور اقتصاد سیاسی از دانشگاه برلین است. در سالهای سرکوب رژیم صدام ترک میهن گفت و سالها در الجزایر، پراگ و سپس برلین در مهاجرت بسر برد. او که اکنون مشغول نوشتن تاریخ ۶ جلدی عراق است، می کوشد جبهه ای وسیع از نیروهای چپ و دمکرات در عراق تشکیل دهد.

مصاحبه زیرا را روزنامه "Neues Deutschland" پیرامون تحولات عراق پس از سرنگونی رژیم صدام حسین و آغاز فعالیت احزاب سیاسی در این کشور با وی انجام داده است.

- وقتی تصویر گورهای دسته جمعی را که در عراق کشف شده می بینید، چه احساسی به شما دست می دهد؟

- ما همه می دانستیم که رژیم صدام جنایتکار است و یقین داشتیم که بعد از سقوط او گورهای دسته جمعی و زندان های مخفی بسیاری کشف خواهد شد. در دوران حکومت صدام حسین ۲۰۰ هزار کرد کشته و یا آواره شدند و ما اطمینان داشتیم که سرانجام روزی گورهای آنها مانند گورهای قیام سال ۱۹۹۱ در جنوب عراق کشف و جهان از آن مطلع خواهد شد. این بسیار غم انگیز است وقتی به چهره هائی نگاه می کنی که تصور می کردند يك روز عزیزان ناپدید شده خود را زنده، حداقل در زندان ها خواهند یافت و حالا امروز بقایای اجساد آنها را پیدا می کنند.

- در رژیم صدام وقتی کسی تحت تعقیب سیاسی بود، خانواده اش هم تحت نظر و یا زیر فشار حکومتی بود؟ مثلاً خود شما!

- نه تنها دگراندیشان سیاسی در رژیم صدام تحت پیگرد بودند، بلکه وابستگان و اقوام آنها نیز در چنین شرایطی بسر می بردند و حتی مجازات هم می شدند. ما مواردی را داریم که این اقوام و بستگان، با هدف تحت فشار گذاشتن افراد تحت پیگرد سیاسی حتی به قتل رسیدند. بعنوان نمونه يك برادرم که اصلاً در امور سیاسی دخالت نمی کرد و دیگری خواهر زاده ام که پزشک بود به قتل رسیدند. خود من هم مدتی زندان بودم و شکنجه شدم. پس از رهائی از زندان نیز مجبور شدم

از کشور فرار کنم تا دوباره زندانی نشوم و یا ربوده شده و به قتل نرسم.

- چرا رژیم صدام را نیروهای داخلی نتوانستند سرنگون کنند، تا به بهانه سرنگونی او کشور به اشغال نیروهای نظامی بیگانه در نیاید؟

- دلایل زیادی در این مورد وجود دارد، از جمله مانورهای صدام حسین میان کشورهای سابق سوسیالیستی و درعین حال میان کشورهای سرمایه داری و همچنین کشورهای عربی، که این مجموعه اقتصادی-سیاسی موجب می شد اولاً اخبار مربوط به شیوه حکومت او به آگاهی مردم جهان و بویژه منطقه نرسد و ضمناً نوعی حمایت جهانی را برای صدام فراهم آورد.

دلیل دیگر، پراکندگی اپوزیسیون صدام بود که هر کدام مستقل از دیگری علیه رژیم صدام مبارزه می کردند. سومین دلیل وجود سازمان های امنیت چندگانه در رژیم صدام بود که هر کدام دیگری را کنترل می کردند و همه آنها اپوزیسیون را. تعداد این سازمان ها به پنج سازمان می رسید.

چهارم اینکه همه کشورهای عربی مخالف سقوط صدام حسین بودند. او توانسته بود با شعارهایی که علیه اسرائیل و امریکا می داد و جنگی که در برابر ایران کرده بود حمایت آن ها را ضامن حکومت خود کند. شاید باور کردنی نباشد اما حقیقت دارد که حتی حکومت کویت هم با سقوط صدام موافق نبود. مسئله خطر شیعیان مورد حمایت ایران و دخالت های این کشور در امور کشورهای منطقه يك چتر حفاظتی برای صدام بوجود آورده بود.

پنجمین دلیل حمایت همه جانبه امریکا در رژیم صدام حسین بود. کاخ سفید هم با سقوط صدام موافق نبود و به همین دلیل هم چند قیام افسران ارتش که می خواستند علیه او کودتا کنند با اطلاعاتی که امریکا در اختیار صدام گذاشت ناکام ماند و سرکوب شد. امریکا صدام را لولوی منطقه کرده و حضور نظامی خود در منطقه را به این بهانه توجیه می کرد.

در چنین شرایطی بود که اپوزیسیون عراق عقیم مانده و نتوانست خود رژیم صدام را به زیر بکشد.

- تصور می کنید حمله نظامی به عراق یگانه راه حل سقوط رژیم صدام بود؟

- خیر. اصلاً نیاز به جنگ نبود. حقیقت اینست که امکانات زیادی در داخل کشور و در منطقه وجود داشت که بتوان به کمک آنها و توسط اپوزیسیون تغییرات جدی در کشور بوجود آورد. امریکا از طریق نظامی به این تغییرات دست زد زیرا علاوه بر طرح سلطه بر نفت عراق می خواست در عراق و در منطقه و بر نفت خلیج فارس سلطه نظامی داشته باشد. عراق به آزمایشگاه سلاح ها و بمب های امریکا تبدیل شد. برای سرنگونی صدام و حتی تصرف عراق هرگز احتیاج به چنین بمباران وسیعی نبود، اما امریکا برای نشان دادن قدرت خود به کشورهای اروپائی دست به چنین عملی زد.

شیعه هستند. البته طبیعی است که احزاب اسلامی در دوران سرکوب و تعقیب نیروهای دمکرات موفق شده باشند عده ای را دور و بر خود جمع کنند، اما باز هم این به مفهوم آن نیست که شیعه ها خواهان دولت اسلامی هستند. در احزاب اسلامی مانند مجلس اعلاى انقلاب اسلامی و یا حزب الدعوه جریان های زیادی وجود دارد. در میان آنها عناصر انحصار طلب و افراطی یافت می شود که می کوشند قدرت را در حزب خود بدست بگیرند و پس از آن حرکت های ایدئولوژیک را سازمان بدهند تا بلکه از این طریق خود را به جامعه تحمیل کنند.

- عموزاده پادشان سابق عراق "ملك فيصل" به عراق بازگشته است. برخی ها اعتقاد دارند که خاندان سلطنتی هاشمی بیش از سایر نیروها شانس بدست گرفتن قدرت را دارد و نیروی زیادی از آنها حمایت می کند. این واقعیت است؟

- خاندان سلطنتی هاشمی در سال ۱۹۵۸ در عراق سرنگون شد و مردم هم از سقوط آنها ابراز شادمانی و حمایت کردند، زیرا در دوران سلطه آنها برعراق مردم محرومیت ها و رنج های زیادی را متحمل شدند. اما از آن زمان، سالهای بسیاری می گذرد و خیلی از مردمی که آن دوران را دیده اند دیگر در قید حیات نیستند. من فقط می توانم بگویم که اقلیتی اکنون در عراق وجود دارد که از بازگشت حکومت سلطنتی حمایت می کند، اما اکثریت خیر!

- وضع نیروهای چپ و دمکرات چگونه است؟ چه نقشی در اوضاع سیاسی کنونی عراق دارند؟

- حزب کمونیست در سال ۱۹۳۴ تاسیس شد و همواره با سایر نیروهای چپ دیگر، حتی قبل از تاسیس عراق مدرن، برای دمکراسی در کشور مبارزه کرده است. سرکوب متوالی این حزب خواه ناخواه اجازه گسترش پایگاه اجتماعی-سازمانی به آن نداده است، اما این فقط شامل حزب کمونیست عراق نمی شود، نیروهای دیگر چپ هم بخاطر سرکوب چند دهه وضعی مشابه دارند. به همین دلیل است که امروز اتحاد این نیروها با هم یگانه راه گسترش پایگاه آنها در میان مردم و تاثیر گذاری روی حوادث است. اگر آنها نتوانند با هم همکاری کنند و برنامه واحدی را ارائه دهند که مورد قبول همه نیروهای ملی و مترقی باشد شانسی در آینده عراق نخواهند داشت و يك نیروی تاثیر گذار به حساب نخواهند آمد.

جدا از ضرورت تشکیل اتحاد در طیف نیروهای چپ و دمکرات، این جبهه باید بتواند با نیروهای لیبرال و دمکرات ملی کشور در يك دوران گذار و حتی در تشکیل دولت موقت ملی همکاری کند. تنها در این صورت است که کشور را می توان از دست نیروهای اشغالگر بیرون آورد و راه را بر بازگشت رژیم سابق بست. این اتحاد می تواند چنان نقشی را در کشور ایفاء کند که نیروهای اشغالگر نتوانند زیر پوشش قطعنامه های سازمان ملل به حاکمیت خود برعراق، برای يك دوران طولانی مشروعیت ببخشند.

- اکنون نزدیک به سه ماه از سقوط صدام و تصرف عراق می گذرد اما نه دولتی در عراق تشکیل شده و نه امریکا دغدغه امنیت داخلی عراق را دارد. واقعا چرا؟

- در اینکه مردم عراق از سقوط صدام خوشحال شدند تردید نیست، اما همین مردم از اینکه امریکا کشورشان را تصرف کرده و به همان سیاست های گذشته در ارتباط با عراق ادامه می دهد روز به روز عصبانی تر می شوند. اکنون خطر این است که هرج و مرج کنونی بمدتی طولانی ادامه یابد و این بسود نیروهای ملی و دمکرات کشور نیست. کم کم نیروهای بعث دوباره جان می گیرند و برای خود حقانیت قائل می شوند. این درست است که رژیم بعث از حاکمیت برکنار شده اما بعثی ها در جامعه حضور دارند و دوباره خود را سازماندهی کرده اند تا بتوانند یکبار دیگر حکومت را بعنوان ناجی عراق بدست بگیرند.

- اما ژنرال های امریکائی رژیم بعث را رژیمی مرده اعلام کرده اند.

- خیر. حزب بعث بعنوان يك فاکتور سیاسی به هیچ وجه از بین نرفته است، بلکه از هرج و مرج کنونی استفاده کرده و با تغییر نام در تدارك بازگشت است. صدام حسین توانسته بود با زور میلیونها عراقی را در حزب خود جای دهد. ما می دانیم که ۸۰ درصد آنها با زور در سازمان های حزب بعث جای گرفته بودند، اما نباید برای نپذیرفتن این واقعیت که حداقل ۲۰ درصد اعضای حزب او از نیروهای وفادار و مومن به حزب بودند خود را فریب بدهیم. این نکته مهم را نباید فراموش کرد که او موفق شده از میان نیروی شکست خورده خود، از میان گارد ویژه ریاست جمهوری و از میان تشکل های مردمی هسته های مخفی و مختلفی را برای خرابکار بوجود آورد. آتش سوزی ها و قتل های کنونی که اخبار بسیار کمی از آنها به جهان مخابره می شود جزئی از همین عملیات پنهان است. خطر اینجاست که فعالیت نیروهای باقی مانده رژیم بعث نه تنها موفق شوند نیروهای مخالف اشغال کشور را به طرف خود جلب کنند، بلکه موفق شوند مسلمانان و هابی را که مساجد زیادی را در طول سالهای اخیر در اختیار خود گرفته اند جلب کنند و از این طریق به شبکه های تروریستی جهانی القاعده و امثالهم وصل شوند. خطر دیگر راه افتادن موج ترور نیروهای چپ و دمکرات کشور توسط همین جریان است.

- شما در يك خانواده شیعه بدنیا آمده اید. آیا شیعه های عراق خواهان يك دولت اسلامی به سبک ایران هستند؟

- ابتدا به این نکته توجه داشته باشید که شیعه ها در دوران حکومت صدام بیرحمانه سرکوب شدند و آنها اکنون خود را رها یافته احساس می کنند؛ اما این بدان معنی نیست که همه شیعه ها از احزاب اسلامی حمایت می کنند. شیعه های زیادی در جنوب و مرکز عراق جزو نیروهای دمکرات کشور محسوب می شوند. حتی اکثر اعضای حزب کمونیست عراق



# اشغال عراق جنگ با دروغ آغاز شد با جنایت ادامه دارد

ارتش ناگزیر است. حتی بهتر است نیروئی که نقش اشغالگر داشته، بعد از عملیات نظامی جای خود را به نیروها و واحدهای دیگری که در جنگ شرکت نداشته اند و آگذار کند. ساده ترین دلیل آن، روحیه ایست که نیروی نظامی به پیروزی رسیده بعنوان فاتح جنگی دارد و با همین روحیه با مردم برخورد می کنند. آنها در طول جنگ به کشتن عادت کرده اند و وقتی پیروز می شوند، هنوز با همان روحیه اند. بنابراین، باید هرچه زودتر آنها را با نیروهای دیگر عوض کرد و یا اگر در محل قرار است باقی بمانند نباید به کار سیاسی کار داشته باشند و برای عملیات نظامی - در صورت ضرورت - باقی بمانند.

- پس چرا اینگونه عمل نمی کنند؟

- برای اینکه چنین برنامه ای وجود ندارد؛ آنها نمی دانستند پس از پیروزی چه باید بکنند. حتی نیروئی در اختیار نداشتند که جای آدم کش ها را با آنها عوض کنند. بنابراین اشغال عراق با حضور همین آدم کش ها ادامه می یابد. ادامه حالت جنگی وضعیت یک کشور را ناپایدار می کند و ناپایداری باعث اغتشاش و درگیری مردم با نیروهای اشغالگر می شود و از آنجا که نیروی اشغالگر نمی داند با مردم عادی چه باید بکند، همان کاری را با این مردم انجام می دهد که با نیروهای نظامی در جبهه ها انجام می داده است و من این را یک شکست برای دولت امریکا می دانم. دلیل آن هم اینست که از همان ابتدا، جنگ با یک دروغ آغاز شد؛ یعنی گفته شد " ما عراق را اشغال نمی کنیم، بلکه آن را آزاد می کنیم و به همین دلیل لازم نیست خود را برای دوران بعد از پیروزی نظامی - یعنی اشغال کشور - آماده کنیم. چرا باید چنین تدارکاتی را پیش بینی کنیم وقتی مردم عراق برای رهائی از جنگ صدام حسین با گل به استقبال ما می آیند؟"

و حالا از آنجا که چنین استقبالی از ارتش امریکا صورت نگرفته و با گل به سراغ ما نیامده اند، در گل مانده ایم.

- اگر جنگ از همان ابتدا یک تصمیم از پیش اتخاذ شده بود و این تصمیم چنان قاطع گرفته شده بود که حتی جنبش صلح و مخالفت همه کشورهای دیگر هم نتوانست مانع آن شود، نباید حداقل برنامه و اطلاعاتی برای مراحل بعد از جنگ طرح

ریزی و یا پیش بینی می شد؟ دچار خوش بینی نبودند؟

- به نظر من ارتش هم پیش بینی چنین وضعیتی را در عراق نکرده بود. آنها فقط رفته بودند که بجنگند و اکنون نیز همان کاری را می کنند که وظیفه آنها بوده است. همین. حتی خوراک تبلیغاتی که در سطح جامعه سیاسی تدارک دیده بودند برای درک واقعیت کافی نبود.

این جنگ بوسیله یک گروه کوچک از ایدئولوگ های جن زده پنتاگون طرح ریزی شده و پیش برده شد و اگر بپذیریم که تصمیمات از ایدئولوژی ناشی می شود، می توانیم بپذیریم که چرا به افکار عمومی و اعتراضات جهانی اهمیتی ندادند. وزیر دفاع "رامسفلد" و معاونش "ولفوتیز" افرادی از این گروه بودند.

- آنها چگونه می توانستند سیاست خود را بدون در نظر گرفتن منافع اقتصادی به پیش ببرند؟

اسکات ریتر از ماموران سازمان امنیت نیروی دریائی امریکا در زمان جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ بود. او در سال ۱۹۹۸ عضو گروه بازرسان ویژه سازمان ملل به عراق اعزام شد. گفتگویی روزنامه "Jung Welt" چاپ آلمان با وی کرده است. این گفتگو همزمان با اوج گیری افشاگری مطبوعات امریکا پیرامون دروغ های کاخ سفید در باره سلاح کشتار جمعی در عراق انجام شده است. با اوج گیری این افشاگری ها بوش در یک سخنرانی تلویزیونی ناچار شد دلائل دیگری را برای حمله به عراق و تصرف این کشور مطرح کند، از جمله ضرورت سرنگونی یک دیکتاتور برای برقراری دموکراسی در عراق. بدین لحاظ، این مصاحبه با توجه به اینکه دیدگاه یک نظامی امریکائی مخالف تصرف عراق را منعکس می کند و اینکه خود وی بازرسی بوده که می تواند شهادت بدهد در عراق سلاح کشتار جمعی وجود نداشته، برگردان این مصاحبه به فارسی و انتشار آن را مفید می دانم. سناریویی که اکنون درباره ایران دنبال می شود. -

مترجم

- شما هم اینگونه فکر می کنید که نیروهای اشغالگر، عراق را به آشوب کشاندند؟ غارت و نابودی آثار باستانی، نابودی سیستم خدمات بهداشتی و تامین آب آشامیدنی، آتش گشودن به روی تظاهرکنندگان گوشه هائی از فاجعه امروز عراق نیست؟ ارتش امریکا تصور چنین حوادثی را داشت؟

اسکات - برای آنکه بدانیم امروز در عراق چه می گذرد، باید به مقدمات این جنگ نگاهی دقیق تر بیاندازیم.

جنگ با قدرت نظامی امریکا به پیروزی رسید و رژیم عراق سقوط کرد، اما نقشه تدارکاتی و هدایت آن بوسیله سازمان های امنیتی و ایدئولوگ های واشنگتن انجام گرفت. این جنگ را پرزیدنت امریکا با یک دروغ آغاز کرد و سرعت پایان عملیات نیز دلیل کاملاً واضحی داشت: جنگ بوسیله کارشناسان ماهر طرح ریزی شده بود.

نقشه های نظامی یک جنگ برای ستاد فرماندهی آن، وابسته به تاکتیک های غیر نظامی دشمن هم هست و باید به همین خاطر خود را از هر نظر آماده نگه داشت و هر وضعیت جدیدی را در محاسبه گنجاند. این مربوط به دوران پیش از جنگ و پیروزی است؛ چرا که بعد از پیروزی نظامی دیگر این وظیفه ستاد فرماندهی نیست که پیروزی بدست آمده را هدایت سیاسی کند. از اینجا به بعد همکاری مشترک سیاست و

گرفت و چاره ای هم ندارد جز آنکه بگوید اطلاع دروغ به این سازمان داده شده بود. امریکا هم به این امر واقف است و بیم دارد که بازرسان گزارشی خلاف ادعاهای امریکا بدهند. به این ترتیب یک دور تسلسل باطل بوجود آمده است؛ با این مضمون: پایان کامل محاصره اقتصادی عراق درگرو تأیید سازمان ملل است، سازمان ملل منتظر گزارش بازرسان خود است، امریکا خواهان گزارشی است که نظر کاخ سفید را تأیید کند، در عراق سلاحی در کار نیست که کسی آن را تأیید کند.

البته محاصره اقتصادی را، زیر فشار امریکا گام به گام و بدون آنکه منتظر گزارش بازرسان سازمان ملل شوند لغو کرده اند و در صورت تقاضای روسیه سعی خواهند کرد سروصدای آن را بخوابانند. در این میان چند عضو شورای امنیت سازمان ملل مثل چین ممکن است معترض باشند که آن را هم کنترل خواهند کرد. بهرحال باید توجه داشته باشید که از سال ۱۹۹۵ عراق خلع سلاح شده بود و از آن سال تا لحظه تصرف عراق، محاصره ای که به مردم عراق تحمیل شد یک ظلم آشکار بود.

- چه باید کرد؟

- فعلا که حق با کسی است که زور دارد، اما اگر حساب و کتاب در کار بود باید عاملین کشتار به دادگاه های بین المللی کشانده می شدند. چنین محاکمه ای در حال حاضر ناممکن است، اما وظیفه ماست که ماجرا را دنبال کنیم و اجازه ندهیم افکار عمومی جهان این فاجعه انسانی را فراموش کند.

- اگر محاکمه ای در کار باشد، نباید امریکا و انگلستان را بدلیل حمله نظامی به عراق محاکمه کرد؟ غیر از محاصره اقتصادی، این حمله هم به بهانه وجود سلاح های کشتار جمعی در عراق صورت گرفت.

- تمام کسانی که در سناریوی حمله نظامی شرکت داشته اند- چه امریکا و انگلیس و چه کسانی که در تهیه گزارش های دروغ نقش داشته اند؛ مانند ریچارد بوتلر و هانس بلیک- باید بخاطر آنچه در عراق گذشت به پای میز محاکمه کشیده شوند. حتی پای نیروهای سازمان ملل هم در این ماجرا در میان است؟

اکنون بجای اینکه ناله سر بدهیم، بجای اینکه در باره قدرت امریکا سخنرانی کنیم، باید در سطح جهان خواهان اجرای قوانین سازمان ملل شد و از امریکا شکایت کرد. باید به جهان ثابت کرد که امریکا قوانین سازمان ملل را نقض کرد، به مردم خود و جهان دروغ گفت.

- آیا این بیشتر وظیفه مردم خود امریکا نیست؟

- مسلما. آنها واقعا تنها کسانی هستند که می توانند و باید اینکار را بکنند. اما توجه داشته باشید که برای این مردم نشان دادن عکس کودکان کشته شده در جنگ و یا معلولین آنقدر اهمیت ندارد که به آنها ثابت شود حکومتشان دروغ می گوید، به آنها باید گفت که چه تعداد سربازان امریکا در جریان جنگ عراق کشته شدند و یا اکنون در عراق کشته می شوند. این اخبار تاثیر بیشتری روی مردمی دارد که صرفا به منافع خود می اندیشند.

- آنها از فضای ایجاد شده بعد از ۱۱ سپتامبر، برای پیشبرد مقاصد و منافع خود استفاده کردند. آنها همچنین موفق شدند در کشور فضای رعب و وحشت بوجود آورند و مردم را با احتمال وقوع حوادث بعدی بترسانند و مرعوب کنند. مردم واقعا ترسیده بودند.

- دولت امریکا جنگ را به بهانه وجود سلاح های کشتار جمعی آغاز کرد. حالا که دولت عراق سقوط کرده و عراق در اختیار امریکاست. پس سلاح ها کجاست؟

- اصلا سلاحی وجود نداشت، اگر هم وجود داشت، نابود شده بود و این را هم سازمان ملل و هم دولت امریکا خوب می دانند. من تعجب می کنم که هنوز رئیس سابق سازمان اطلاعات مرکزی امریکا "سیا" مدعی است "نمی توانیم مطمئن باشیم سلاحی وجود ندارد".

اتفاقا خود او خیلی دقیق می داند که در سال ۱۹۹۵ دولت عراق ۹۵ تا ۹۰ خلع سلاح شده و دیگر پتانسیل نظامی نداشت. این واقعیت هم در سازمان ملل ثبت است. بنابراین، وجود سلاح کشتار جمعی بهانه بود.

- امریکا مدعی است هزار بازرسان سازمان نظامی خود را برای کشف سلاح به عراق اعزام داشته و در این شب ها هم فیلم هایی از حضور آنها در لباس های مخصوص و در مکان هایی در عراق پخش می شود که گویا در آنها سلاح های کشتار جمعی تولید می شده است. واقعا آنها دنبال سلاح می گردند؟ چیزی پیدا کرده اند؟

- آنها بازرسان نیستند، بلکه افراد وابسته به حکومت هستند. خنده آور اینست که آنها لیستی برای بازرسی از ۲ هزار محل را در اختیار دارند. من با اطمینان به شما می گویم که این بازرسان هیچ چیز پیدا نخواهند کرد، زیرا چیزی وجود ندارد که پیدا شود. همین لیست بلند بالا خود اثبات کننده آنست که آنها را دنبال نخود سیاه فرستاده اند. شاید اگر لیست کوتاه تری در اختیار آنها بود انسان دچار تردید می شد. حدس می زنم آنها بجای سلاح در جستجوی اسنادی هستند که براساس آن بتوانند وجود سلاح احتمالی را اثبات کنند. اسنادی که آن را هم همه جا می توانند پیدا کنند.

شما کافی است به گفته های دانشمندان برجسته رژیم سرنگون شده عراق که دولت امریکا به آنها وعده های بزرگ داده توجه کرده باشید. آنها با وجود همه این وعده ها گفته اند سلاحی در کار نیست.

- پس چرا امریکا همچنان اصرار دارد بازرسان سازمان ملل به عراق فرستاده شوند و همان نتیجه ای را از بازرسی آنها انتظار دارد که تاکنون امریکا مدعی آن بوده است؟

- شما توجه داشته باشید که امریکا به بهانه وجود سلاح های کشتار جمعی عراق را محاصره اقتصادی کرده بود. این محاصره به قیمت جان نیم میلیون مردم عراق تمام شد. و باز بخاطر داشته باشید که سازمان ملل این محاصره را تأیید کرد و حالا بصورت قانونی سازمان ملل است که باید تأیید کند که واقعا سلاحی در کار بوده که براساس آن مردم عراق محاصره اقتصادی شدند یا خیر! اگر این بازرسان واقعیت را بگویند؛ یعنی بگویند که سلاحی در کار نبوده سازمان ملل که بموجب گزارش های دروغ امریکا تحریم اقتصادی عراق را تأیید کرده بود زیر فشار افکار عمومی جهان قرار خواهد

عیب بزرگ این نوع فراخوان ها، نادیده گرفتن آن نیروی اساسی است که در حاکمیت و حاشیه آن قرار دارد و چشم بستن بر آن نشانه درایت سیاسی نیست!

# فراخوان جمهوریخواهی

## باید در خدمت جبهه دفاع از جمهوریت قرار گیرد

از کشور در همان زمان حمله آمریکا به عراق با صدور بیانیه‌ای اهداف تجاوزگرانه و استعماری این حمله را آشکار و بانگ مخالفت خود را با آن اعلام کردند. این بیانیه البته بدلیل آنکه امضاکنندگان آن "نور امید" بدلشان نتابیده بود از رادیو فردا پخش نشد!

رادیو فردا چنان از ایستادگی جناح راست و قوه قضائیه در برابر اصلاحات و نقشی که در نتیجه توپ و تانک آمریکا در آینده ایران بدست خواهد آورد مطمئن است که حتی زمانی که آقای بیژن حکمت به نمایندگی از جمهوریخواهان، سلطنت را مغایر دموکراسی اعلام می کند، گوینده این رادیو دخالت کرده و به ایشان یادآوری می کند: "البته آقای حکمت این بحث شما در بسیاری از جوامع که سلطنت مشروطه هستند صدق نمی‌کند. ... به هر حال در حال حاضر هستند افرادی که چه در داخل و چه در خارج ایران خواهان حکومت سلطنتی به عنوان شکل حکومت آینده ایران هستند. شما با یک همه پرسی برای این موضوع موافقت یا فکر می‌کنید جمهوری تنها راه است و مردم دیگر اشتباه می‌کنند؟"

اگر بخواهیم نظر گردانندگان رادیو فردا را تعمیم دهیم باید بگوییم که یک رفتارندم بگذاریم که در آن برسر جمهوری سوسیالیستی، جمهوری کارگری، جمهوری توده‌ای، سلطنت مشروطه، سلطنت غیرمشروطه، جمهوری دموکراتیک خلق، جمهوری لیبرال، سلطنت پهلوی، حکومت فدرال، دموکراسی شورایی، ولایت فقیه، ولایت غیرفقیه، مشروطه اسلامی، دیکتاتوری اسلامی و ... رفتارندم شود چون هر کدام از اینها طرفدارانی دارد که نمی شود گفت دارند اشتباه میکنند! نحوه برخورد و میزگرد رادیو فردا مبین آن است

که پس از انتشار بیانیه جمهوریخواهان در خارج از کشور عده ای بدنبال آن بودند که این بیانیه وسیله آلت‌ناتیسازی در خارج از کشور شود که سرانجام آن باید به کنفرانس لندن ثانی زیر نظر خلیل زاد ثانی ختم شود. اما آقای بیژن حکمت به نمایندگی از امضاکنندگان بیانیه جمهوریخواهان آنچه را رادیو فردا بدنبال تایید آن از زبان ایشان است قاطعانه رد میکند و میگوید: "به بن بست کشیده شدن اصلاحات و خطر دخالت خارجی و تحولاتی که در درون کشور بوجود آمده، همه اینها باعث شده که عزم جدیدی برای همکاری و مبارزه در راه استقرار دموکراسی در ایران بوجود بیاید. برای اینکه این تنها بسیج مبارزه مردم است که می‌تواند دستاوردهای دوم خرداد

بدنبال انتشار فراخوان جمهوریخواهان ایران در خارج از کشور، رادیو فردا مصاحبه ای با سه تن از فعالان اپوزیسیون انجام داد. این رادیو که نظرات دولت آمریکا و برنامه های آینده آن برای ایران را منعکس می کند، در سایه سیاست های قوه قضائیه در سرکوب مطبوعات و نهادهای مستقل اطلاع رسانی، شنوندگان زیادی در داخل ایران پیدا کرده است. درمقدمه

این مصاحبه گوینده رادیو فردا بدون پرده پوشی هدف مصاحبه را اعلام داشته و صاف و ساده چنین میگوید: "با پایان سریع جنگ در عراق و چشم‌انداز تشکیل یک دولت فدرال دموکراتیک در این کشور، که علیرغم برخی مشکلات با اقبال عمومی مواجه شده است، اکنون در بسیاری از محافل سیاسی و خبری جهان، این سؤالها بر زبانها جاری است که آیا در کشورهای دیگر خاور میانه نیز شانس پیروزی دموکراسی افزایش یافته؟ برخی در ادامه می‌پرسند پس از عراق نوبت کجاست؟" به این ترتیب ظاهرا میزگرد رادیو فردا مقدمه ای است که باید از درون آن کنفرانس لندن دیگری زیر نظر زلمای خلیل زاد این بار برای تعیین تکلیف ایران بیرون بیاید.

همانطور که در عراق هم اپوزیسیون عراق ابتدا حاضر نبود دور هم جمع شوند تا زمانیکه اوضاع و احوال عراق و تشدید دیکتاتوری صدام کار را به جایی رساند که آمریکا چنان دست بالایی در اوضاع عراق بدست آورد که اپوزیسیون عراق - به استثنای کمونیستها- را وادار کرد دور یک میز گرد آمده و با هم تفاهم کنند. رادیو فردا هم این کار را فعلا با میزگرد رادیویی آغاز کرده است. گوینده رادیو فردا در ادامه میگوید:

"این همه، نور امیدی را در دل بسیاری از اعضای اپوزیسیون سیاسی کشورهایی که سالهای طولانی از عمر خود را در تبعید گذرانده‌اند روشن کرده است." بدینسان و به زعم رادیو فردا معلوم میشود ویران شدن عراق، اشغال آن توسط یک کشور خارجی، غارت میراث فرهنگی و نابودی هویت ملی، خصوصی کردن نفت و تقسیم آن بین اعضای شرکت سهامی کابینه بوش، گویا "نور امیدی در دل اپوزیسیون ایران" ایجاد کرده است. این سخن در شرایطی گفته میشود که بیش از هزار تن از شخصیت های مستقل، ملی، مذهبی و چپ در داخل کشور و بسیاری دیگر در خارج

حاکمیت فاجعه بار "بازار" و "تجارت"

## فریادهای شبانه

### در پارک های تهران

این فاجعه با چماق لباس شخصی ها نیز دوام خواهد آورد

نوزادان تاره متولد شده در بیمارستان های تهران خرید و فروش می شوند. دلالات و واسطه ها، پس از شناسائی نوزدانی که ناخواسته و یا نامشروع بدنیا می آیند، آنان را در بیمارستان ها می خرند.

دلالات با پرداخت مخارج بیمارستان به زنان باردار، نوزادان را پیش خرید کرده و سپس آنان را به زوج های نابارور می فروشند.

"معصومه- پ" ۳۰ ساله یکی از بیمارستان های تهران می گوید: "برخی از دختران جوان چون برای سقط جنین به پزشک دسترسی ندارند و با راه های سقط جنین نیز آشنا نیستند، روزهای نزدیک به زایمان به بیمارستان مراجعه می کنند. دلالات به این دختران پیشنهاد می کنند به ازای پرداخت هزینه های بیمارستان نوزاد خود را در اختیار آنان بگذارند. خانواده این دختران اکثرا از وضعیت آنان با خیر نیستند. این دختران تنها به بیمارستان مراجعه می کنند. از آن گذشته، برخی از این دختران در خارج از خانه بسر می برند و اغلب آنان بعد از زایمان از بیمارستان می گریزند. مریم ۱۷ ساله، یکی از دخترانی است که وقتی فهمید باردار است و پسر مورد علاقه او حاضر به ازدواج با او نیست از شهر محل سکونتش در غرب کشور به تهران گریخت اما توسط پلیس بازداشت و پس از مدتی برای تولد نوزاد به بیمارستان منتقل شد. مریم پس از زایمان از بیمارستان گریخت.

لیلا ۱۸ ساله نیز که ۸ ماهه باردار است، با زنی که ادعا می کند خواهرش است به بیمارستان آمده و تمایلی به گفتن ماجرای زندگی اش ندارد، زن همراهش می گوید: «لیلا نمی تواند از فرزندش نگهداری کند به همین دلیل از طریق یک واسطه (دلالت) با خانمی توافق کرده ایم، بعد از زایمان بچه را به او بسپاریم تا او بچه را به یک خانواده خوب بدهد و در مقابل این خانم تمام هزینه های زایمان لیلا را می پردازد.»

مادرانی کم سن و سالی که بدون همراه به بیمارستان مراجعه می کنند و حاضر نیستند درباره وضعیتشان حرفی بزنند اغلب مشکلاتی مانند لیلا دارند.

بسیاری از این دختران پیش از بدنیا آمدن نوزاد خود، سقط جنین می کنند. یکی از روزنامه های صبح تهران نوشت: هر ماه ۱۵ جنین در سطل های زباله تهران پیدا می شود.

به گفته امیر ۳۵ ساله، دارو فروش ناصر خسرو، هم اکنون خریداران دارو سقط جنین بعد از متقاضیان دارو ترک اعتیاد رتبه دوم را دارند.

به گفته دارو فروشان ناصر خسرو وقتی مردی به تنهایی برای خرید دارو سقط جنین مراجعه می کند، معمولاً این دارو را برای همسر قانونی اش می خواهد، اما وقتی در مواردی که بارداری غیر قانونی و نامشروع است، دختر و پسر هر دو با هم مراجعه می کنند.

را حفظ کند، اقتدارگراها را به عقب نشینی وادار کند و با گشایش فضای سیاسی، تهدیدهای خارجی را خنثی کند.... هدف ما این نیست که در خارج از کشور آلترناتیوسازی کنیم یا حکومت جایگزین درست کنیم..."

یقیناً اپوزیسیون مترقی و دمکرات ایران خواهان مداخله خارجی در کشور نیست و معتقد است پیشبرد مبارزه برای دمکراسی و تحولات مترقی در ایران باید منتهی به بسیج مردم و نیروهای داخل کشور باشد. ولی گردانندگان سیاست آمریکا بر روی این نکته حساب می کنند که مقاومت جناح راست و مخالفان اصلاحات در داخل ایران سرانجام راه را برای آنان و وادار کردن اپوزیسیون به پذیرش برنامه آمریکا برای ایران باز خواهد کرد. نگاهی گذرا به عملکرد دستگاه قضایی و نهادهای انتصابی داخل کشور همگی بیانگر حرکت درست تحقق این امید و خواست امریکاست. مقاومت جنون آمیز در برابر انجام اصلاحات، سرکوب پیگیرانه جنبش دانشجویی، جلوگیری از شکل گیری نهادهای مدنی، تضعیف و پیگرد مداوم احزاب و سازمانهای ملی و داخلی، صدور حکم اخیر صدسال زندان برای نیروهای ملی- مذهبی، احضار، بازداشت و پیگرد مداوم روزنامه نگاران، نویسندگان، هنرمندان و روشنفکران همگی در سمت آن است که امکان هرگونه تحول از داخل را منتفی کند تا **آمریکا بتواند در خارج آلترناتیوسازی کند**. همه اینها، برعکس ضرورت فشار برای تحول از داخل و از طریق مداخله احزاب و سازمانهای سیاسی، نهادهای مدنی، سازمانهای اجتماعی، زنان، جوانان، نویسندگان، کارگران، روزنامه نگاران، هنرمندان و دیگر نیروهای اجتماعی را جدی تر می کند. هر مجمع و آلترناتیوی که بخواهد تشکیل شود باید با مداخله این سازمانهای سیاسی و اجتماعی از داخل ایران صورت گیرد. نیروهای خارج از کشور همانطور که آقای بیژن حکمت می گوید باید به این امر و بسیج مبارزه مردم کمک کنند.

بدینسان ظاهراً گردانندگان سیاست آمریکا و رادیو فردا امیدوارند که از دل بیانیته اخیر جمهوریخواهی در خارج از کشور دو گرایش بیرون بیآید:

۱- یک گرایش که خواهد کوشید تا صدای مبارزه مردم ایران و نیروهای داخل کشور را به جهانیان، سازمانهای طرفدار حقوق بشر، نهادهای بین المللی رسانده و از این طریق به گسترش این مبارزه یاری رساند که مورد طبع آمریکا و دستگاه قضایی و نهادهای انتصابی ایران نیست.

۲- گرایش دیگر طبق تعبیر آقای حکمت بدنبال آلترناتیوسازی در خارج از کشور و مذاکره و سهم خود از حکومت آینده خواهد رفت. بسته به اینکه اوضاع ایران در کدام سمت سیر کند و قوه قضاییه و دیگر نهادهای انتصابی تا چه اندازه موفق شوند یا نشوند جنبش داخل کشور را سرکوب و راه را برای پیشبرد نقشه های آمریکا باز کنند، این یا آن گرایش دست بالا پیدا خواهد کرد. با گسترش مبارزه و مقاومت در داخل ایران میتوان و باید به مبارزین مستقل در خارج از کشور یاری کرد و راه را بر آلترناتیوسازی در خارج از کشور و از آن نوع که رادیو فردا مروج و مدافع آن شده بست.

قصد داشت او را از کشور خارج کرده و به دویی انتقال دهد.

همچنین یک باند فساد در شیراز ۴۰ زن و دختر را در قبال متوسط شبی ۷۰ هزار تومان به افراد پولدار اجاره می داد. این باند مطابق زیبایی زنان، برای آنها مشتری پیدا می کرد و از ۷۰ هزار تومان اجاره، بیست هزار تومان به آنها پرداخت می کرد. "ژیلا"، یکی از اعضای این باند به ماموران گفت: بعضی از زنان و دختران فقط در قبال کمی غذا و پوشاکی که در اختیارشان قرار می دادیم در خانه ایی که متعلق به باند است می ماندند و هیچ پولی هم از ما طلب نمی کردند. مجله زنان نیز در شماره اخیر خود گزارش مشروحی از وضعیت زنان و دختران ایرانی در دویی منتشر کرده است. در این گزارش به قیمت‌های مختلف بردگی جنسی زنان در دویی اشاره شده است.

## ۱۵ درصد دختران فرار می کنند

اکبر تاجیک راد، مقام و مسئولیتش در جمهوری اسلامی اعلام نشده اما اطلاعاتی که دارد نشان می دهد، در جریان بسیاری از مسائل مربوط به خانه های عفاف، فرار دختران، صیغه خانه و بقیه امور مربوط به این نوع مسائل هست. او در مصاحبه با یکی از خیرگزاری های تازه تاسیس جمهوری اسلامی که متمایل به جناح راست و طرفدار برپائی صیغه خانه و خانه عفاف است (خبرگزاری فارس) گفت: اگر گذشته بودند خانه های عفاف راه اندازی شود ۵۰ درصد از فساد در جامعه کاهش یافته بود! اگر طرح خانه های عفاف اجرا می شد با معضل فساد خانه به خانه مواجه نمی شدیم. افزایش ۱۵ درصدی فرار دختران در تهران دلیل پافشاری من بر ضرورت برپائی خانه های عفاف است! با برپائی این خانه ها، بزه و صیانت جنسی و مسئله زنان خیابانی را می تواند ساماندهی کرد. طرح خانه عفاف با جنجالی بزرگ همراه شد و فعالیت آشکار آن متوقف شد و صیغه خانه اینترنتی که اخیراً و همزمان با بستن سایت های سیاسی اینترنتی راه اندازی شده بود نیز فعالیت علنی خود را متوقف ساخت. در نخستین روزهای فعالیت صیغه خانه اینترنتی صدها زن در آن ثبت نام کرده بودند.

## روزی ۴۰۰ دختر فراری وارد خانه های فساد می شوند

امام جمعه ساوه نیز در همین روزها اعلام کرد که بنا بر گزارشی که به دستش رسیده، روزانه ۴۰۰ دختر فراری در کشور وارد خانه های فساد می شوند. امام جمعه ساوه نگفت این آمار را از کجا بدست آورده اما از آنجا که بولتن های محرمانه حکومتی توسط شورای ائمه جمعه در اختیار امام جمعه ها قرار می گیرد و گهگاه آمارهای اینچنینی نیز در آن ها یافت می شود، منبع خبری امام جمعه ساوه باید یکی از همین بولتن ها باشد. نه تاجیک راد و نه امام جمعه ساوه هیچکدام نگفتند که این فساد و فحشای باور نکردنی، که اعتیاد به مواد مخدر آن را کامل می کند، حاصل فقر و آن تبلیغات و مقررات اسلامی است که دو دهه بر جامعه ایران تحمیل شد و همچنان ادامه دارد.

امیر ۳۵ ساله داروفروش ناصر خسرو دارو، در مورد دارو های سقط جنین می گوید:

« ۲ عدد آمپول "پروستادین" برای سقط جنین زیر ۲ ماهه کافی است. قیمت هر عدد از این آمپول ۵ هزار تومان است، البته داروی سقط جنین دیگری که به تازگی وارد بازار شده، به قیمت ۶۰ هزار تومان به فروش می رسد.»

"معصومه پ" ماما، می گوید: « مصرف "پروستادین" با عوارضی کم و بیش خطرناک مانند افت شدید فشار خون همراه است و در ۵۰ درصد موارد نمی تواند منجر به سقط شود، اما شیاف جدیدی که آن هم از ترکیبات پروستاگلاندین ها است، اگرچه در اغلب موارد موثر است اما عوارض جانبی بیشتری نیز برای دختران جوان به همراه دارد.»

بسیاری از دختران باردار توالی های عمومی پارک های تهران را برای سقط جنین انتخاب می کنند. چاه های فاضلاب این پارک ها حکم سطل آشغال را برای این جنین ها دارد.

زینت ۵۵ ساله کارگر یکی از این توالی ها عمومی است، او شبیهایی را که صدا و آه و ناله دختران سکوت پارک را می شکند، نمی تواند از یاد ببرد.

زینت می گوید: « حتی یک بار جنین ۲ ماهه ای را پیش از آنکه در چاه فاضلاب انداخته شود پیدا کردم، آن شب صدای فریاد دختری توجهم را جلب کرد، تا به در توالی عمومی رسیدم دختری پا به فرار گذاشت.»

همه سقط جنین ها هم به دلیل نامشروع بودن بارداری نیست، این را سیما، ماما ۳۵ ساله ای که در جنوب شهر تهران مطب دارد می گوید: « مراجعان سقط جنین به دو دسته تقسیم می شوند، برخی از مراجعان مدعی اند در دوران عقد و نامزدی باردار شده اند و برخی دیگر به دلیل داشتن فرزند زیاد و یا درآمد پایین قادر به نگهداری از فرزند دیگری نیستند. بعضی دیگر مدعی اند، نامزد هستند، اما آنها هیچگاه علاقه ای به نشان دادن شناسنامه خود ندارند و قتی مامایی برای روئیت شناسنامه آنها اصرار کند، دیگر به مطب باز نمی گردند. اما برخی از زنان نیز حتی با داشتن تنها یک فرزند خواهان سقط فرزند دوم خود هستند. آنان به دلایلی مانند، تورم، کرایه بالای خانه، درآمد پایین همسر و... داشتن فرزند دوم را یک کابوس می دانند.»

دیدن زنانی که پاسخ مثبت آزمایش بارداری، برایشان حکم خبر مرگ فرزندشان را دارد، برای پزشکان دیگر عادی شده است.

## دختران جوانی که برای بردگی جنسی به دویی برده می شوند

مطبوعات ایران اخبار و گزارشات تاسف باری از بردگی جنسی زنان منتشر می کنند.

یک دختر جوان به باز پرس شعبه هفتم دادرسی جنایی تهران گفت که به مبلغ ۱۰ میلیون تومان به مردی که تبعه یکی از کشورهای حاشیه خلیج فارس بود، فروخته شده و این مرد

# ونزوئلا

## جنبش چپ و انقلابی

### همگام با

## دولت اصلاحات

موضع گیری های متفاوت وجود دارد. دومین نیروی قوی، حزب "میهن برای همه" است که در جنبش کارگری ونزوئلا تقریباً ریشه دوانده است و ما نیز با این حزب مناسبات خوبی داریم. همینطور حزب دیگری بنام "پودموس" نیز در این ائتلاف حضور دارد. جنبش چپ سوسیالیستی نیز در این ائتلاف حضور دارد که ما آن را حزبی اپورتونیست می دانیم و همچنین حزب دیگری که منشعب از "سوسیال دمکراسی ونزوئلا" ست بنا "اکسیون دمکراتیک".

ضع حزب شما در این ائتلاف، در باره برنامه های دولت چگونه تنظیم می شود؟

سیاست ما نسبت به حکومت سیاست اتحاد و انتقاد است. به این مفهوم که ما در داخل از حکومت در صورت اشتباه انتقاد می کنیم ولی در خارج، در مجموع از حکومت دفاع می کنیم. پرزیدنت چاوز هم همیشه در موقع لزوم تاکید کرده که کمونیستها بخشی از نیروهای ائتلافی حکومت هستند و بدین طریق به خنثی کردن جو ضد کمونیستی پیوسته کمک کرده است.

آیا "انقلاب بولوازی" چیزی فراسوی انقلاب بورژوازی است؟

ما کمونیست ها این مسئله را تجزیه و تحلیل کرده و به این نتیجه رسیده ایم که انقلاب بولوازی چیزی فراتر از انقلاب بورژوازی است، زیرا تضاد عمیقی بین انقلاب ونزوئلا و امپریالیسم امریکا وجود دارد. دلیل آن هم این است که استقلال کشور، اصلاحات ارضی و اصلاحات اجتماعی در دستور کار این انقلاب قرار دارد.

بازگردیم به جنبش کارگری در ونزوئلا. این جنبش چه نقشی در تحولات کنونی ونزوئلا دارد؟

متأسفانه جنبش کارگری حدوداً بخاطر فقدان آگاهی طبقاتی دچار تفرقه و انشعاب است و این ضعف را نیز چند ماه پیش در جریان اعتصابات صنعت نفت نشان داد. بخشی از کارگران علیه حکومت به اعتصاب پیوستند، در حالیکه این اعتصاب توسط شرکت های نفتی علیه دولت سازمان داده شده بود. آنها بصورت فعال در این اعتصاب حضور یافتند، در حالیکه اکثریت کارگران با آنکه مخالف اعتصاب سیاسی علیه حکومت بودند در ابتدا نتوانستند تحرك لازم را از خود نشان دهند.

کارگران جوان چه نقشی در حزب کمونیست دارند؟ اکثریت کارگران جوان در ونزوئلا سیاسی نیستند، اما این بدان مفهوم نیست که آنها ضد انقلاب بولوازی، ضد اصلاحات انقلابی و ضد حکومت هستند. متأسفانه این بخش از کارگران نیز آنگونه که باید، در دفاع از حکومت فعال نیستند. این نه فقط بزرگترین نقص جنبش کارگری، بلکه بزرگترین نقص همه نیروهای چپ محسوب می شود. ما در صدد هستیم که این نقص را در ماه های آینده با تشکیل "اتحادیه سراسری جوانان" جبران کنیم.

در جریان آخرین تظاهرات خیابانی علیه دولت اصلاح طلب چاوز در ونزوئلا، شرکت های نفتی توانستند بخشی از کارگران نفت را علیه دولت به خیابان ها بکشند. چاوز در برابر این عمل، جنبش بلوازی و یا جنبش شوراهای محلی را به صحنه فراخواند و با توطئه شرکت های نفتی مقابله کرد. از آن پس، نقش و موقعیت جنبش کارگری ونزوئلا و میزان نفوذ حزب کمونیست این کشور در این جنبش، در مرکز توجه قرار گرفته است. آنچه را در ادامه می خوانید گفتگویی است با "اوروفاریا" عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ونزوئلا و سردبیر نشریه "تریبون مردم"، در همین ارتباط است.

- نقش حزب کمونیست در دولت کنونی "هوگوچاوز" چیست؟

- ما بخشی از يك ائتلاف وسیع دولتی هستیم که از دولت "چاوز" حمایت می کند. این ائتلاف در واقع شامل پنج حزب می شود. حزب ما کوچک است و از وزنه بزرگی در توازن میان احزاب برخوردار نیست و دشواری کار هم در اینست که ما مجبوریم در این "ائتلاف وسیع" با احزابی که موضع ضد کمونیستی و ضد مارکسیستی دارند همکاری کنیم. حزب ما اعتقاد دارد که در حال حاضر در ونزوئلا بحث بر سر انقلاب سوسیالیستی نیست، بلکه صحبت بر سر انقلاب بولوازی است و ما بعنوان کمونیست ها در این ائتلاف شرکت کرده ایم و البته با تمام نیرو هم تلاش خواهیم کرد در آن باقی بمانیم. تقریباً همه احزاب ائتلافی در باره اهداف اصلاحات وحدت نظر دارند و به همین دلیل نیز همه آنها از جنبش بولوازی حمایت می کنند.

- چه احزابی در این ائتلاف شرکت دارند؟

- بزرگترین فراکسیون در این ائتلاف "طرفداران چاوز" هستند که خود را طرفدار "جمهوری پنجم" می نامند و در حمایت از چاوروحدت نظر دارند. در بین آنها، البته

دبیر اول حزب کمونیست عراق: با ادامه بی دولتی

## خطر آغاز جنگ های قومی و مذهبی در عراق

# لهستان

## چماق امریکا در اروپا!

شهر "چاکلاوا" در چهل کیلومتری شمال اربیل قرار دارد. این شهر از سال ۱۹۸۴ مقر حزب کمونیست عراق در کردستان این کشور است و مصاحبه با حمید موسی و مفید الجزایری از رهبران حزب کمونیست عراق در این پایگاه انجام شد.

- رژیم صدام سرنگون شد. در مورد رویدادهای دوران پس از صدام چه نظری دارید؟

- ما از سقوط صدام بسیار خوشحال هستیم و با توجه به امکان بوجود آمده در هر جا که ممکن بود دفاتر خود را بازگشایی کردیم و در این مدت توانستیم روزنامه طریق الشعب ارگان حزب را در تیراژ ۳۰ هزار نسخه انتشار دهیم. در واقع روز سی و یکم مارس حزب کمونیست عراق شصت و نهمین سال تاسیس خود را جشن گرفت. **در این شصت و نه سال، حزب فقط چهار سال فعالیت علنی** داشت. یکبار در سالهای ۱۹۵۸ در دوران حکومت قاسم و بار دیگر در سالهای هفتاد. پس از آن در دوران حکومت بعثی ها حزب کمونیست عراق مجدداً ناگزیر از فعالیت مخفی شد و هزاران کشته و تبعیدی پیامد آن بود. **باینکه ما از سقوط دیکتاتور خوشحال هستیم،** زیر سایه سنگین این واقعیت نیز قرار داریم که سرنگونی صدام نه از داخل بلکه با دخالت نیروهای خارجی میسر شد، نیروهایی که اکنون باید به اشغالگری آنان خاتمه داد.

- بنظر شما آیا بلبشوی کنونی در عراق نشان نمی دهد که نبود قدرت خود بالقوه خطرناک است؟

- این آشفتگی، در واقع نتیجه ترکیب چند عامل مختلف است. عواملی که بنوبه خود مشکلاتی را نشان میدهد که بر سر راه تثبیت شرایط و سازماندهی حکومتی نوین وجود دارد. اخبار موتقی که ما در اختیار داریم نشان میدهد که **حکومت صدام دو روز قبل از سقوط دستور غارتها را صادر کرده** بود. در فهرست آمریکا از ۵۵ تن از عوامل حکومت بعثی نام برده شده اما تعداد عوامل پلیس مخفی و حزب بعث بسیار بیش از اینهاست. عامل دوم خود امریکایی ها هستند که به این بهانه که آنها پلیس نیستند و وظیفه ای در حفظ نظم ندارند هیچ اقدامی برای جلوگیری از غارت، تجاوز، نا امنی و جنایت بعمل نمی آوردند و بدینسان دست **گروههای سازمان یافته** را برای چپاول باز گذاشته اند. اگر این نا امنی سازمان یافته نبود، پس اینکه به فاصله چند روز بیش از **۵۰۰ قطعه اشیاء قیمتی و غارتی** از موزه بغداد از فرانسه سربرآورد را چگونه می توان توضیح داد؟

- چرا در این شرایط بسیار حساس اپوزیسیون عراق همچنان متفرق عمل می کند؟

- اپوزیسیون دو کنفرانس در شهرهای لون و صلاح الدین برگزار کرد. اما حزب کمونیست و بسیاری از گروههای دیگر در این دو کنفرانس حضور نداشتند. به همین دلیل ما خواهان آن هستیم که این تلاشهای زیر نظر سازمان ملل و نه امریکایی ها از سر گرفته شود. واقعیت این است که **امریکایی ها مانع اتحاد نیروهای اپوزیسیون عراق میشوند** تا بتوانند به حضور خود در عراق ادامه دهند. در صورتیکه اپوزیسیون به تقاضای دست نیابد و یک حکومت ملی تشکیل نشود، در شرایط تداوم حضور آمریکا در عراق، خطر **سربرآوردن حرکتهای قومی و مذهبی** وجود خواهد داشت.

خبرگزاری دویچهوله، درباره انتخاب لهستان به عنوان یکی از گردانندگان بخشی از عراق نوشت: لهستان خبر احاله چنین وظیفه ای را با اشتیاق تمام دریافت کرد؛ چرا که به کشوری شریک ابرقدرت تبدیل شده است، و این در حالی است شرکای اروپایی اش چندان توجهی به او ندارند. چرا آمریکا به جای استرالیا، اسپانیا و یا هر عضو دیگری از "کشورهای ائتلاف"، لهستان را برگزید؟

آمریکا پیش از هر چیزی در نظر دارد به اصطلاح خودش "اروپای جدید" را بطور نمادین، به خاطر وفاداری اش در جنگ علیه عراق پاداش دهد و همچنین تلاش می کند تا با برخوردی استثنایی با لهستان شکاف میان کشورهای اروپایی را عمیق تر سازد.

از سوی دیگر دولت بوش می تواند از روابط امکانات لهستان در عراق بهره بگیرد، چرا که در دهه های 70 و ۸۰ میلادی 40 هزار مهندس و کارشناس تسلیحاتی لهستانی در عراق مشغول به کار بودند و هم چنین ۲۰ هزار عراقی برای تحصیل به لهستان رفته و به این ترتیب بخشی از قشر تحصیل کرده عراقی حتی به زبان لهستانی تسلط دارند.

اقتصاد لهستان، به ویژه صنعت راه و ساختمانش، هم اکنون چشم انتظار قراردادهای کلان در چارچوب بازسازی عراق است.

همکاری و هماهنگی سیاسی میان آلمان، فرانسه و روسیه به سرعت شکل می گیرد و این در حالی است که «مثلث وایمار» (اتحاد نه چندان پایدار آلمان، فرانسه و لهستان) پویایی خود را از دست داده است.

هنگامی که دولت لهستان **۴۸ فروند هواپیمای جنگنده اف-۱۶** به ارزش سه میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار را به شرکت امریکایی لاکهید مارتین سفارش داد، ناخوشنودی فرانسه و آلمان را بیش از پیش برانگیخت نشد.

وزیر امور خارجه لهستان در ملاقات با کالین پاول، همتای امریکایی اش، در واشنگتن گفت، لهستان علاقمند است سپاه حافظ صلحی با مشارکت هر چه بیشتر ملت های اروپایی در عراق مستقر شود.

## امریکا در بلغارستان کابینه تعیین میکند!

"ولکو والکانوو" یکی از سیاستمداران چپ گرای بلغارستان است که به جناح چپ حزب سوسیالیست بلغارستان تعلق دارد. او در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۲ موفق به کسب بیش از ۴۷ درصد آراء مردم شد و با اختلاف کمی از حریف لیبرال خود شکست خورد. او پرفسور حقوق است و از جمله رهبران اتحادیه ضد فاشیست بلغارستان. از مبتکران دادگاه بین المللی علیه حمله ناتو به یوگسلاوی و همینطور یکی از معدود سیاستمداران مخالف عضویت بلغارستان در ناتو.

خبرنگار Neues Deutschland چاپ آلمان، پیرامون اوضاع کنونی بلغارستان، مصاحبه ای با وی در صوفیه پایتخت بلغارستان انجام داده است که آن را در زیر می خوانید. "ولکو والکانوو" متولد ۱۹۲۷ است.

- بلغارستان از لحاظ اقتصادی در حاشیه اتحادیه اروپا قرار گرفته است و در عین حال از لحاظ ژئوپولیتیک در خدمت منافع نظامی امریکا. این وضع چگونه پدید آمده؟

- اکثریت مردم بلغارستان همین چندی پیش مخالفت خود را برای پیوستن به ناتو اعلام کردند اما حکومت کنونی به رهبری "سولمان اسپاسی" خواهان پیوستن به ناتو هستند و فردی مانند اسپاسی مایل است بدون چون و چرا مجری دستورات امریکا باشد و به منافع امریکا خدمت کند. او در واقع مانند یک خدمتگذار رفتار می کند. اسپاسی دستورانش را از "جیمز پارادو" سفیر امریکا در بلغارستان دریافت می کند. پارادو نیز در حقیقت نقش نماینده تام الاختیار امریکا برای بلغارستان را ایفاء می کند و همچنین به فرمان اوست که سلطنت طلب ها لب به سخن می گشایند.

- این نقش را چگونه ایفاء می کند؟  
- انتصاب وزرا در وزارتخانه ها بدستور او صورت می گیرد و اگر وکلای دولتی یا دادگاه ها به نفع منافع امریکا عمل نکنند و یا در جایی سد راه پروسه خصوصی سازی شوند او آشکارا از آنها انتقاد می کند. زمانی هم که امریکا قبل از شروع حمله به عراق از بلغارستان خواست که فرودگاه نظامی "سارا پاوو" را در اختیارش قرار دهد روز بعد بدستور حکومت این دستور اجرا شد. وضعیت سیاسی در بلغارستان فعلا اینگونه است.

- امریکا اخیرا از بلغارستان در خواست کرد که در صورت احضار شهروندانش از طرف دادگاه های بین المللی از آنها نگهداری کند.

- حکومت کنونی بلغارستان این دستور را هم قبول خواهد کرد. بلغارستان بعد از رومانی دومین کشوری خواهد بود که مخالفت خود را با دادگاه های بین المللی اعلام کند.

- چه عواملی دولت کنونی بلغارستان را مجبور به اتخاذ چنین سیاست تسلیم طلبانه ای می کند؟

- ترس از محاصره سیاسی امریکا مهمترین عامل است. رهبران کنونی بلغارستان فکر می کنند که اگر از دستورات امریکا اطاعت نکنند از لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی توسط امریکا محاصره می شوند.

- چرا بلغارستان برای رهان شدن از چسبندگی به امریکا به اتحادیه اروپا، فرانسه و یا آلمان نزدیک نمی شود؟

- از نظر اقتصادی اتحادیه اروپا وزنه مهمی است اما از لحاظ نظامی بلغارستان با تردید به آن می نگرند و باور نمی کند که بتوانند زیر بال و پر نظامی اروپا قرار گیرد. برای مثال وضعیت بحران زده کنونی عراق را در نظر بگیرید. بلغارستان دو میلیارد دلار وجه پرداخت نشده در عراق دارد و بخاطر دستیابی به پول خود- بدون اینکه از طرف کسی به آنها وعده ای داده شده باشد- دست به دامن امریکا شده است و به آن کمک می کند.

- چنین به نظر می رسد که بعد از چرخش به راست حزب سوسیالیست بلغارستان، دیگر نیروئی در کشور وجود ندارد که با سیاست های امریکا و مستعمره شدن کشور مقابله کند.

- متأسفانه همینطور است. کمی قبل از حمله امریکا به عراق پیشنهاد کردم که ناتو باید امریکا را از اتحادیه خود کنار بگذارد و براساس دکترین "اروپا به اروپائی ها تعلق دارد" عمل کند. پیشنهاد من همانطور که انتظار می رفت کوچکترین انعکاسی نیافت.

جنیش ناسیونالیستی "سیمون دوم"، حزب پادشاه اسبق در آخرین همه پرسی ۶ در صد آراء را بدست آورد. حکومت هم به طرز اصلاح ناپذیری چند پارچه شده است. چه کسی در حال حاضر بر بلغارستان حکومت می کند؟

- سلطنت طلب ها از همان ابتدا جریانی ناهمگون بودند. در واقع آنها ائتلافی هستند از کمونیست های روی برتافته از اعتقادات خود. مانند وزیر داخله "پت کانوف" و بانکداران جوان لندن نشین که سال ۱۹۸۹ کشور را ترک و سال ۲۰۰۱ به کشور باز گشتند تا در زدوبندهای مالی وال استریت شرکت کنند و به خرید و فروش ارز بپردازند و یا عده ای که حول و حوش کیریل، پسر نخست وزیر "سیمون زاکسکو بورگوستسکی گرد آمده اند. آنها نه ارتباطی با مردم دارند و نه به مافع آنها اهمیت می دهند.

- آیا حکومت اعتبار خود را به کل از دست داده است؟  
- دقیقا از دست داده است. در نظر داشته باشید که به هیچیک از قول های داده شده عمل نشده و همه آنها علنا کنار گذاشته شده اند. و بر کسی هم پوشیده نیست که در این چند سال اخیر بلغارستان موفق شده کاملا تابع و تسلیم و قربانی منافع نظامی امریکا شود. برای هیچکس در ده سال آینده جالب نخواهد بود که این بردگی و انقیاد تحت چه شرایط سیاسی صورت گرفت.



# «آقا نور»

اولین روضه خوان دوره‌ای تهران  
که صاحب ملک سفارتخانه‌های  
آلمان و انگلیس هم بود!

سلسله یادداشت هائی که می خوانید از دو کتاب خاطرات دکتر عباس منظرپور از جنوبی ترین بخش ها و خیابان های تهران برگرفته شده است. این کتاب در تهران انتشار یافته است. اندیشه آقانور که در این یادداشت می خوانید، همان است که آیت الله خزعلی همچنان به آن پایبند است و هر چند وقت یکبار از قول یک بچه ۴ - ۵ ساله خبر از غیب می گیرد و به آن استناد می کند! از جمله در سخنرانی شهر کاشان، در انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶

سبز می گذاشتند و پس از دوختن، آنرا برای "رفع چشم زخم" به گردن اطفالشان می آویختند و چون حیوان از کندن موهای بدنش ناراحت بود، کسانی و بخصوص بچه هایی را که به او نزدیک می شدند "گاز" می گرفت! یکی از این بچه ها خواهر کوچک من بود که خیلی هم بچه نازامی بود. الاغ شکم او را به دندان گرفته بود و با صدای فریاد بچه به کوچه دویدیم و با زحمت او را از دندان حیوان نجات دادیم و هنوز پس از حدود ۶۰ سال، جای دندان الاغ روی پوست شکم او پیداست!

باری، کار "آقانور" خیلی "سکه" بود. غیر از خانه های شهری، باغ و ساختمانی در "زرگنده" داشت که به آلمان ها اجاره داده بود. (پیش از جنگ بین الملل دوم). آن موقع آلمان ها خیلی در ایران بودند و در زمینه صنعت و تجارت بسیار فعال بودند و معلوم است در کارهای سیاسی و تبلیغاتی به همچنین. روز دوازدهم هر ماه "قمری" منزل ما روضه بود و "آقا نور" هم دعوت داشت. یک بار در اوائل سال ۱۳۲۰ آقا نور پیش از شروع روضه مطلبی به این مضمون گفت:

این "هیتر" که در آلمان پیدا شده "هیت لِر" است. از "ارستان" رفته و سید هم هست. نایب امام زمان است و ماموریت دار همه دنیا را فتح کند و به "حضرت" تحویل بدهد.

البته، اینها مطلبی بود که "آقانور" می گفت و هیچکس در صحت آن شک نداشت. مدتی گذشت و "محققین" ایران را اشغال کردند و آلمان ها از کشور اخراج گشتند و ساختمان زرگنده "آقانور" به انگلیس ها اجاره داده شد و مدت کمی پس از اشغال ایران، روزی را به یاد می آورم که "آقانور" همانطور که در خیابان ها و کوچه ها سوار بر الاغ به مجالس خود می رفت (و معلوم است در مجالس نیز) با صدای بلند اعلام می کرد که: شب جمعه آینده، زلزله شدیدی در تهران بوقوع می پیوندد و فقط کسانی که به امام زاده ها و اماکن مقدس پناه ببرند در امان خواهند بود.

معلوم است که آن شب، تهران به کلی تخلیه شد. ما هم با خانواده و با "گاری" به شاه عبدالعظیم رفتیم و علت آن بود که "ماشین دودی" به قدری شلوغ شده بود که مادرم ترسید ما زیر دست و پا له شویم. با این حال بعضی از اشخاص که نتوانستند از شهر خارج شوند و به امام زاده ها بروند در وسط خیابان ها خوابیدند.

آن شب زلزله نیامد ولی ماه بعد که "آقا نور" برای روضه به خانه ما آمد بدون این که کسی علت نیامدن زلزله را بپرسد خودش گفت: حضرت به خواب کسی آمده و پیغام داده که چون معلوم شد مردم خیلی مومن و با عقیده هستند، دستور دادم زلزله نیاید. البته این را هم همه باور کردند. فقط پدرم که "درویش" هم بود می گفت: انگلیسی ها می خواستند میزان نادانی ما را امتحان کنند که با این ترتیب به مقصود خود رسیدند!

هیچکس حرف پدرم را باور نکرد و پای دشمنی "تاریخ" درویش ها با روحانیون گذاشتند. وقتی آقا نور مرد، در حقیقت تهران عزادار و تعطیل شد!

اولین روضه خوانی که روضه "دوره ای" را در تهران مرسوم کرد "آقانور" بود. پیری او را به یاد می آورم. قدی کوتاه، کمی چاق، محاسنی خیلی بلند و مثل برف سفید داشت. عمامه اش مشکی و لباس معمولی روحانی به تن می کرد. مردم می گفتند نور از "آقا" می تراود.

هیچکس نام واقعی او را نمی دانست. مردم خیلی به او اعتقاد داشتند. تا پیش از "آقانور" روضه ها معمولاً یا در ایام عزاداری و یا به مناسبت "نذر" و امثال آن خوانده می شد و این "آقانور" بود که "روضه" را تابع نظم و قانون کرد. خیلی "مجلس" داشت و به همین مناسبت روضه هایش بسیار کوتاه (تقریباً ۲ تا ۵ دقیقه) بود. مردم به همین هم راضی بودند و صرف حضور "آقانور" را در خانه خود، باعث سلامتی و خوش بختی می دانستند. به محض این که روی صندلی (به جای منبر) می نشست یک استکان چای یا "قنداق" به دستش می دادند و استکان را دهان می برد و لب خود را با آن آشنا می کرد و گاهی چند قطره ای از آن را می نوشید و بقیه را پس می داد. همسایه ها و بیمارداران هر یک مقداری از چای یا قنداق "آقا" را برای سلامتی بیمار خود همراه می بردند.

آقا نور با "الاغ" حرکت می کرد و همیشه یک نفر دنبالش بود. همراه او را "پامنیری" می نامیدند. چون به غیر از این که از الاغ "آقا" نگهداری می کرد، بعضی اوقات در داخل مجلس "پای منبر" آقا هم می ایستاد و بعضی مرثیه ها را دو صدائی با هم می خواندند. همین "پامنبر" خوان ها بودند که پس از چندی خود "روضه خوان" می شدند و یکی از آن ها همسایه دیوار به دیوار ما بود که ۷-۶ سالی هم از من بزرگ تر بود. الاغ "آقا" خیلی خوب خورده و پرورده و در ضمن نا آرام و "چموش" بود. علت ناراضتی حیوان هم این بود که کسانی موهای بدن حیوان را می کردند و داخل مخمل

# امام زاده داوود

## ساده دلانی که دست به دامان او میشدند

در آخرین روزهای خرداد ماه، درست در اوج تظاهرات اعتراض آمیز دانشجویان در دانشگاه ها و قمه کشی ها و احد ضربت "لباس شخصی ها" که از تکیه های تیمی بیرون آمده اند، مطبوعات تهران خیرکوتاهی را هم درباره یک قتل در جاده امام زاده داوود منتشر کردند. بموجب این خبر، کاروان در نقطه ای برای استراحت می ایستد. زنی از جمع کاروانی زیارت برای چند دقیقه ای جدا می شود. او بر نمی گردد و کاروان به راه خود برای زیارت ادامه می دهد. در امام زاده داوود اعضای کاروان متوجه غیب زن می شوند و در بازگشت از امام زاده داوود جسد زن را در کناره های جاده می یابند. زن با چند ضربه چاقو به قتل رسیده بود. اکنون در جستجوی آن عضوی از اعضای کاروان زیارت امام زاده داوود اند که زن را به قتل رسانده است.

پس از خواندن این خبر، بازانتشار بخش دیگری از یادداشت های دکتر عباس منظرپور را به جا و بموقع یافتیم. آن را نیز از جلد اول کتاب خاطرات او انتخاب کرده ایم که در ادامه می خوانید.

تا آنجا که از کودکی خود به یاد می آورم، سالی نبود که تابستان به امامزاده داوود نرویم. این سفر بیلاقی تقریباً ۱۶- ۱۵ سالگی من ادامه داشت.

پس از آن، یکسال هم با صمیمی ترین دوست و همکلاسی خود به آنجا رفتیم و دیگر این سفرهای تابستانی (امام زاده داوود) قطع شد.

به همراه پدر با اتوبوس تا فرح زاد می رفتیم. دهکده ای با باغهای بزرگ که معروف ترین آنها "باغ خاله" بود. همیشه به این باغ می رفتیم. آن جا اول به درخت های اطراف چادر نماز و پرده و امثال این پارچه ها می بستیم و در حقیقت خانه بیلاقی خود را برپا می داشتیم و سپس به کارهای دیگر می رسیدیم. پس از یکی دو شب پدر به شهر باز می گشت و ما بچه ها کاری جز گشت و گذار در گوچه باغها نداشتیم. از هوای بسیار مطبوعش استفاده می کردیم. باغ دیگری روی تپه و تقریباً بالای باغ خاله بود که درختان شاه توت خوبی داشت. برای خوردن شاه توت با هر وسیله ای خودمان را به آنجا می رساندیم! باغبان آنجا مرد بسیار پیری بود (فکر می کنم حدود صد ساله) کوتاه قد، راست قامت و کمی تنومند و جز آهسته راه رفتن دیگر هیچ نشانی از ضعف پیری نداشت. چوبی کلفت به دست می گرفت و وقتی ما را مشغول چیدن شاه توت می دید با فریاد و فغان به ما حمله می کرد. می دانستیم نمی تواند سریع به ما برسد و به همین جهت تا نزدیک شدن او به دو قدمی خود شاه توت می خوردیم و وقتی به ما می رسید با خنده و شوخی فرار می کردیم. فکر می کنم اصلاً همان

دادبیداد و حمله او و فرار دسته جمعی ما خودش یکی از انگیزه های ما برای رفتن به آن باغ بود!

یک درخت چنار بسیار کهن در این باغ بود که پیر مرد و همسرش در داخل آن زندگی می کردند. داخل تنه درخت نمی دانم چه وقت و چگونه- در اثر پوسیدگی و یا آتش سوزی- خالی شده و محوطه ای به اندازه یک اتاق به وجود آمده بود. اتاقکی نه چندان کوچک، بطوریکه صندوق و اثاثیه این زوج پیر و همچنین رختخواب آنها در آن جا گرفته بود و محوطه ای برای نشستن خود آنها و حتی پذیرایی از دو سه مهمان هم داشت. زنش بسیار پیر و زمین گیر بود و هیچ کاری از او بر نمی آمد. حتی پیرمرد او بیرون می آورد و "سرپا" می گرفت!

درخت گرفتار عارضه ای بود که بدلیل همین عارضه، از اواخر بهار روی اغلب برگ های آن زائده ای شبیه دنبه گوسفند بوجود می آمد که تا پائیز برجای می ماند. هیچ امام زاده ای در آن اطراف به خاک سپرده نشده بود و نشانی هم از آن نبود، اما مردم به دلیل همین زائده های درخت چنار نام آن محوطه را گذاشته بودند امامزاده دنبه! ظاهراً با توجه به محوطه وسیع داخل درخت و برگ های مخصوصش معجزه ای را برای مردم تداعی می کرد و آن را به این نام می خواندند.

شب های جمعه پدر هم می آمد. روزها مادر غذا می پخت و با زنان چادرهای دیگر گفتگو می کرد.

معمولاً یک تا دو هفته در فرح زاد می ماندیم و آن گاه به طرف امامزاده داوود حرکت می کردیم. یادم می آید، یکسال شخصی بنام "شید" با تبلیغات فراوان ادعا کرد که می خواهد جاده ماشین رو از فرح زاد تا امامزاده داوود درست کند و از مردم کمک خواست. چنان مردم تحت تاثیر گفته های او قرار گرفتند که هر کس به اندازه توان خود به این امر خیر کمک کرد. او از مردم خواسته بود، حتی با آوردن یک آجر هم که شده به ساختمان این راه کمک کنند. خود ناظر بودم پیر زنان فقیری را که پیاده راه پر سنگلاخ امامزاده داوود را طی می کردند و به غیر از "بقچه" اثاثیه خود یکی دو آجر هم روی سر گذاشته و به امامزاده داوود می آوردند. حتی عکسی هم از این استقبال عمومی روزنامه ها چاپ کردند.

برادر زاده این آقای "شید" همکلاسی و اتفاقاً یکی از دوستان عزیز من بود. خواه ناخواه عموی او "سوزهای" شده بود که بچه ها او را دست می انداختند. وقتی آقای شید در اثر این قضیه خیلی معروف شد، خود را کاندیدای وکالت کرد! تازه بعد از این اعلام کاندیدائی بود که مردم کم و بیش فهمیدند تمام این دل سوزی ها برای جاده امامزاده برای چیست؟

برای رفتن به امامزاده پولدارها قاطر و کم پولها الاغ کرایه می کردند. قاطرها معلوم نبود چرا مایل بودند در قسمت پرتگاه های سخت دقیقاً از لب پرتگاه حرکت کنند و به هیچ وجه حاضر نمی شدند به وسط جاده بیایند. من که در تمام عمر از ارتفاع می ترسیدم هیچ وقت سوار هیچ حیوانی برای رفتن به امامزاده داوود نشدم!

معمولاً چندین خانوار که در فرح زاد با هم آشنا شده بودند به اتفاق هم به طرف امامزاده حرکت می کردند. مردان جوان و پسرها پیاده حرکت می کردند. پس از طی مسافتی به

می‌گفتند حضرت که از دست اشقیا فرار می‌کرده گذارش به این کوه‌ها می‌افتد و در شکاف کوه پنهان می‌شود. وقتی دشمنان به آنجا می‌رسند شخصی را آنجا می‌بینند و از او سراغ آقا را می‌گیرند. او که گیجانی بوده با اشاره چشم جای ایشان را نشان می‌دهد. آنها هم آقا را پیدا و شهید می‌کنند. گیجا دهکده‌ای بوده و هست، نزدیک مقبره امامزاده داوود و مردم آن بیشتر به کار دامداری مشغول بودند. از وقتی که آن شخص با اشاره چشم باعث شهادت امامزاده داوود می‌شود، چشم تمام مردم آنجا چپ می‌شود و فرزندان که از آنها بوجود آمدند تا امروز چپ هستند. خود ما در بچگی به بچه‌های چشم چپ می‌گفتیم گیجانی! تقریباً تمام کارهای امامزاده دست گیجانی‌ها است. دکان‌ها مال آنها بود، اتاق‌ها را آنها اجاره می‌دادند. گوسفندان قربانی را آنها از گله‌های خود می‌آوردند و کشتن گوسفندان هم وظیفه آنان بود. هر چه بیشتر نگاه می‌کردم، حتی یک مورد (چشم چپ) در میان آنها نمی‌دیدم! چپ بودن آنها مسلم بود و فکر می‌کردم که گیجانی‌های اصلی به آنجا نمی‌آیند و اینهایی که به این اسم آنجا هستند کسانی دیگر هستند که تابستان برای کمک به گیجانی‌ها به آنجا می‌آیند و مسلماً اهالی منطقه دیگری اند. تقریباً بدون استثنا همه خانواده‌های یک گوسفند نذری می‌کشتند. آن سال وقتی ما هم برای خریدن و کشتن گوسفند به سلاخ خانه که در محوطه‌ای باز بود رفتیم، هنگامی که منتظر کشتن گوسفند بودیم، دیدیم خانم باجی با فریاد می‌خواهد فرار کند. پدر او را آرام کرد و دیدیم همان دیوانه به طرف ما می‌آید و جیغ و فرار خانم باجی هم از ترس او است. ولی او که حالا شفا یافته و خوب شده بود با قیافه‌ای خندان و مهربان و سرو وضعی مرتب، درحالی که عده زیادی او را همراهی می‌کردند به ما نزدیک شد و با لحنی ملایم از خانم باجی به مناسبت کتک‌هایی که به او زده بود معذرت خواست و چندین بار تکرار کرد که آن موقع دیوانه بوده است. خانم باجی از شفا و بهبودی او خوشحال شد و گفت هیچ گله‌ای از او ندارد و جانی برای معذرت خواهی نیست. می‌گفتند روزی که دیوانه مزبور شفا گرفته بود تمام لباس او را به قطعات کوچک از تنش در آوردن و بابت هر قطعه پولی به او دادند و نذر و نیازهای دیگری هم به او دادند که حسابی پولدار شده است. پدر قیافه مهربانی به دیوانه سابق نشان نداد و حتی به تنهایی به او گفت: پیر زن که از تو شکایتی ندارد، چرا جلوی مردم از دیوانگی خود صحبت می‌کنی؟ برو به کارهایت برس ما هم به کارهایمان برسیم! خیلی از پدر رنجیدم. مادر و مادر بزرگ از این رفتار پدر خجالت کشیدند. وقتی به اتاق برگشتیم، مادر از این رفتار پدر، با کسی که حالا (شفا یافته حضرت) و محبوب زوار بود گله کرد و پدر گفت؛ اگر او واقعاً دیوانه بود، حالا که بهبود یافته نباید کارهای زمان دیوانه‌گیش را بیاد آورد. این از حقه بازئی‌های متولی اینجاست که هر سال چند نفری را آماده می‌کند و برای شفا گرفتن به اینجا می‌آورد و باعث گرمی بازار خود می‌شود و در پول‌هایی هم که مردم نذر می‌کنند و به او می‌دهند شریک است.

من که حرف پدر را نمی‌فهمیدم ولی مثل اینکه مادرم

قانع شد.

یونجه‌زار می‌رسیدیم که هیچ چیز جالبی جز زراعت دیم نداشت. با این حال کمی آنجا استراحت می‌کردیم و دوباره به راه می‌افتادیم تا به سنگ متقال برسیم. سنگی بود بسیار بزرگ که سالها پیش یکی از سیلاب‌های کوهستانی آن را از جا کنده و به آنجا آورده بود. خوش ذوق‌های تهرانی اسم آنرا سنگ متقال گذاشته بود. "متقال" معادل ۵ گرم است که می‌گفتند این سنگ از بس کوچک بوده همراه آب آمده. قسمتی از سنگ با زمین تماس نداشت و سایه‌بان درست کرده بود. شخصی زیر همین سایه‌بان سماور خیلی بزرگ و استکان و نعلبکی گذاشته و یک قهوه‌خانه سر راهی درست کرده بود. بمناسبت خستگی راه چای آنجا خیلی می‌چسبید! پدر همیشه آنجا چای می‌خورد و به ما هم می‌داد.

یک سال، خانم باجی که مادر مادرم بود همراه ما به فرحزاد آمد. در همان باغ خاله یک دیوانه را هم آورده بودند که از امامزاده شفا بگیرد. هر سال تعداد زیادی از بیمارانی که از همه جا نا امید شده بودند، برای شفا به امام زاده داوود متوسل می‌شدند. دیوانه را تقریباً نزدیک ما بسته بودند! لباس مندرس به تن و سر و صورتی کثیف داشت. گاه گاهی فریاد می‌زد و نظر همه را به خود جلب می‌کرد. یکی از تفریحات ما بچه‌ها تماشا می‌کردیم دیوانه بازی‌های او بود. بعضی مردم برایش غذا می‌آوردند و به سرپرست او که از خویشانش بود می‌دادند. البته چند نفر بعنوان خویش و نگهبان همراه او بودند و از کنار در آمدی که داشت به امام زاده داوود سفر می‌کردند! اکثر مردم برایش دلسوزی و آرزوی بهبودی می‌کردند.

آن سال، عده زیادی از خانواده‌ها قرار گذاشتند حرکت خود به امامزاده را با حرکت دادن دیوانه هماهنگ کنند که ما هم از جمله این خانواده‌ها بودیم. در نتیجه بزرگترین قافله‌ای که تا آن زمان دیده بودم تشکیل شد. آنهایی که قاطر می‌خواستند قاطر و ما هم برای مادر بزرگ و مادر الاغ کرایه کردیم و پدر و من پیاده راه افتادیم. در طی راه، دیوانه، که حالا با زنجیر و طناب بسته شده بود (چون می‌گفتند خیلی خطرناک است) به کارهای عجیب دست می‌زد. گاهی قربان صدقه خرها می‌رفت! دست به گردن آنها می‌انداخت و آنها را می‌بوسید! گاهی به مسافری پیاده حمله می‌کرد. یک بار طناب زنجیر خود را از دست نگهبان کشید و به قاطر سوارها حمله کرد. در این حمله خانم باجی به چنگ او افتاد. او را از الاغ زیر کشید و تا نگهبان بتوان خانم باجی را از دست او نجات دهد، چندین ضربه محکم به او وارد کرد. مادر بزرگ به شدت ترسیده بود و گریه می‌کرد می‌خواست از همان جا به شهر برگردد که سرانجام او را راضی کردند به سفر ادامه بدهد. موافقت کرد اما با این شرط که ما از قافله دیوانه‌دار جدا شویم. ما هم گذاشتیم آن قافله رفت و پس از مدتی براه افتادیم.

در امامزاده داوود هم اتاق اجاره‌ای بود و هم مردم می‌توانستند مثل فرحزاد برای خود در فضای آزاد خوابگاهی بسازند و چون هوا سردتر از فرحزاد بود، اکثر مردم سعی می‌کردند اتاق اجاره کنند.

# وقت تگ جنبش و میهن در محاصره

ب. الف. بزرگمهر

تحولات اخیر منطقه خاورمیانه، به دنبال تجاوز نیروهای اشغالگر آمریکایی و انگلیسی به عراق و اشغال خاک این کشور، روند پرشتاب، نگران کننده و بسیار پیچیده ای یافته است.

استقرار نیروهای آمریکایی در افغانستان، جمهوریهای آسیای میانه و اخیراً مناطقی از قفقاز، کشور ما را عملاً در محاصره کامل نیروهای تجاوزگر امپریالیستی قرار داده است.

روند رویدادهای داخلی ایران نیز به سود نیروهای واپسگرا و به زیان نیروهای طرفدار پیشرفت اجتماعی، تغییرات جدی نموده است. به نظر میرسد آن فرصت تاریخی که با گزینش محمد خاتمی به ریاست جمهوری ایران در سال ۱۳۷۶ و متعاقباً ۱۳۸۰ توسط توده های میلیونی مردم برای بهبود اوضاع اقتصادی-اجتماعی و تغییر روند سیاسی به سود زحمتکشان جامعه ایجاد شده بود، کم کم از دست میرود.

"جامعه مدنی" موعود که می توانست با شکل گیری و قدرتمند شدن شوراهای شهر و روستا و دخالت این نهاد اجتماعی در تصمیم گیری های اقتصادی-سیاسی، شکل کم و بیش واقعی به خود بگیرد، جای خود را به معاملات پشت پرده "تخبگان" جناحهای مختلف حاکمیت از یکطرف و بین همین "تخبگان" با نمایندگان نیروهای امپریالیستی، بطور عمده آمریکا و انگلستان، داده است. به این ترتیب یکبار دیگر آرا میلیونها مردم ایران زیر پا گذاشته می شود. همه اینها بر پیچیدگی و حساسیت اوضاع در ایران بسی می افزاید.

نیروهای واپسگرا که تا همین چندی پیش در پشت پرده سرگرم مغالزه و چانه زدن با نمایندگان نیروهای امپریالیستی بودند، فشار هرچه بیشتری بر مردم و نیروهای پیشرو جامعه وارد می آورند. دستگیریها و بستن دهان ها افزایش می یابد؛ سانسورشدیدی بر مطبوعات اعمال می شود و با نصب صافی در شبکه ((اینترنت)) امکان دستیابی به اطلاعات را از آن در صد اندکی از جامعه ایرانی که به این وسیله اطلاع رسانی دسترسی دارند نیز دریغ میدارند.

بازگشت آیت الله حکیم به عراق در پی مذاکرات و بند و بست های پنهانی با اشغالگران آمریکایی و انگلیسی و گرفتن تضمین های لازم، همانطور که تجربه تاریخی در کشور ما نیز پیش از این موید آن است، نشان داد که امپریالیستها نه تنها هیچگونه مشکلی با اسلام و واپسگرایی طرفدار سرمایه داری یا انطور که آیت الله خمینی به بهترین نحو اسلام آمریکایی نامید، ندارند که حتی مروج آن بوده و به آن نیاز مندند.

سامانه سرمایه داری که در بحران ژرفی فرو رفته و به سرعت روند فروپاشی را طی می کند، در عین بازتولید خود نیازمند پشتیبانی از هر نوع مناسبات عقب مانده سامانه ها و همبود های کهنه پیش از خود می باشد. البته، موضوع بازتولید سرمایه داری در شکل های کهنه مناسبات اقتصادی-اجتماعی چیز تازه ای نیست و به عنوان نمونه لاتیفوندها (latifund) در امریکای لاتین و سالها پشتیبانی امپریالیستها از جدایی نژادی (apartheid) در آفریقای جنوبی را که چیزی جز بقایای نظام برده داری نبود را میتوان یادآوری نمود.

به همین ترتیب آنها از مناسبات عقب مانده زمینداری یا آنگونه که در کشور ما معروف است: مناسبات ارباب و رعیتی که زیر پوشش دین اسلام، مدافع منافع زمینداران بزرگ و سرمایه داری وابسته است، پشتیبانی می کنند. تضاد دیالکتیکی رشد اجتماعی-اقتصادی و دردناک بودن این روند در شرایط کنونی نیز در همین نکته نهفته است: رشد و گسترش بازار سرمایه داری در عین نگهداری مناسبات کهنه پیش از آن.

در مورد دین اسلام نیز، همانگونه که طرح کهنه "کمربند سبز اسلامی" برای محاصره اتحاد شوروی نشان داد و اظهارات برخی از سیاستگزاران امپریالیستی مانند برژینسکی نمایانگر آن است، امپریالیستها به منظور تأمین منافع خود در منطقه خاورمیانه دو هدف عمده را دنبال کرده و میکنند:

۱- کمونیسم ستیزی با سو استفاده از دین اسلام. بر پایه این نظریه که پیدایش آن به سالهای ۶۰ سده گذشته میلادی باز میگردد، حکومت های ملی گرا دیگر توان لازم را به عنوان عامل بازدارنده نفوذ کمونیسم از دست داده بودند. از دید امپریالیست ها، این حکومت ها فاقد آن بنیان ایدئولوژیک بودند که توان مقابله با نفوذ فزاینده کمونیستها را داشته باشند. بدون تردید رشد و گسترش جنبش های ملی گرایانه مانند جنبش ملی شدن نفت در ایران، ناسیونالیسم عربی جمال عبدالناصر در مصر و جنبش ضد استعماری به رهبری احمد سوکارنو در اندونزی و سمگیری پیشرفته خواهانه هر یک از این جنبشها و تمایل به همکاری با اردوگاه کشورهای سوسیالیستی در تغییر سیاست امپریالیستها نقش اساسی داشته است.

بر اساس نظریه تازه ای که بویژه با استفاده از تجربیات امپریالیست کهنه کار انگلیس طرح و به اجرا درآمد، تقویت جریانهای مذهبی باتکیه بر کمونیسم ستیزی و تحمیق توده های مردم می بایست به این وظیفه به نحو شایسته تری جامه عمل ببوشاند. پیدایش سازمانهایی مانند اخوان المسلمین، روضه الصفا در مصر و برخی کشورهای عربی دیگر، انجمن حجتیه در ایران و مانند آنها که از طرفی نشانه کشیده شدن افشار اجتماعی میانی و واپسمانده ترین قشرهای همبودهای اجتماعی کهنه به عرصه سیاست میباشد، فرآورده این تلاش امپریالیستها و سازمانهای جاسوسی وابسته به آنهاست.

۲- منحرف کردن جنبشهای انقلابی منطقه و کاشتن بذر تفرقه در جبهه نیروهای انقلابی. (بقیه در ص ۴۶)

# حمله به ایران در جستجوی لحظه

گفتگویی با نوام چامسکی

ترجمه: بایرام منصوری

نیروی هوایی اسرائیل بارها حریم هوایی ایران را نقض کرده است. علاوه بر این، گزارش های موثق حاکی از آنست که ایالات متحده، ترکیه و اسرائیل تلاش می کنند تا نیروهای ناسیونالیست آذری در شمال ایران را به ورود به آذربایجان ایران تحریک کنند. این در حالی است که ده در صد نیروی هوایی اسرائیل به طور دائم در شرق ترکیه که پایگاه های عظیم امریکا قرار دارد مستقر است.

دیوید بارسامیان، روزنامه نگار و برنامه ساز متری رادیو امریکا در گفتگویی با نوام چامسکی، استاد جامعه شناسی در انستیتو تکنولوژی ماساچوست، به گذشته دکترین تازه بوش و زمان مطرح شدن این دکترین در دوران ریاست جمهوری جان اف کندی اشاره می کند و در مصاحبه خود راجع به نفت و ایران نیز مطالبی را مطرح می کند. در زیر به بخش هایی از این گفتگو را که به ایران مربوط می شود می خوانید:

**بارسامیان:** شعاری که ما در راهپیمایی صلح بطور مکرر شنیدیم "خون برای نفت، نه" بود. اغلب به مسئله نفت بعنوان عامل اصلی در حمله امریکا برای اشغال عراق اشاره می شود. تا چه حد نفت مسئله ای محوری در استراتژی ایالات متحده است؟

**چامسکی:** بدون شک نفت مسئله ای محوری بشمار می رود. فکر نمی کنم کسی در این مورد شک داشته باشد که منطقه خلیج فارس عمده ترین منطقه تولید نفت در جهان است. انتظار می رود که این ادعا تا نسل آینده درست باشد. از این نظر منطقه خلیج فارس از جنگ دوم جهانی به بعد از چنین اهمیتی برخوردار بوده است. این منطقه منبع عظیم قدرت استراتژیک و ثروت مادی بشمار می آید و عراق بطور قطع در مرکز آن قرار دارد. این منطقه دومین ذخائر نفت را در خود دارد. دستیابی به این ذخائر بسیار ساده و در عین حال با قیمت ارزان می باشد. برای کنترل عراق باید در موضعی قوی قرار داشت تا قیمت نفت و تولید آن را که نه باید بالا باشد و نه پائین تعیین کرد. در عین حال احتمالا باید سیاست های اوپک را نادیده گرفت و در دنیا به مانور دست زد. این سیاست پس از جنگ جهانی دوم جاری بوده است. این مسئله بخصوص ربطی به دستیابی نفت ندارد؛ ایالات متحده واقعا قصد دستیابی به آن را ندارد، بلکه این سیاست به کنترل نفت بر می گردد. اگر عراق در جایی مثل افریقای مرکزی قرار داشت، امریکا آن را برای آزمایش انتخاب نمی کرد. بنابراین نفت این منطقه در پس زمینه سیاست های امریکا قرار دارد، درست مثل نفتی که در مناطق آرام آسیای مرکزی قرار دارد. از اینرو در دست داشتن کنترل لزوما به معنای عملیات

نظامی در زمانی مشخص نمی باشد. این سیاست، سیاستی پیوسته و دائمی است.

**بارسامیان:** سندی منتشره از سوی وزارت امور خارجه در باره نفت خاورمیانه در سال ۱۹۴۵ که می گوید: "نفت خاورمیانه پدیده ای شگفت آور در محاسبه قدرت استراتژیک و یکی از مواهب مادی تاریخ جهان بشمار می آید." ایالات متحده ۱۵ در صد نفتش را از ونزوئلا وارد می کند. این کشور همچنین از کلمبیا و نیجریه نفت می خرد. هر سه کشور مذکور از دیده و اشنگتن کشورهای مسئله دار وانمود شده اند. با وجود هوگو چاوز در **ونزوئلا** و درگیری های داخلی تا سر حد جنگ در **کلمبیا** و شورش مردم در **نیجریه**، امریکا معتقد است که جریان نفت با تهدید روبرو شده است. نظر شما در مورد این واقعیات چیست؟

**چامسکی:** این واقعیات درست است و این کشورها در مناطقی وجود دارند که ایالات متحده عملا در صدد دستیابی به آنهاست. ایالات متحده در صدد کنترل خاورمیانه است. با اینحال دست کم براساس برنامه ریزی منابع اطلاعاتی، ایالات متحده مایل است بر روی چیزی حساب کند که منابع پایدار حوزه آتلانتیک نامیده می شود (حوزه آتلانتیک به معنی غرب افریقا و نیمکره غربی) که تحت کنترل بیشتر امریکا، در مقایسه با خاورمیانه قرار دارد که منطقه ای حادثه خیز به نظر می آید. بنابراین برنامه ریزی مذکور کنترل خاورمیانه را در حالی در نظر دارد که به حوزه آتلانتیک بعنوان حوزه ای در دسترس می اندیشد. این سه کشور که از آنها نام بردید در این حوزه قرار دارند. بنابراین در صورت عدم وجود **تداوم در دستیابی به منابع این سه کشور** و احساس تهدید در اینمورد، شاید ماجرای عراق در این کشورها نیز تکرار شود. البته به شرط آنکه طرح های پنتاگون در عراق با موفقیت روبرو شود.

در مورد قدم های بعدی می توان احتمالات متعددی را در نظر گرفت. یکی از آنها البته منطقه "آند" است. ایالات متحده پایگاه های نظامی متعددی در این منطقه دارد و از نیروهای نظامی در این پایگاه برخوردار است. کلمبیا و ونزوئلا، بخصوص ونزوئلا تولید کننده های بی رقیب نفت هستند. در ضمن می توان **اکوادور** و **برزیل** را به آنها اضافه کرد. بله، این امکان وجود دارد که ایالات متحده پس از سلطه اش بر نقاط دیگر جهان به سراغ این منطقه هم بیاید. امکان دیگر هم حمله به **ایران** است.

**بارسامیان:** من هم در مورد ایران همین نظر را دارم. ایالات متحده از سوی شارون که به عنوان "مرد صلح" لقب گرفته تحت فشار قرار دارد تا "روز پس از پایان دادن به غائله عراق به ایران حمله کند". نظرتان راجع به ایران به عنوان عضوی از محور شرارت و همچنین کشوری که ذخائر عظیم نفتی دارد چیست؟

**چامسکی:** تا آنجا که به اسرائیل مربوط می شود، عراق هرگز مسئله مهمی نبوده است. آنها عراق را نوعی سرپل می دانند، اما ایران داستانی دیگر است. ایران کشوری است با ارتش و اقتصادی جدی تر و سالهای متمادی است که اسرائیل، امریکا را برای حمله به ایران تحت فشار قرار داده است. ایران برای حمله از سوی اسرائیل کشور بسیار بزرگی بشمار می رود،

منافعشان نقش مهمی داشته است. از آن پس آنها کوشش فراوانی بکار بردند تا این اتحاد و همکاری را بهر نحو ممکن خدشه دار ساخته و در نهایت آنرا از بین ببرند. از جمله در جنبش جنگل، بنابر شواهد و اسناد موجود - که هنوز بخوبی مورد پژوهش قرار نگرفته - امپریالیستهای انگلیسی و آلمانی از طریق عوامل خود و ایجاد ارتباطات مشکوک با میرزا کوچک خان نقش مهمی در شکست "جنبش جنگل" داشته اند (البته نقش چپروان درون این جنبش را نیز در شکست آن نباید دستکم گرفت). به این ترتیب، امپریالیستها موفق شدند با ایجاد بذر بدبینی و سوظن چنان شرایطی ایجاد نمایند که حیدر عموغلی، این انقلابی فداکار و آگاه بدست عوامل مشکوک و ناآگاه طرفدار میرزا کوچک خان از بین برود و خود جنبش نیز با کمک عامل سرسپرده شان، رضا خان سرکوب و نابود شود. اما، مهمترین دستاورد آنها کاشتن بذر تاریخی نفاق و بدبینی بین انقلابیون مسلمان و کمونیستها بود.

بعدها و کمی نزدیکتر به دوران کنونی، جدایی بسیار مشکوک "کمونیستها" - که در واقع کوچکترین درکی از کمونیسم نداشتند - زیر عنوان "سازمان پیکار" از سازمان مجاهدین خلق ایران به این بدبینی تاریخی بیشتر دامن زد.

در جریان انقلاب بهمن و پس از آن نیروهای راست و محافظه کار کوشیدند با برجسته نمودن رویدادهای این ماجرا و زیر این عنوان که نباید به کمونیستها اعتماد کرد، جو بدبینی و سوظن بین نیروهای انقلابی مسلمان و نیروهای ترقی خواه چپ را هرچه بیشتر دامن برنند. چپ روی این نیروها، بطور عمده شامل سازمان چریک های فداییان خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران، بنوبه خود تاثیر قطعی بر تداوم روحیه بدبینی و عدم اعتماد بین نیروهای پیشرفتخواه با اعتقادات مذهبی و نیروهای چپ داشت. تا آنجا که به حزب توده ایران مربوط میشد، این حزب با تمام نیرو کوشید تا زمینه همکاریهای هرچه گسترده تر همه نیروهای پیشرفتخواه در یک جبهه فراهم شود و تا حدود زیادی نیز موفق شد تا چنین پیوندهایی را در درون جنبش که طیف بسیار گسترده ای از نیروهای اجتماعی را دربرمی گرفت، ایجاد کند. این کوششها، متأسفانه به نتیجه نهایی خود که دربرگیرنده جبهه کم و بیش پایداری از نیروهای انقلابی پیشرفتخواه طبقات زحمتکش یدی و فکری و قشرهای میانه می توانست باشد، نرسید. نیروهای واپسگرا با سواستفاده از پوشش مذهب و اشتباهات سنگین نیروهای انقلابی در شناخت دوستان و دشمنان خود، توانستند خود را در صف نیروهای انقلابی جا بزنند و با تحمیل بحث "خودی" و "غیرخودی" در صف این نیروها شکاف انداخته و آنها را از متحدین طبیعی خود محروم سازند. به این ترتیب اتحادهای گسترده سیاسی مانند آنچه دربرخی از جنبشهای امریکایی جنوبی، آفریقا و سایر نقاط شاهد بوده ایم در اینجا دیده نمیشود و "چشم اسفندیار" جنبشهای انقلابی معاصر میهن ما نیز در همین نکته بوده و هست.

وقت تنگ است و نیروهای تجاوزکار در مرزهای ایران ایستاده اند.

آیا نیروهای طرفدار پیشرفت اجتماعی شجاعت لازم را خواهند یافت که این اشتباه تاریخی را جبران نمایند؟  
آیا زمان آن فرا نرسیده که بر این سوظن تاریخی غلبه نمود؟

بنابراین از برادر بزرگ تر می خواهد تا این کار را برایشان انجام دهد.

بنابراین حمله امریکا به ایران بسیار جدی است. یکسال پیش گزارش شد که **ده در صد** نیروی هوایی اسرائیل به طور دائمی در شرق ترکیه که پایگاه های عظیم امریکا قرار دارد مستقر شدند. از آن به بعد **نیروی هوایی اسرائیل بارها حریم هوایی ایران را نقض کرده است**. علاوه بر این، گزارش های موثق حاکی از آنست که **ایالات متحده، ترکیه و اسرائیل تلاش می کنند تا نیروهای ناسیونالیست آذری در شمال ایران را به ورود به آذربایجان ایران تحریک کنند**.

درحالی حاضر محوری متشکل از **امریکا، ترکیه و اسرائیل** در منطقه وجود دارد که مخالف ایران هستند و ممکن است در **نهایت ایران را تجزیه و یا به آن حمله نظامی کنند**. با اینهمه حمله نظامی به ایران زمانی صورت خواهد گرفت که کشورهای فوق از عدم توانایی این کشور در دفاع از خود مطمئن شوند. آنها به کشوری حمله نخواهند کرد که توان دفاع از خود را داشته باشد.

**بارسامیان**: با وجود حضور نظامی امریکا در افغانستان و عراق و داشتن پایگاه از سوی این کشور در ترکیه و آسیای مرکزی، ایران عملاً از هر سو به محاصره در آمده است. آیا واقعیت های فوق نیروهائی در داخل ایران را وادار به تولید سلاح های هسته ای نمی کند؟ البته اگر تا بحال نکرده باشد.

**چامسکی**: این امکان قویاً وجود دارد. شواهد انکار ناپذیر نشان می دهد که بمباران راکتور عراق توسط اسرائیل در سال ۱۹۸۱ احتمالاً موجب تشویق عراق به تولید سلاح های هسته گردید. آنها در گیر ساخت نیروگاه هسته ای شدند، کاری که کسی از آن خبر نداشت مگر یک فیزیکیان هسته ای در هاروارد که رئیس بخش فیزیک این دانشگاه بود. او تحلیل خود را در اینمورد در مجله ای بنام **Nature** به چاپ رساند. براساس تحلیل وی، آنچه که در عراق ساخته شد یک نیروگاه اتمی بود. او در این زمینه دارای نظر کارشناسانه است. دیگر منابع مربوط به تبعیدیان عراقی تاکید کرده اند کار عراق اهمیت چندانی نداشته است. عراقی ها شاید مشغول بررسی امکان تولید انرژی هسته ای بودند، اما بمباران راکتور اتمی عراق، عراقی ها را تشویق به دنبال کردن برنامه سلاح های هسته ای نمود. امکان ثابت کردن این ادعا وجود ندارد، اما شواهد همه دال بر این واقعیت است. این امکان می تواند درست باشد. آنچه که شما در مورد ایران گفتید قویاً امکانپذیر می باشد. اگر شما راه بیفتید و بگوئید که "بین ما قصد داریم به شما حمله کنیم" و کشورهای تهدید کننده بدانند که شما قادر به دفاع از خود با سلاح های معمولی نیستید، این کشورها عملاً شما را در تولید سلاح های کشتار جمعی و براه انداختن شبکه های تروریستی تشویق کرده اند. این قضیه کاملاً روشن است. بهمین دلیل است که سیا و دیگران توانسته اند چنین پیش بینی هائی را در مورد ایران انجام دهند.

#### (بقیه وقت تنگ جنبش و میهن در محاصره از ص ۴۴)

نگاهی به تاریخ معاصرکشورما از انقلاب مشروطیت گرفته تا قیام های معروف شیخ محمد خیابانی و "جنبش جنگل" شاهد همکاری گسترده، رقیقانه و فداکارانه کمونیست ها با انقلابیون مسلمان بوده است. همین عامل به تنهایی در به وحشت انداختن امپریالیستها برای از دست دادن

روزي كه...؟؟؟ دیدنش. سخت است و گفتش سخت تر اما «بهرام» ميگفت با چشمهاي خودش دیده است كه مجيد كنار پياده رو ولو شده و كاسه گدايي چند قدم آن طرفتر افتاده و... دلم نميخواهد باور كنم، اما تا حالا از بهرام دروغ نشنیدهام. هر كاري ميكنم دلم راضي نميشود به نشاني شومي كه از مجيد دارم سربزنم. به لحظههاي تقرب كه فكر ميكنم دلم آتش ميگيرد.

يادم مي آيد هميشه وقت امتحان بر و بچهها سرفقلي صندليهاي كنار مجيد را ميخريدند تا از روي دستش نگاه كنند و فصل انگور به مدرسه برنگردند! حالا مجيد كنار پيادهرو نشسته و هيچكس از روي دستش نگاه نميكند. مجيد اين بار نمره صفر گرفته است. نمره بدتي كه جامعه به او داده است. اما همانطور كه در سطرهاي اول نوشتم مجيد بچه خوب و درسخواني بود. شما از خودتان نميپرسيد كه اين جوان تحصيلكرده در گوشه خيابان چكار ميكند؟؟؟

هر كجا كه مي رفت به در بسته مي خورد. فاميل و دوست و آشناي گردنكفتي هم نداشت كه با پارتي بازي وارد مجموعه اي بشود. كارش شده بود پر كردن فرم استخدام اين وزارتخانه، آن شركت و بعد منتظر ماندن و باز هم انتظار... تا اينكه خبر آوردند ننه پيرش در دهكده تمام کرده است، حالا ديگر مجيد هيچكس را نداشت. دار و ندارش را صرف هزينه كفن و دفن بي بي كرد و با دست خالي و دل شكسته به شهر برگشت. طعم گرسنگي را براي سومين روز متوالي مي چشيد كه ناگهان از حال رفت و گوشه خيابان ولو شد. وقتي به هوش آمد دور و برش پر بود از سكههاي پنج توماني و ده توماني و اين شروع اتفاق شوم بود. مجيد سكهها را جمع كرد. آن شب ديگر گرسنه نبود. نان و پنير و هندوانه كه البته اين آخري هديه متكدياني بود كه آن شب را با مجيد بالاي پل گذرانند. به همين سادگي مجيد از پر كردن فرمهاي درخواست كار چشمپوشي كرد و با گريم مختصري به جرگه گدايان تهران پيوست.؟؟؟ آخر و عاقبت رشد بي رويه دانشجو در مقابل ركود كامل بازار كار همان بحث تلخ عرضه و تقاضاي ناهمگون در اين مملكت است.

براي مثال سالانه صدها مهندس شيلات فارغ التحصيل مي شوند و از اين تعداد درصد كمی جذب شيلات مي شوند و ديگران به مشاغل غير مرتبط و گاه كاذب رو مي آورند كه هيچ ارتباطي به تخصص آنها ندارد. دكتور مقدم جامعه شناس برجسته كشور در گفت و گو با «اعتماد» از آمار ۱۶ درصدی فارغ التحصيلان دانشگاه حرف مي زند و مي افزايد: در اين مملكت ۳۰ هزار پزشك و پيراپزشك بيكار داريم و بيش از ۳۰ هزار دانش آموز خسته كشاورزي و آمارهاي تاسف برانگيز ديگر كه از ناهمگوني جامعه ما حكايت مي كند. در اوایل انقلاب تنها ۳ درصد فارغ التحصيل بيكار داشتيم. اكثر اين بيكاران خانوادههاي فقيري دارند كه زير خط فقر زندگي مي كنند. حتي ممكن است در اين شرايط بحراني مستخدمان دولت هم به تكديگري رو بياورند.

اين جامعه شناس با اشاره به بار مالي سرانه دانشجو كه رقمي بين ۱۰ ميليون تا ۴۰ ميليون تومان براي هر دانشجو است خاطر نشان كرد: جوانان تحصيلكرده ما حاضر به پذيرفتن مشاغلي هستند كه سر سوزني به تخصص احتياج ندارد و يك لمپن هم از عهده آن كارها بر مي آيد. اين به معني دور ريختن بيت المال است.

ما آمارهاي تكان دهنده اي از درخواست كار توسط ليسانسيه ها براي مشاغلي نظير **رفته گري، آبدارچي** و... در دست داريم. (بقيه در ص ۱۰)

## سرگذشت تلخ دو نسل انقلاب و بعد از انقلاب!

آن دستگير شدگان تظاهرات دانشجويی كه قاضی مرتضوی اردال و اوباش ناميده و رئيس بازرسی كل كشور "حجت الاسلام رئیسی" وعده اعدامشان را داده، بر اين ظلم و سقوط سر به طغيان برداشته اند. نامشان دانشجوست و ساكن خوابگاه های دانشگاه ها. فساد و تباهی و فقری كه در اين شماره راه توده تلاش شده است بخش های اندکی از آن منعكس شود، ريشه های اين قيام و شورش است. اين آن جامعه ايست كه امروز در برابر ما قرار دارد. هاشمی رفسنجانی هر اندازه نيز تلاش كند نمی تواند آن را با هيچ ترفندی با آغاز دهه ۶۰ مقايسه كند. همچنان كه حاكميت جمهوري اسلامي در مقايسه با آن سالها بكلی دگرگون شده و ماهيت درباري سلطنت پهلوی را به خود گرفته است. داستان مجيد، داستان نيست واقعي است در كنار ما و با ما. همچنان كه سرنوشت تلخ دخترانی كه براي لقمه نانی به تجارت رفته و به دوبي صادر می شوند سرگذشت امروز ميهن ماست. براين فاجعه، نه دانشجو كه مردم ايران قيام کرده اند. با شركت در انتخابات ۷۶ و تحريم انتخابات شوراها قيام خود را به نمايش گذاشتند. فاجعه آفرينان، اين قيام را قابل كنترل يافتند، گرچه به قيمت ترور و سرکوب و يورش و زندانی كردن روزنامه نگاران و فعالان سياسي. با پاك شدن اين ارقام، صورت مسئله را هم می توان پاك كرد؟

به هزار و يك دليل پاسخ اين سؤال منفي است، گرچه روزنامه های منتشر كننده اين گزارش های تكان دهنده را نيز ببندند. آنچه می خوانيد يك دليل از آن هزار دليل است و به همين جهت بايد در انتظار حوادث ديگري در ايران بود.

## سرگذشت مجيد سرگذشت ماست!

هر روز كيلومترها راه را با پاي پياده مي آمد تا دبیرستان و همانطور كه آمده بود برميگشت. بچهها دوستش داشتند. گاهي كه سر دردش باز مي شد از اتاق كوچك اجاره ي در دوردست ها حرف مي زد و اينكه شبها از ترس صاحبخانه اجازه روشن كردن لامپ ۱۰۰ وات اتاق را هم ندارد و زير نور ماه درس مي خواند.

ميگفت شبهاي بي مهتاب دلش ميگيرد. ياد ننه پيرش مي افتد كه در دهكده بي دور به امان خدا رهائش کرده است.

«مجيد» بعد از پايان تحصيلات متوسطه به دانشگاه رفت. از دوستان شنیده بودم كه مدرک فوق ديپلم مكانيك را با نمره الف تمام کرده است. ديگر خبري از مجيد نداشتيم تا

## شما نیز در باره زمان و تعداد صفحات راه توده نظر خود را در میان بگذارید!

شتاب رویدادها در ایران و ضرورت حفظ رابطه با این رویدادها، به گونه ای پیش رفته است که انتشار راه توده را با خلل مواجه کرده است. از سوئی همه نیرو را باید متوجه ایران کرد و در صحنه اصلی حضور داشت و از سوی دیگر خوانندگان راه توده در خارج از کشور انتظار دارند نشریه منظم بدستشان برسد. برای ما نیز مطلوب، پاسخگویی به هر دو خواست است اما در اینجا یک پدیده دیگر نیز به مانع تبدیل شده است و آن حل اخبار در ظرف زمان است. یعنی اخبار بسرعت کهنه می شوند و جای خود را به اخبار و رویدادهای جدید می دهند و به همین دلیل راه توده دیگر نمی تواند مانند گذشته نشریه ای خبری و در عین حال تفسیری باشد و ضمناً هر تفسیری اگر بموقع در کنار اخبار طرح نشود تاثیر گذاری آن نا چیز می شود. این مجموعه شرایط بجز دلیل اصلی تاخیر انتشار راه توده بصورت منظم و ماهانه است که تصور نمی کنیم خوانندگان راه توده آن را درک نکنند. در عین حال، همانگونه که دنبال کنندگان فعالیت های اینترنتی راه توده در جریان هستند و حتی در همین شماره راه توده نیز منعکس است، در طول فاصله شماره های ۱۲۳ و ۱۲۴ اطلاعیه های راه توده پیرامون حوادث ایران و حتی تفسیر رویدادها بموقع روی شبکه اینترنت قرار گرفته و خوشبختانه علیرغم همه محدودیت هائی که در داخل کشور و با فیلترگذاری روی سایت های سیاسی ایجاد کرده اند، این مطالب بدست جستجوگران آن در اینترنت رسیده است.

هیات سردبیری و سیاستگذاری راه توده همچنان بحث بر سر زمان و تعداد صفحات راه توده را در دستور بررسی دارد. یکی از این دو راه حل کاهش تعداد صفحات راه توده و انتشار منظم و ماهانه آنست و دیگری حفظ تعداد زیاد صفحات و انتشار دو و یا حتی سه ماه یکبار نشریه است. دارندگان و طرح کنندگان نظر دوم روی امکان استفاده گسترده از اینترنت تکیه و تاکید می کنند و طرفداران نظر اول به اهمیت در اختیار داشتن نشریه بصورت چاپی و بازخوانی آن در فرصت ها و موقعیت های مختلف و دست به دست کردن آن. شما نیز می توانید در این بحث شرکت کرده و نظرات و دیدگاه های خود را بصورت کتبی به آدرس پستی راه توده ارسال دارید.

## این قطره قطره اشک ما می رسد بهم یک روز و دریا می شود!

"علی شاه عوض" شهیار از حاشیه های تهران بزرگ است. در سال ۵۷ جوانان و نوجوانان آن موتور انقلاب بودند. وقتی انقلاب پیروز شد؛ جز چند جوان و سالمند توده ای، همه اهالی حزب الهی بودند. جنگ که شد برای رفتن به حسینیه جماران، خداحافظی با آیت الله خمینی و رفتن به جبهه سراز پا نمی شناختند. خاتمی در روزهای پایانی اعتراضات دانشجویی و تظاهرات مردم در محلات مختلف تهران به دیدار آنها رفت. همزمان با همین دیدار حمید رضا ترقی، قائم مقام سیاسی جمعیت مؤتلفه اسلامی و نماینده آیت الله واعظ طبسی در این جمعیت گفت: حاشیه نشین های تهران بزرگ خطرناک اند و باید جلوی شورش آنها را گرفت، آنها می توانند تحت تاثیر قرار گرفته و به حرکت در بیایند. ترس او بی جا نیست، همانقدر که تاثیر خاتمی در این دیدار اشک آلود بی جا نیست.

امثال عمادالدین باقی، اکبر گنجی، شمس الواعظین، سعید حجاریان، عباس عبدی و دهها و دهها نوجوان مذهبی سال ۵۷، در کنار هزاران در خاک خفته جنگ و یا اعدام شدگان انقلابی اما دگر اندیش ایران از مناطقی نظیر نازی آباد، خاک سفید و علی شاه عوض های حاشیه تهران سال ۵۷ برخاستند. نانی و پنبیری در جیب، خشمی در مشت و فریادی بر لب: "مرگ بر شاه"

آن کودکی که از عمق جان دیروز هنگام دادن دادخواست خانواده اش به محمد خاتمی در علی شاه عوض گریست، ادامه همان نسل است، اما گرسنه تر، خشمگین تر، عصیانی تر و آگاه تر.

حمید رضا ترقی حق دارد. این گریه برای آنها که می دانند چگونه به انقلاب بزرگ ۵۷ خیانت کردند و مملکت را به غارت بردند، مردم را چگونه فریب دادند و از روی پیکر هزاران انقلابی سال ۵۷ عبور کرده و بزرگترین گورستان ها را از خود برجای گذاشته اند، ترس آور است. همانگونه که برای حمید رضا ترقی وحشت آور!

"این قطره قطره اشک ماست؛ که سرانجام، می رسد به هم یک روز و دریا می شود"

### در صفحات این شماره می خوانید:

۲- سرمقاله شماره ۱۲۴. ۳- اطلاعیه راه توده: مردم را به تحصن و اعتصاب فرابخوانید ۵- ادامه ترکیب کنونی حاکمیت، بزرگترین تهدید برای تمامیت ارضی ۱۱- مهر قدرت بر پیشانی انقلاب ۵۷ ۱۴- اطلاعیه راه توده درباره ستاد بحران گرانی ۱۵- حاکمیت دوام نمی آورد ۱۶- کودتای سپاهی - صراف ۲۱- ولایت آرایش سیاسی نیروها در ایران درحال تغییر است- مصاحبه سردبیر راه توده با تلویزیون apm ۳۱- جنبش چپ و دمکرات عراق ۳۳- اشغال عراق- جنگ با دروغ آغاز شد با جنایت ادامه دارد ۳۵- فراخوان جمهوریخواهی در مهاجرت ۳۶- سقط جنین در پارک ها ۳۸- ونزوئلا- جنبش چپ همگام با دولت اصلاحات ۳۹- لهستان چماق امریکا در اروپا ۴۱- آقا نور ۴۲- امام زاده داوود ۴۴- وقت تنگ جنبش و مهین در محاصره ۴۵- در جستجوی لحظه حمله به ایران ۴۷- داستان مجید، سرگذشت جوانان ایران

**Rahe Tudeh No. 124 Juli 2003**

Postfach 126926, 10609 Berlin Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

۲ Euro، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا

**2.5 Euro, 4 US\$ & 4.5 Canada \$**

پیام گیر راه توده 0049-30-3350579۹

آدرس اینترنت: <http://www.rahetude.de>

آدرس ایمیل: [anore@gmx.de](mailto:anore@gmx.de)